

شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

سلسله مقالاتی از اندیشه رهانی شماره های : 1 و 2 و 3

- 1 - بررسی مسئله آلترناتیو
- 2 - بررسی یک ادعا و نکاتی پیرامون موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوائی در ایران
- 3 - بررسی یک ادعا و نکاتی پیرامون ساخت و ترکیب درونی شورا

شورای ملی مقاومت تنها آترناتیو دموکراتیک ؟

۱ - بررسی مسئله آترناتیو

دو سال و اندی از تشکیل شورای ملی مقاومت می‌گذرد. چند ماه پس از انتشار "میثاق" بنی‌صدر، نوبت به اعلام "برنامه" دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی "رسید". همسین برنامه نیز به نوبه خود بدنبال تصویب "سه سند" شورای ملی مقاومت، عملاً بدست فراموشی سپرده شد (۱). دوره‌ئی که نه بدلیل وجود شورای ملی مقاومت، بلکه بدلیل مبارزه جاری در ایران یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ماست. در آغاز این دوره، معروف‌ترین شعار سازمان مجاهدین خلق ایران (که در آن مقطع تشکیل دهنده‌ی بدنه‌ی اصلی این شورا بوده است): "این ماه ماه خون است، خمینی سرنگون است"، نتوانست نه در آن "ماه"، نه در ماه‌های بعدی و نه اکنون پس از گذشت دو سال جامه‌ی عمل به خود بیوشد. و رژیم جمهوری اسلامی خمینی، علیرغم گذشت دو سال از آن "ماه"، علیرغم گذشت دو سال از وعده‌ی سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم، و علیرغم گذشت قریب به یک سال و نیم از وعده‌ی سقوط آن در سال ۶۱ (پیام نوروزی رجوی)، و ۰۰۰ هنوز پا برجاست.

این که چه مجموعه از عوامل باعث شده‌اند که کشور یا سازمان مجاهدین خلق ایران نتوانسته باشند هدف بلاواسطه خود (سرنگونی رژیم) را متحقق کنند، مورد بحث این مقاله نیست. این مسئله به تفصیل در مقالات نشریه‌ی سازمانی در ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. آن هم نه پس از گذشت زمانی نسبتاً طولانی و روشن شدن ناتوانی شورا در متحقق کردن اهداف خود، بلکه دقیقاً در زمانی که سازمان مجاهدین خلق ایران و متحدین آن تصاحب قدرت دولتی را در چند قدمی خود می‌دیدند. (۲) همچنین بحث ما در این مقاله حول چگونگی اوضاع سازمان‌های اپوزیسیون به طور اعم و جنبش چپ به طور اخص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست. این مسائل نیز به تفصیل در شماره‌های ۱، ۲ و ۳ رهاآسی (دوره‌ی سوم) مورد بحث قرار گرفته‌اند. بحث ما در این جا عمدتاً بر روی بررسی مسئله‌ی آترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم جمهوری اسلامی متمرکز است.

خلاء قدرت در انقلاب بهمن یا روحانیت به مثابه آلترناتیو

انقلاب سیاسی بهمن ۱۳۵۷ و قدرت یابی گام به گام بخش‌هایی از روحانیت - به نمایندگی از خرده بورژوازی سنتی ایران که آهنگ تند رشد مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری در دهه‌ی چهل و به ویژه در دهه‌ی پنجاه که منافع طبقاتی و ارزش‌های فرهنگی و جایگاه معین سیاسی آن را به خطر انداخته بود - را می‌توان از زاویه، خاصی (۲) بعنوان مسئله، قدرت یابی سیاسی آن جناحی از اپوزیسیون رژیم شاه در آن مقطع مورد ارزیابی قرار داد که می‌توانست و توانست در غیاب طبقات اساسی جامعه، بورژوازی و پرولتاریا، با معاضدت بخشی از بورژوازی، خلاء قدرتی را که بر اثر تضعیف حکومت سلطنتی (که فروپاشی درونی آن ناشی از تضاد دیکتاتوری فردی شاه و باند او در کنار دیکتاتوری جمعی سرمایه‌داری خواست قدرت از جانب بخش خصوصی در اداره‌ی امور سیاسی جامعه به دنبال رشد بالنسبه تند مناسبات تولیدی سرمایه‌داری از بهمن ۴۲ بدین سو و در طی بحران سال‌های ۵۶-۵۵) و سپس نابودی آن به وجود آمده بود، پر کند. این بخش از روحانیت توانست قدرت مرکزی خویش یعنی قدرت مساجد و هیئات مذهبی و قدرت وحدت کلمه در رهبری را به جای قدرت تضعیف شده‌ی سلطنتی بنشاند.

این قانون عام انقلاب‌های سیاسی - دست به دست گشتن قدرت دولتی، انتقال قدرت حاکمه از سوی یک جناح خاص از بورژوازی به جناح دیگر و یا حتی به قدرت خزیدن خرده بورژوازی در خلال منازعاتش با بخشی از بورژوازی و در معاضدت با بخش دیگر، و یا به قدرت رسیدن ملغمه‌ای از بخش‌های مختلف جامعه با ادعای ماوراء طبقاتی و با ظاهری (موقتاً) فاقد جایگاه طبقاتی مشخص - به شکل - ویژه‌های در ایران در جنبش توده‌های که منجر به سرنگونی رژیم شاه در بهمن ماه ۱۳۵۷ گردید خود را نماینداند: در مقابل انقلاب به مفهوم عام کلمه و به مثابه روندی که نتیجه‌ی آن از پیش تعیین شده است، قدرت متمرکز بورژوازی انحصاری در ایران - باند بزرگ دربار و امرای ارتش و وابستگان نزدیک نظام سلطنتی - که سلطنت به مفهوم آسیایی کلمه در کنار شعارهای مبتدلی چون "خدا، شاه، میهن" که بعدها شعارهای مبتدلی نظیر: "خدا، قرآن، خمینی" را به ارمغان آورد و در کنار فرهنگ وارداتی و بی‌ریشماش در جامعه (۴)، ابزار ایدئولوژیک و ساواک و ژاندارمری و پلیس و ارتش و سائل سرکوب مستقیم‌اش بود، از درون و برون با چنان شتابی فروپاشید که هیچ قدرت و نظمی نتوانست جانشین آن گردد. نه قدرت و نظم بورژوازی خارج از دربار با نمایندگان گوناگون‌اش (اساطیری اسطوره‌های که طیف وسیع آن شامل، "مشروطه طلب"، "ملی"، "بختیار، جبهه‌ی ملی ایضا" "مشروطه طلب" و "ملی" نه لزوماً متعایل، به سلطنت و با گرایشاتی در درون آن به سمت جمهوری و نهضت آزادی‌بازرگان که هم نیم‌نگاهی به آفتاب و مسجد داشت و هم به قانون اساسی مشروطه بی‌اعتنا نبود) در آن مقطع توانایی آن را داشتند که در خلا، حکومت سلطنتی و خلع‌ی بورژوازی انحصاری، نظم بورژوائی را به تنهایی برقرار سازند و نه قدرت و نظم

پرولتری نیز - که از يك سو خود ناپخته بود و از سوی دیگر مدعیان رهبری در مقابل خود داشت که درك شان از رهبری تقریباً به همان اندازه بود که خصم امروزیشان از آن برخوردار است: یعنی تقریباً هیچ - توانایی جایگزینی این قدرت را داشت. و بدین سان تنها قدرت ممکن که می توانست با ائتلاف ضروری و ناپایدار خود، این چنین سکان "دولت" را در میان تخاصم های طبقاتی موجود حفظ کند و میانگین مطمئنی را که انعکاس وضع موجود مبارزه طبقاتی باشد، بر آن هموار سازد، قدرت ۱۴۰۰ ساله مذهب بود. تنها آلترناتیو آن فروپاشی - در غیاب طبقات اصلی جامعه که به دلایل مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حضور مستقلی در جامعه نداشته - و در کنار تضمین های لازم بین المللی، آن بخش از قدرت سیاسی جامعه می بود که از طرفی از نظر تمرکز شبیه به گذشته باشد و علاوه بر آن آحادی از خواسته های طبقاتی همگان را ظاهر ادراک کرده باشد. و در این جاست که مذهب توده های خرد بورژوا، آن هم از نوع کاسبار آن و متعلق به عهد عتیق و حاشیه نشینان شهرود که همه در میان زمین و آسمان معلق هستند، و در کنار سایر توجیحات سیاسی - که بخش های دیگر خرد بورژوازی، و بخش اعظم چپ ارائه می دادند - به دور نمایند هی خدا بروی زمین گرد هم جمع می کند. انقلاب سیاسی بهمین ماه که می توانست شاهد تولد فرزندان گوناگونی باشد، عجیب ترین و ناقص الخلقه ترین فرزند خود را بوجود می آورد، فرزندی که به همه شبیه است و به هیچ کس شباهت ندارد. با همه هست و با هیچ کس نیست، با دشمنان اش دشمن است و دوست دشمنان اش نیز نیست، جانوری ماقبل تاریخی: خمینیسیم. امما - خمینیسیم بعنوان موجودی ناقص الخلقه از بد و تولد، طبعاً به بیماری های دشوار یا بهتر بگوییم غیر قابل علاجی مبتلاست. تنها بدیل سیاسی قدرت مرکزی، اساسی ترین پای سیاسی ائتلاف بهمین، خود غیر متمرکزترین و نظم ناپذیرترین پدیده های جهانی است. این بدیسل قدرت، مذهب تشیع است با هزاران رهبر مذہبی نظیر آیت الله العظمی، حجه الاسلام و اخیراً امام و نایب امام و ۰۰۰ با هزاران امام آماده ظهور ۰۰۰ قدرتی که در پی آن بود که خلاء قدرت را پر کند، خود در درون و در مواجهه با برون از خود، آحاد تلاشی را به همراه داشت. قابلیت درونی تلاشی این پدیده صرفاً در ایدئولوژیک بودن آن نهفته نبوده و نیست. قدرت های ایدئولوژیک الزاماً از درون، آحاد تلاشی را با خود ندارند، کارا کتر عمومی قدرت ها و دولت های ایدئولوژیک در تصفیه های درونی آن است تا در قابلیت تلاشی. رد پای آحاد فروپاشی درونی را نمی توان صرفاً در عهد عتیق بودن این ایدئولوژی دید، هر چند عدم تناسب آن با مناسبات تولیدی حاکم، از ابتدا خصلت تشیعیست ناپذیری را به این حاکمیت اعطاء کرده بود (۵). علاوه بر این عوامل، باید سالیان سال فرقه سازی ها و فرقه بازی ها، توطئه های مکارانه ای آخوندی، انتخابی بودن مرجعیت، آن هم با داستان خاص تشیع در ایران و در کنار آن ها وجود ملیت های مختلف و ادیان و مذاهب متعلق به این ملیت ها را نیز در نظر داشت تا بدین نکته پی برد که چگونه در قرن بیستم، خلاء قدرت با قدرتی پر شد که خود خالی از جاذبه ای لازم قدرت در این عصر بود. و بدین سان فروپاشی نوینی آغاز شد و خلاء قدرت خود را به شکل نوینی نشان داد، شکلی که

استبداد دینی، و قلع و قمع عمومی و سرکوب صرفاً یکی از وجوه آن است.

اما انقلاب بهمن صرفاً مولد رژیم خمینی نبود، در مقابل خمینی در قدرت و مؤلفین آن زمان وی، طیف وسیعی از اپوزیسیون سیاسی با خواست‌ها و برنامه‌های مختلف وجود داشت. علاوه بر آن، عدم ارضاء خواست‌های اقشار و طبقاتی که انقلاب را برپا کرده بودند، به مبارزه‌ی طبقاتی در درون جامعه شکل ویژه‌ای بخشید. مبارزه‌ی سیاسی و طبقاتی چه به شکل آشکار و آگاهانه‌ی آن - مبارزه‌ی گروه‌ها و تشکل‌های مختلف سیاسی - و چه به شکل خود به خودی در جریان بود. وجود این مبارزات در سطح و عمق جامعه - دارای تا شیری دوگانه بر حکام بعد از انقلاب بود: از یک سو می‌بایست به انسجام آنان بیانجامد - انسجامی که با در نظر گرفتن چگونگی بلوک بندی قدرت حاکم، معنایش کوشش در یک دست شدن سیاسی حاکمیت بود -، و از سوی دیگر در مقابل فشار اجتماعی وسیعی که از جانب آحاد مردم به این رژیم وارد می‌آمد فروپاشی درونی آن را تسهیل می‌کرد. حکومت ۹۸۰ در صدی رفراندوم جمهوری اسلامی و بلا معارض‌ترین رهبر سیاسی یک انقلاب در عصر حاضر در عرض ۴ سال تا حد منزوی‌ترین حکومت حاضر و منفورترین رهبر یک کشور سقوط کرد. حکومتی استوار بر چماق سرکوب، حکومتی متکی بر عقب مانده‌ترین بخش جامعه، حکومتی که شاید منفورترین حکومت ممکن، از نظر حکومت‌شوندگان اش باشد. اما این تنها خاصیت توهم‌زدایی نسبت به حکومت دینی نیست که مهم است. حکومت دینی بر سامانه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مدنی جامعه تأثیرات دیگری نیز گذاشته است:

الف - خلاء قدرت در بهمن ماه که خود از جهتی معلول عدم حضور نمایندگی مستقل طبقات بشکل کلاسیک آن بود، در حوادث و تکان‌های سیاسی بعد از بهمن ماه، به طیف وسیعی از جریان‌های سیاسی که مأخذ و منشاء طبقاتی آنان عمدتاً در خرده بورژوازی و یا بورژوازی است اجازه‌ی جولان می‌دهد. فضای باز سیاسی بهمن که خود عمدتاً ناشی از وجود نوعی موازنه‌ی قدرت در جامعه بود، امکانات و چشم‌اندازهای وسیعی را می‌گشاید. این اولین تجربه‌ی دموکراسی، به خصوص برای نسلی که از دموکراسی سال‌های ۳۲-۲۹ و یسا حتی فضای نیمه باز سال‌های ۴۲-۳۹، چیزی جز روایت‌های ناقص‌نشینده است، تجارب گران‌بهایی به جا می‌گذارد. اما صرف نظر از تجارب این نسل، فضای سیاسی و اجتماعی بعد از بهمن پیام دیگری نیز با خود دارد: گسست نسبی و موقت شیرازه‌های اجتماعی طبقات یا حداقل تلاش حاکمیت جدید در جهت تحقق آن. کمی توضیح می‌دهیم:

انقلاب بهمن منجر به قدرت رسیدن سیاسی حاکمیتی گشت که نه تنها بخش روحانی آن معرف و نمایندگی طبقات اصلی و یا حتی تمام لایه‌های خرده بورژوازی به ویژه خرده بورژوازی مدرن (شهری) نبود، بلکه بیش از هر چیز به شبکه‌های ارتباطی - مساجد و تسکایا -، اقتصادی - بخشی از بازار و کسبه‌ی کوچک -، تودم‌های - روستائیان تازه‌مهاجرت کرده به شهرها و حاشیه‌نشینان -، مرتبط بود. قدرت سیاسی نسبت به دیگران و آن چه به او به‌ارث رسید نبود: - مناسبات تولیدی سرمایه‌داری حاکم و مناسبات رویتایی ناشی از آن و از جمله نهاد دولتی بورژوایی - خود را بیگانه می‌یابد. حوزه‌ی پراتیک اجتماعی رهبری سیاسی

این جریان نیز، از حد رتق و فتق امور حوزه های علمی — فراتر نرفته بود . قدرت مافوق تصور این فسیل تاریخی در بسیج برای نابودی بود نه در بسیج برای سازندگی و بدین ترتیب به موازات قدرت یابی تدریجی روحانیت، قدرت تخریب اجتماعی آن نیز افزایش می یابد و با افزایش این قدرت، شیرازه ای که تا کنون جامعه را حول محور خاصی بازتولید می کرد، از هم به طور نسبی و موقت می گسلد . دولت سرمایه داری در چنبره ی قوانین عهد عتیق ، کارآیی بورژوازی خود را نسبتاً از دست می دهد و . . . بی آن که چیزی نوین جایگزین آن چه در گذشته بود بشود، تضمین های لازم برای بازتولید اجتماعی حد و ا از بین می رود .

گسست نسبی شیرازه ی اجتماعی طبقات که از جمله عکس العمل های طبیعی طبقات، در خلاء قدرت دولت مرکزی و ناروشنی سیمای طبقاتی "حاکمیت" است در کنار دینا میسم مبارزه ی درونی در جامعه که به هر حال هریخش از اجتماع در کنکاش تثبیت موقعیت خود در نظام تولیدی است، به دامنه ی سیاسی نیز کشانده می شود و انواع و اقسام نظام های فکری و سیاسی که هر یک در طیف خویش کم و بیش با یک دیگر مشترک اند، به وجود می آورد . گسست در جایگاه طبقاتی ، گسست در فکر سیاسی و گسست در جریان نمایندگی سیاسی را به وجود می آورد .

ب - گسست در سیمای اقتصادی طبقات و حادث تر شدن جدال طبقات در خفا که خود از علل و همچنین از نتایج خلاء سیاسی است، مولود شرایط نامتعین سیاسی نیز هست .

و این امر را در چهره نمایندگان غیر کلاسیک طبقات بهتر می توان مشاهده کرد . و بدین سان حرکت از این قطب به آن قطب، از این جناح به آن جناح را مشاهده می کنیم . و این به وضوح هر چه بیشتر در میان بورژوازی ایران دیده می شود . "طبقه ی مسلط در تولید اجتماعی"، از فلاکت سیاسی گناه به بازرگان رو می کند ، از موقعیت او حتی به عنوان چاقوی بی دسته استفاده می کند، بعد قهرمان شارلاتانیسم "شهید قطب زاده"، سرور او می - گردد و دست آخر بنی صدر را که روزی مغز "متفکر" جماعت لومین پرولتاریای ایران بود، کسی که در مراسم اعلان جنگ رسمی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به دیگران ، سخنرانی کرد، به نمایندگی می گمارد . مسئله ای که نه صرفاً بیانگر فلاکت بورژوازی ایران در این شرایط نامتعین است، بلکه نشانه ای از فلاکت سیاسی این حضرات را نیز در بردارد : بازرگان به جای بازسازی سرمایه داری ضربه خورده به دنبال قیام بهمن ۱۳۵۷، نقش لسولوی سرخرمن ، چاقوی بی دسته و نقش توسری خور را در مقام نخست وزیری و در مجلس ایفاء می کند ، قطب - زاده و بنی صدر - این نزدیک ترین یاران امام - که روزی در سر فرماندهی فالانژیسم ایران قرار داشتند و روز دیگری از آنان در راه دفاع از "آزادی" که خود بیش از هر کس دیگر آن را به مسلخ فرستاده بود "شهید" می شود، و دیگری با تنی پا از مسند قدرت به دور افکنده می شود . و این تراژدی مضحک آدم های "سرشناس" و جریانات "بزرگ" است .

مضحکمی تراژیک مفلوک هایی چون نبوی و دار و دستاش که دیگر جای خود دارد .

این نامتعین بودن نمایندگی سیاسی در حد نیروهایی که مستقیماً در حکومت شرکت داشته اند نیست، این یک مسئله ی اجتماعی بوده و هست و دامنگیر همه و من جمله مؤتلفین

غیر مستقیم قبلی حکومت و متعارضین فعلی آنان - مجاهدین و بخشی از چپ - نیز می باشد. آیا نزدیکی مجاهدین به خمینی را صرفاً می توان از دیدگاه تاکتیکی چنان که خسود مجاهدین ادعا می کنند، ارزیابی کرد یا حتی از زاویه اختلاف در برداشت از اسلام دانست، آن طوری که باز مجاهدین و بسیاری از مؤلفین امروزی شان مدعی اند؟ و یا باید نشان داد که اینان نه تنها از نظر ذهنی قادر به تشخیص هویت سیاسی و اجتماعی خمینی نبودند، بلکه قادر به تشخیص جهت یابی اجتماعی خسود نیز نبودند. اوضاع اجتماعی سیال تر، توانی تر و غیر عادی تر بود که این مغزهای کوچک بتوانند به ردیابی واقعی پیکرهی اجتماعی خود دست یابند. بی جهت نیست که اینان سرگیجهی سیاسی را نصیب خود و جامعه کرده اند. نگاهی به اطراف و اکناف خود و مدعیان رهبری طبقه کارگر، بیندازید، کارنامهی چهارساله‌ی گذشته‌ی آنان را مطالعه کنید، می بینید اکثر آن ها در تبیین موقعیت نظام خمینی، در تبیین موقعیت خود، در تشخیص الویت ها، به خطا رفته اند. عدم انسجام نظری، برداشت های الگوبردارانه و ساده پندارانه، وجود بدآموزی های تاریخی جنبش سیاسی در ایران، در این شرایط نامتعین و متحول، به نامتعین بودن خود این جریانات می انجامید و این همچنان که امروزه همه آن را لمس می کنیم فاجعه آفرین بوده است.

ج - و این عوامل: وجود طیف های فراوان، وسیع و شبیه و نه چندان متفاوت - که خود منجر به عدم کانالیزه شدن نیروهای اجتماعی به سمت یک جهت معین می گردد - و وجود مبارزه طبقاتی حاد در جامعه، نامتعین بودن اوضاع سیاسی، نیروی تخریبی مذہب، و ... خود موجب افزایش خلاء قدرت می گردد. خلاء قدرت که منجر به پاگیری حکومت آخوندی گردید، با وجود حکومت آخوندی نه تنها حل نشده بلکه تعمیق نیز یافته است و به صورت گوناگون در حیات سیاسی جامعه خود را می نمایاند.

ادامه‌ی خلاء قدرت و آینده‌ی آن

در چنین شرایطی است که انواع و اقسام آلترناتیوها، خود را برای پر کردن این خلاء آماده می کنند. وجه مشترک این آلترناتیوها، صرف نظر از ادعای همه‌ی آن ها در مورد آزادی و دموکراسی که به آن خواهیم پرداخت، در این است که از قبل (به خصوص بعد از روشن شدن بی ثمری شیوه های مبارزاتی که سازمان مجاهدین خلق ایران در دو سال اخیر دنبال کرد است و حالا که بوی مرگ سیاسی و فیزیکی خمینی از هرسو به مشام می رسد) خود را به عنوان بدنه‌ی آماده برای پر کردن این خلاء آماده کنند. انواع و اقسام جبهه ها، تشکیلات و ائتلافات از بالا و از پیش ساخته، انواع و اقسام برنامه ها که مخرج مشترک همه‌ی آنان وعده‌ی استقلال، آزادی و بازسازی اقتصاد ملی است! از "نهضت مقاومت ملی" بختیار، "جبهه‌ی نجات ایران" علی امینی گرفته، تا نهضت اخیراً اعلام شده‌ی حسن نزیه و بالاخره شورای ملی مقاومت در این زمره اند (۶). بدنه‌ها و سیاست از قبل آماده شده، با شورا های مختلف و برنامه های گوناگون، با تماس های بین المللی وسیع، امکانات مورد نیاز و کافی مالی و تبلیغاتی و ... برآند که یا به کمک نیروی کم و بیش متشکل و یا متصوراً متشکل خسود در

ایران و یا به کمک "توازن قوای داخلی و بین المللی" (۷)، خلاء قدرت سیاسی را در ایران پر کنند.

در انقلاب بهمن این امر، یعنی پر کردن خلاء قدرت، هم از آن جهت که انقلاب به مفهوم تخریبی آن هنوز همه‌ی سامانه‌ی بوروکراتیک قدرت سیاسی (دولت) به مثابه نظم دهند هی‌امور به شکل فعلی تضعیف نشده بود - امری که بعدها با قرار گرفتن دستگاہ خلافت خمینی در فراسوی دستگاہ دولتی فرسایش‌ها را به اوج رساند و تضعیف بیشتر سامانه‌ی بوروکراتیک را به همراه آورد - هم از آن جهت که سلسله مراتب مذهبی و جایگاه معین رهبری، تصویر آشنا و نتیجتاً مقبول نظام هیرارشیک رژیم پیشین را در اذهان مردم تداعی می‌کرد و هم به یمن سازش‌های داخلی و بین المللی (که رنگ مذهبی روحانیت و روشن بودن جانشینی شاه، در جهت تسهیل این سازش‌ها بود) امکان پذیر گردید. اما این سناریوی نیست که عیناً و یا حتی با تفاوت‌هایی در ایران امروز قابل پیاده شدن باشد. نه اعتبار و نه جثه‌ی رهبری‌هایی که خود را به مثابه آلترناتیو در سطح بین المللی معرفی کرده‌اند، به اعتبار وجهی رهبری سال ۵۷ شباهت دارند، نه شرایط درونی جامعه یکسان است، و نه صف بندی نیروهای بین المللی شباهتی به صف بندی در پایان دهه‌ی ۷۰ میلادی دارد. استعداد زیادی نمی‌خواهد که بگوئیم اُور - سور - اوآز (AUVERS-SUR-OISE) نوفل لوشاتو نیست. رونوشت برداری‌های ناشیانه (و خیال‌بافانه) ای از آن است. تاریخ اگر برای بار دوم تکرار شود به شکل کم‌دی و یا تراژدی آن است.

در مورد مسئله‌ی دولت توضیح مختصری می‌دهیم: دولت در جامعه‌ی طبقاتی و بالتبع در جامعه‌ی سرمایه‌داری، مدافع طبقه‌ی حاکم است. ماهیت، محتوا و نقش واقعی دولت در هر جامعه‌ی طبقاتی چیزی جز این نیست. اما دولت علاوه بر آن، و از طرق مختلف، ضرورتاً تنظیم‌کننده‌ی روابط بین طبقات و اقشار مختلف جامعه نیز هست. دولت در عین حال نمی‌تواند متأثر از مبارزه‌ی طبقاتی و مبارزه‌ی جاری طبقات در جامعه نباشد. و از این جاست اشکال مختلف دولت در هر مورد و حتی در مورد دولت‌های استثنائی.

دولت خارج از اراده و روابط طبقات نیست، دولت بر فراز طبقات نیست، دولت همچنین حاصل جدال طبقاتی است، و اشکال مختلف دولت نیز بستگی به درجه و شدت مبارزه در درون آن جامعه، و بالتبع در درون جامعه‌ی جهانی، دارد. ولی ماهیت و محتوای طبقاتی آن، تا زمانی که جامعه‌ی طبقاتی از هر نوع آن پابرجاست و وجود طبقات (در جامعه‌ی بی طبقه‌ی کمونیستی) کنار زده نشده، همچنان پابرجاست. دولت در همه‌ی جوامع و به خصوص در جامعه‌ی سرمایه‌داری - که متمرکزترین جامعه‌ی طبقاتی است - با تمرکز و قدرت و از طرق مختلف، با ابزارهای حقوقی، سیاسی، ایدئولوژیک، دستگاہ‌های فرهنگی عریض و طویل بوروکراتیک و همچنین با دستگاہ‌های خاص سرکوب خود، سیادت طبقاتی طبقه‌ی معین را حفظ می‌کند. تمرکز و قدرت جزء خصائل ذاتی دولت طبقاتی

در جهان سرمایه داری است و از آن جدا نیست (۸) .

بی آمد های انقلاب های سیاسی در کشورهای پیرامون که عدم توسعه ی همه جانبه معمولا شکاف عمیقی بین طبقات و اقشار مختلف اجتماعی به وجود آورده در سامانه و شکل دولت که نقش تنظیم کننده ی روابط مختلف اجتماعی را داراست تا شیر مستقیم می گذارد (۹) . هر شکل نوین از دولت، به عنوان بی آمد یک انقلاب سیاسی بیانگر تعادل جدیدی از قوای طبقاتی است. چگونگی آرایش "حاکمین" و "محکومین" در شکل جدید متبلور می شود. نیروهای شرکت کننده، نحوه و چگونگی شرکت شان، شعارها، نحوه ی شکل و ... همه انعکاس خویش را در دولت حاصل این انقلاب می یابند. انقلاب سیاسی ایران در بهمن ۵۷ و دولت حاصل از این انقلاب، نیز جدا از این حکم کلی نیست. دولت در رژیم خمینی از نقطه نظر مختصات درونی و برونی خود به کلی متفاوت از دولت در رژیم شاه است، و بالنتیجه استراتژی کسب قدرت سیاسی - جایگزین کردن رژیم خمینی با رژیمی دیگر - لزوما نمی تواند مسیر بهمن ۵۷ یا حتی مسیری شبیه آن را دنبال کند. این استراتژی بسیار پیچیده تر از آن است که به سادگی بتوان از هم اکنون نهاد های آماده برای جانشینی رژیم خمینی را ارائه داد و در لحظه ی نهایی با داشتن چراغ سبز از قدرت های جهانی، و آماده بودن شرایط داخلی، حاکمیت دیگری به جای حاکمیت رژیم خمینی نشاند. شیرازه ی جامعه و طبقات گسسته تر از آن است که گرد هم آید مجدداً آنان به سهولت انجام پذیرد. به این مسئله باز خواهیم گشت .

مسئله ی آلترناتیو

بدین سان است که مسئله ی آلترناتیو در جنبش سیاسی ایران، از مدت ها قبل به یک مسئله ی روز تبدیل شده است. امروز بسیاری از نیروها به خصوص جمعاعات و گرایش های بورژوازی و خرده بورژوازی مدعی آلترناتیو بودن می باشند. قبل از این که به بررسی این آلترناتیوها و مهم ترین آن، شورای ملی مقاومت، بپردازیم و جدی بودن یا نبودن آن ها را در قبال ادعاهای خودشان روشن کنیم، بی فایده نمی دانیم که ابتدا، در ادامه و تا کید بر مسایلی که قبلا توسط سازمان اعلام شده است، بگوئیم که :

الف - اولاً چپ ایران امروز یک آلترناتیو نیست. هیچ گاه در چهار سال گذشته حتی آن هنگام که سازمان هائی به قدرت و وسعت فداثیان (قبل از انشعابات) و پیکار و غیره وجود داشت، چپ، آلترناتیو نبوده است. شرط اول آلترناتیو بودن هر نیرویی، اجتماعی بودن آن نیرو است. مراد از نیروی اجتماعی و یا نیروهای سیاسی که تبدیل به نیروهای اجتماعی شده آن است که این نیرو از جانب بخشی که آن را نمایندگی می کند و یا مدعی نمایندگی آن است پذیرفته شده باشد. شاید مثالی بتواند این امر را روشن تر کند. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومهله - بالقوه یک نیروی اجتماعی در کردستان است. بخش مهمی از زحمتکشان کردستان، از این سازمان و مشی آن در جنبش ملی پیروی می کنند. اما همین نیرو در محدوده ی ایران و در جایی که با اتحاد مبارزان کمونیست ادعای حزب

کمونیست بودن می‌کند، یک نیروی اجتماعی نیست. هر چند که فرضاً این دو سازمان در ایران دارای پایه‌ی تشکیلاتی باشند، و هر چند این کارهای تشکیلاتی در درون پرولتاریای ایران نفوذ داشته باشند - که صحت این مفروضات البته مورد شک است - با این حال تا پرولتاریای ایران یا حداقل بخش آگاه آن در حرکات روزمره‌ی خویش، پشتیبانی مادی‌اش را از این جریان نشان ندهد، در مبارزه‌ی روزمره‌اش این تا بید راه‌نمایش نگارد، نمی‌تواند در مفهوم مارکسیستی کلمه - که کمونیست بودن به خودی خود معیار کافی برای نمایندگی پرولتاریا نیست - خود را نمایندگی پرولتاریای ایران بداند و یا حتی به عنوان یک نیروی اجتماعی پرولتری در صدد معرفی خویش برآید. در بهترین حالت چنین جریاناتی، جریاناتی هستند با جهت‌گیری اجتماعی (پرولتری) و در بدترین حالت - که معمولاً ممکن‌ترین آن است - قیم‌ها و پدرخوانندگان طبقه‌ی کارگرند. حتی اگر از زاویه‌ی یک دموکرات و نه الزاماً یک کمونیست به قضیه نگاه کنیم، نماینده یا نمایندگان انتصابی و خودگمارده صرفاً حاصل تکرارهای مستبدانه است، هر چند این استبداد، ظاهراً غل و غش دینی نداشته و با عشق آتشین به پرولتاریا مزوج باشد. به نظر می‌رسد که به استثنای کومهله و اتحاد مبارزان کمونیست و صد البته بقایای اقلیتی که به نادرست خود را نمایندگی پرولتاریای ایران می‌دانند و از این طریق خود را یک نیروی اجتماعی می‌نمایانند، خوشبختانه امروزه دیگر نیرو یا طرز تکرار دیگری در جنبش سیاسی چپ ایران نباشد که خود را نیروی اجتماعی بدانند. امروز چپ ایران نه تنها نیروی اجتماعی نیست، بلکه در شرایط حاضر بدیل سیاسی نیز نمی‌باشد.

ب - بدیل اجتماعی: بدیلی که جامعه از درون خود، در خلال مبارزه‌ی طبقاتی و بدون وقفه خود ارائه دهد، بدیل اجتماعی است. بدیل اجتماعی در یک جامعه سرمایه‌داری، یا جوامعی که ما آنان را غیر سوسیالیستی ارزیابی می‌کنیم مثل: شوروی، چین و اقطار وابسته‌شان، طبقه‌ی کارگر است: بدیل اجتماعی کارگری. بدیل اجتماعی کارگری لزوماً بدیل کمونیستی نیست، این بدیل می‌تواند به دلایل مختلف و من جمله - عدم رشد کافی آگاهی سوسیالیستی، بدیل کمونیستی نباشد، هر چند جنبش کارگری مساعدترین شرایط را برای رشد اندیشه‌های سوسیالیستی فراهم می‌آورد. شرط بدیل شدن طبقه‌ی کارگر آگاهی به رسالت خویش است. طبقه‌ی کارگر به مثابه یک طبقه‌ی اجتماعی زمانی بدیل اجتماعی کارگری خواهد بود که از صورت یک طبقه‌ی در خود به یک طبقه برای خود تبدیل شود. شوراها‌ی کارگری در روسیه سال هسای ۱۹۰۵ و سپس ۱۹۱۷ در فوریه و اکتبر بدیل اجتماعی کارگری بودند، و صرفاً در اکتبر ۱۹۱۷ بود که علاوه بر آن، بدیل سیاسی - بدیل سیاسی سوسیالیستی - نیز گردیدند. اتحادیه‌ی همبستگی در لهستان نیز یک بدیل اجتماعی و سیاسی است. این اتحادیه هر چند از نظر اجتماعی اکثریت قریب به اتفاق کارگران لهستان را از طریق یک جنبش اتحادیه‌ای در درون خود دارد و جنبش اتحادیه‌ای را به سراسر شئون جامعه سوق داده است، بدیل سوسیالیستی در مقابل رژیم یاروزلسکی نیست، و در بهترین حالت آن، بدیلی رفرمیستی است.

ج - بدیل سیاسی : بدیل سیاسی بدیل قدرت است. بدیل سیاسی الزاماً بدیل اجتماعی نیست، اما بدیل اجتماعی ضرورتاً بدیل سیاسی است. بدیل اجتماعی در انقلاب سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر و بدیل سیاسی آن شکل‌های سیاسی طبقه‌ی کارگر - حزب یا احزاب کارگری - شکل‌های اجتماعی سیاسی آن، شوراهای کارگری و شکل اقتصادی سیاسی آن، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری‌اند. بدیل‌های سیاسی بورژوازی در انقلاب‌های سیاسی می‌توانند انواع و اشکال مختلفی داشته باشند.

با توجه به آن چه گذشت، انقلاب بهمن را مورد بررسی مجدد قرار دهیم:

تبیین ترکیب اجتماعی نیروهای انقلاب بهمن، به یمن همگانی بودن آن چندان امر مشکلی نیست. در انقلاب سیاسی بهمن به جز شاه و دربار وابسته به او و امرای ارتش و سرمایه داران بزرگ وابسته به این باند، همه‌ی نیروهای دیگر جامعه حضور داشته‌اند. انقلاب همگانی تر از آن بود که تصور می‌رفت. اما همین همگانی بودن انقلاب، ملزومات دیگری نیز با خود داشت: رهبری واحد که به یمن مذهب و رهبر تراشی‌های خلق‌الساعه انجام گرفت و شعارهای سیاسی مشترک. این شعارها می‌بایست در عین ساده بودن، آنقدر مبهم باشند که علاوه بر خصلت توده‌گری، امکان برداشت متفاوت را در درون خود بگنجانند، و میانگین خواست‌های مردم در انقلاب را تشکیل دهند. ابتدا "مرگ پسر شاه"، "استقلال" و "آزادی" و سپس با مدت‌ها تأخیر بعد از ۱۷ شهریور "حکومت اسلامی" و در آبان - آذر ۵۷ "جمهوری اسلامی" شعارهای اصلی جنبش گردیدند (۱۰). بورژوازی ایران، بعد از آن که سرمایه‌گذاری‌های لازم‌اش در بختیار نتیجه‌ی کافی نداد، ابتدا به جبهه‌ی ملی و سپس به ائتلاف مشترک جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی روگرد. و این بورژوازی به طرق مختلف نیروی اجتماعی‌اش: قدرت اقتصادی + منابع مالی + حیثیت سیاسی (اگر اساساً حیثیتی داشت) و کادرهای خود را در اختیار جنبش بهمن گذاشت. کارگران نیز (نه به مثابه طبقه‌ی کارگر)، بعد از اعتصاب همگانی ادارات، اعتصابات خود را آغاز کردند و در عین داشتن خواست‌های صنفی، از نظر سیاسی همین میانگین شعارها را پذیرفتند (این که چه عامل و یا عواملی باعث شد که کارگران ایران دیرتر از دیگر قشریندی - های اجتماعی وارد صحنه مبارزه شوند خارج از بحث این مقاله است. چرایی آن را صرفاً بعد از یک تجزیه و تحلیل کامل از تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ایران در صد ساله، اخیر و جنبش کارگری در چند دهه‌ی اخیر می‌توان پاسخ داد). شوراهای کارکنان (مخلوطی از کارمندان و کارگران)، شکل عمومی این شکل‌ها بود که با توجه به رادیکال بودن اکثریت کارمندان درگیر در این شوراها، محتوایی رادیکال - اما نه سوسیالیستی - بدان می‌بخشید. شوراهایی که در آستانه‌ی قیام، قدرت واقعی در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی و توزیعی و خدمات را در دست داشتند.

شرکت روستائیان در قیام، حتی دیرتر از کارگران و تقریباً مصادف یا کمی بعد از پیروزی انقلاب بود (روستائیان در جنبش‌های پیشین نظیر مشروطیت، نهضت ملی کردن نفت نیز یا اصولاً دخالتی نداشتند و یا شرکت‌شان بسیار دیر و محدود بود) (۱۱).

وضع روستاها (در آستانه قیام بهمن، بویژه پس از سرنگونی رژیم شاه)، حدودا به این شکل بود:

از مناطقی مانند کردستان و ترکمن صحرا که در آنها بدلائیل نحوه تقسیم ارضی (کسبه در اولی، علی رغم اصلاحات ارضی، زمین های قابل کشت عمدتاً در دست فئودالها باقی ماند و در دومی زمین های حاصلخیز یا تقریباً تمامی اراضی این منطقه به بهانه‌ی مکانیزه بودن نه تنها مشمول قانون اصلاحات ارضی نشد و همچنان در دست شاه و خاندان پهلوی و امرای ارتش و سایر وابستگان دربار برجا ماند، بلکه مضافاً بقایای زمین های کشاورزان این منطقه نیز به زور از دست آنها بیرون کشیده شده بود)، ستم ملی در کنار ستم طبقاتی و گسترش و نفوذ سریع نیروهای چپ در این مناطق، شوراهای دهقانی پا گرفت و برخی از مناطق شمال که بگدریم، تشکل های دهقانی سایر مناطق کم و بیش به تشکل های محلی و مساجد در شهرها شباهت داشت.

شکل گیری آلترناتیوهای مختلف، محدود به محیط های تولیدی (کارخانجات و واحدهای بزرگ و کوچک کشاورزی و روستائی) نبود. فراگیرتر از آن بود. در شهرها نیز کمیته‌ها، تشکیلات، و شوراهای مختلف در جریان مبارزاتی که به قیام منجر شد شکل گرفت. می توان از شوراهای و انجمن های کارمندی در ادارات، بانکها، مطبوعات و رادیو تلویزیون، مؤسسات بزرگ توزیعی و خدمات ورفاهی، و در شرکت های خصوصی و..... غیره نام برد، که در ماه های دی و بهمن ۵۷ عملاً کنترل بخشهای عمده ای از دستگاه بوروکراتیک را در دست داشتند.

در طول این مبارزات شوراهای محلات، کمیته های محلی، و..... نیز که وظیفه دفاع از محلات، رسیدگی به مسائل مردم، سازماندهی جریان های سیاسی، تظاهرات و..... را بعهده داشتند، در مقابل قوای قهریه محلی رژیم شاه - در شهرها پلیس و شهریارانی و در روستاها ژاندارمری - شکل گرفتند.

در میان نیروهای نظامی و انتظامی نیز، جوانه هایی از جنبش شورائی دیده می شد و پرسنل و افسران جزء این نیروها در اینجا و آنجا، تشکل های خود را بوجود آوردند، تشکل هایی که چند ماه اول بعد از قیام و در فضای نسبتاً آزاد آن دوران، تشکل جدی تری بخود گرفت.



به عبارت دیگر در آستانه قیام بهمن، در درون جامعه و در برابر دستگاه دیکتاتوری سلطنتی، در مقابل بخشهای مختلف حاکمیت، در مقابل نیروهای کسبه از حاکمیت پشتیبانی می کردند، بدیلهائی از میان معترضین پا گرفت. اقشار و طبقات مختلف اجتماعی از طریق تشکل های خاص خود (هرچند حد فاصل طبقاتی این تشکل ها به علت عمومی بودن رهبری سیاسی جنبش از نظر ظاهری قابل رویت نبود)، در

مقابل حاکمیت رژیم ایستادند . این آلترناتیوهای مختلف با قبول رهبری سیاسی خمینی ، عملاً به تقویت بدیل سیاسی خمینی و بدیل اجتماعی ، خرد بورژوازی - بورژوازی ، پرداختند . بدیل خمینی - بازرگان در مقابل رژیم شاه ، به این اعتبار که انقلاب یک شبهه صد ساله می رود ، چیزی نبود که از ابتدا روشن باشد . این انقلاب بود که در طول مبارزات مردم بدیل سیاسی خویش را بوجود آورد . بدبین ترین و یا حتی خوش بین ترین نیروهای سیاسی و منجمله حتی خود خمینی و اطرافیانش تا استقرار در نوفل لوشاتو به این باور نبودند که بدیل رژیم هستند . بدیل سیاسی رژیم در طول چند ماهه ای آخر حکومت شاه و بعنوان پی آمد - آنهم صرفاً یکی از پی آمدها - حوادث آن زمان بوجود آمد ، و حتی تا روزهای آخر - روزهایی که هنوز امکان کودتای ارتش و آغاز جنگ داخلی می رفت - بدیل بودن آقای خمینی و مؤلفینش روشن نبود . حتی در روز ۲۲ بهمن نیز - با آنکه تمامی سازشها انجام گرفته و ضمانت های لازم داده شده بود - مسجل نبود که تنها بدیل خمینی است . برآستی اگر چپ ایران موضع دیگری می گرفت - امری که به دلایل شناخته شده متأسفانه تحقق نیافت ، اگر مجاهدین - با همان نیروی بسیار اندک ، در آستانه قیام - در چهره ی خمینی دجال امروزیشان سیمای نورانی یک پدر را ندیده بودند ، و اگر حتی بورژوازی نمایندگان لایق تری از بازرگان و سنجابی در دامان خویش پرورانده بود ، آیا سرنوشت انقلاب بهمن ، این گونه می بود ؟ سرنوشت هیچ انقلابی از پیش تعیین نمی شود ، این انقلاب است که سرنوشت ها را رقم می زند .

به عبارت دیگر ، مسئله بدیل قدرت سیاسی ، مسئله ای است که سرنوشت آن در روزهای انقلاب و حتی در آخرین روزهای آن تعیین می شود . بدیل از قبل تعیین نمی شود ، انقلاب بدیل سیاسی و اجتماعی خاص خود را می سازد . در شکل گیری کلیه حوادث اجتماعی و منجمله انقلاب ، صدها عامل بزرگ و کوچک دخالت دارند ، بسیاری از آنچه در حافظه تاریخ نهفته است ، مهر خود را بر پیشانی تاریخ خواهد زد . انقلاب ، در انقلاب نیز می شود ، معیارها و ارزشهای اجتماعی دگرگون می شود ، و در انقلاب است که نیروهای به یکباره آزاد شده - از قید و بند کهن تاریخ - وسائل و ابزاری لازم پیش برد کار خود را می سازند .

چگونگی ایجاد بدیل های سیاسی و اجتماعی ، روند تکوین آنها ، صرفاً درسی نیست که از تجربه بهمن بدست آید . تجربه های جهانی نیز بر چنین برداشتی از مسئله انقلاب و تکوین بدیل های سیاسی و اجتماعی صحنه می گذارد . در انقلاب کبیر فرانسه ، در کمون پاریس ، در جنبش انقلابی روسیه نیز چنین بود . اگر نه از زاویه کیش شخصیت و الگو برداری - که متأسفانه هنوز در چپ ایران رایج است - به تاریخ انقلاب روسیه ، حزب سوسیال دموکرات آن کشور و لنین - بمثابه یکی از رهبران واقع بین انقلاب روسیه - نگاه کوتاهی بیاندازیم ، همین تجربه را به شکلی ملموس ملاحظه خواهیم کرد . انقلاب دموکراتیک روسیه در فوریه ۱۹۱۷ اتفاق افتاد ، و لنین و حزب سوسیال دموکرات روسیه ،

حتی تا ژانویه ۱۹۱۷ قادر به تشخیص این امر که انقلابی در شرف وقوع است نبود، چه برسد به اینکه چند ماه بعد از فوریه در اکتبر همان سال، سرآغاز انقلاب سوسیالیستی در افق کشور سرمایه داری عقب مانده روسیه هویدا شود. کافی بود سیر حوادث اجتماعی در ماه های بین فوریه و اکتبر به گونه ای دیگر عمل می کرد (فی المثل کافی بود که جنگ جهانی اول چرخشی کاملاً خلاف آنچه داشت برخورد بگیرد، و نه تنها بلشویک ها قدرت را در دست نگیرند، بلکه کرنسکی همچنان در قدرت بماند و حتی متعاقباً منشویک ها را نیز از دولت موقت بیرون بریزد) تا به دنبال انقلاب دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷، انقلاب سوسیالیستی اکتبر آغاز نگردد. انقلاب فوریه به دنبال تجارب انقلاب ۱۹۰۵، چنان نیروهای اجتماعی را به میدان مبارزه آورد و این نیروها چنان بدیل های اجتماعی خود - شوراهای کارگری، سربازی و دهقانی - را به سرعت به وجود آوردند، که برای خوشبین ترین نیروهای سیاسی نیز قابل پیش بینی نبود. وجود این شوراهای کارگری، سربازی و دهقانی - به مثابه مولدین قدرت دوگانه - در کشور بود که به حزب بلشویک، که از نظر نفوذ در میان شوراها نسبت به دیگر رقبا ضعیف تر بود، اجازه داد به طرح شعار معروف "همه ی قدرت بدست شوراها" بپردازد و حکومت کرنسکی را سرنگون سازد. آنکه در ماه فوریه، حزب بلشویک، در مقام مقایسه با سایر نیروهای سیاسی، از تعداد، قدرت و نفوذ توده های بسیار کمتری برخوردار بود، اما انقلاب بدلائل مختلف - و مهمترین آن که سرنوشته اش از پیش تعیین نمی شود - مدال افتخار پیروزی را نه بر سینه کرنسکی - میراث خوار جنبش تروریستی روسیه که اتفاقاً از حمایت های لازم جهانی نیز برخوردار بود - بلکه بر سینه حزب بلشویک نشان داد.



به اعتبار نکات فوق است که :

۱ - معتقدیم که جنبش چپ ایران، علی رغم شکستهای مقطعی که در طی سالیان گذشته متحمل شده است، علی رغم آنکه در طول مبارزات این چند سال، بسیاری از نیروهای خود را از دست داده است، علی رغم آنکه بسیاری از سازمان های سیاسی چپ ایران، هم بدلیل تهاجمات وحشیانه ی رژیم خمینی و هم بدلائل ضعف های نظری و تشکیلاتی، در دو سال گذشته از هم پاشیده شده اند، و بسیاری از رهبران صدیق این سازمان ها، یا به جوخه های اعدام سپرده شده، یا در زندان های قرون وسطائی رژیم بسر برده و یا آواره شده اند، و یا حتی عدالت و خانه نشینی را انتخاب کردند. با این همه جنبش چپ ایران نابود نشده است. هنوز سازمانها، جریانها، محافل، گروهها، هسته ها و افرادی هستند که در این شرایط جهانی به مبارزه ی خود علیه رژیم ضد بشری خمینی ادامه می دهند، و برخی از آنها، علی رغم حجم کوچک خود، علی رغم پراکندگی و بی ارتباطی و نداشتن امکانات اولیه، توانائی ایفای نقشی بسیار مهم - شاید مهمتر از آنچه که خود و دیگران در این باره قضاوت کنند - دارا هستند. اینان جرقه های هستند در انبار باروت، جرقه هایی که می توانند شعله هائی بس عظیم بیافرینند.

به عبارت دیگر از بیان ضعف نیروهای چپ در این مقطع و با توجه به مباحث مطروحه در صفحات قبل مبنی بر اینکه چپ در حال حاضر يك نیروی اجتماعی و بدیل سیاسی نیست، نمی‌توان مطلقاً به این نتیجه رسید که در آینده (آینده نه در بُعد تاریخی بلکه در آینده‌ی نزدیک، در آینده‌ی تداوم انقلاب بهمن)، قادر نخواهد بود که تبدیل به نیروی اجتماعی و یا حتی بدیل اجتماعی گردد. نه شرایط مبارزه طبقاتی امروز در جامعه‌ی ایران چنین حکمی را جایز می‌داند و نه اساساً از تحلیل شوریک انقلاب و چشم‌اندازهای آن می‌توان به چنین استنتاجی رسید. چپ ایران علی‌رغم تمامی ضعف‌ها، کج روی‌ها، انحرافات و شکست‌هایش هنوز می‌تواند و قادر است که در تحولات بعدی جامعه نقشی مهم ایفاء کند. چشم‌انداز روشن است، آنچه هنوز - حداقل برای بسیاری - ناروشن است، چگونگی حرکت صحیح و انقلابی در جهت این چشم‌اندازها است.

۲- جنبش کارگری ایران و درکنار آن جنبش زحمتکشان ایران، جنبش اعتراضی مردم جنگ زده، جنبش اعتراضی بسیار خفیف در میان سربازان، درجه‌داران و افسران جزء، نارضایتی عمومی و عدم امکان رژیم در حل و رفع این نارضایتی‌ها و... هنوز در جامعه وجود دارد. تکان‌های مردمی، کم‌جان، نحیف، اما مداوم در سرتاسر ایران به چشم می‌خورد. صرف‌نظر از جنبش کردستان که حضور مستقیم سازمان‌های کرد در آن مشهود است، در هیچ کدام از جنبش‌های دیگر، سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی موجود و مدعی، نقش تعیین‌کننده و شرکت‌مؤثر ندارند. این جنبش‌ها، خود به خودی، متأثر از رویدادهای بعد از قیام، غیر سازمان‌یافته، بدون دخالت مستقیم عناصر آگاه، سرخورده از جریان‌های مدعی و موجود هستند، با خیال شرکت‌کنندگانی که در همین چند سال گذشته تجارب فراوانی از قیام، اعتصاب، شورا، انقلاب و اسلام داشته‌اند. آیا همین جریان‌های خود به خودی در تحول بعدی - تحولی که به نظر ما اجتناب‌ناپذیر است - صرفاً شاهد و ناظری، ساکت خواهند ماند و یا مهر خود را بر حوادث خواهند زد؟ (۱۲) به نظر می‌رسد که شواهد حاکی از آن است که توده‌های مردم در آن مقطع - چنان که در بهمن نشان دادند -، علی‌رغم پندارهای بسیاری، به تدریج با استفاده از تجارب گذشته خود، موفق به ساختن آلترناتیو، متفاوت با "آلترناتیوهای" پیش‌ساخته، شوند. و این صرفاً يك آرزو نیست بلکه يك امکان است. امکانی که در بهمن به شکلی از اشکال متحقق شد، و امکان تحقق مجدد آن در اشکالی بسیار پیشرفته، با تمام تجارب تلخ و شیرین انقلاب، وجود دارد. و انقلاب هیچ‌گاه چیزی بیشتر از متحقق کردن یکی از امکانات موجود نبوده است، چپ و جنبش کارگری هنوز یکی از این امکانات است.

۳- بدیل‌های سیاسی از پیش ساخته شده، مدعیان آلترناتیو بودن رژیم موجود، داوطلبین پرکردن خلاء سیاسی جامعه پس از مرگ احتمالی خمینی، "تثبیت" یافتگان

مخالف، مجالس، سمینارها، کنگره‌ها، و جراید بین‌المللی، چه آنان که خود را ادامه‌ی مشروطیت‌راستین (انواع سلطنت‌طلبان) و چه آنان که خود را ادامه‌ی اسلام‌راستی (مجاهدین و بنی‌صدر، از کانال شورای ملی مقاومت) می‌پندارند، نیز به نوعی یکی دیگر از احتمالات ممکن تحولات بعدی اند. احتمالی که صرفاً با گرفتن قدرت از بالا - توسط یک کودتای نظامی و یا قیام سازمان‌نیافته‌ی گروه کوچکی از مردان و زنان مسلح، امکان‌متحقق شدن دارد (نه لزوماً از نوع قیام توده‌ی بهمن، که آلترناتیو متناسب با خصوصیت‌های آن است) - احتمالی که با در نظر گرفتن مجموعه‌ی شرایط و عوامل موجود: چگونگی صف‌بندی بین‌المللی، اوضاع اقتصادی - سیاسی ایران قبل و بعد از انقلاب، نفوذ اندک اما هنوز غیرقابل چشم‌پوشی خمینی در میان اقبشار عقب‌مانده‌ی توده‌های شهر و روستا، وجود جریانات سیاسی متعدد با نگرهای گوناگون، عملکردهای مختلف، و همچنین وجود ملیت‌ها، مذاهب متعدد که به دور شخصیت‌ها، گروه‌ها و سازمان‌های مختلف گرد آمده‌اند، با امکان گسترش بی‌سابقه‌ی جنبش‌های توده‌ی در قبال و در خلال و یا بعد از قدرت‌گیری این جریانات، با وجود نیروهایی که اگر نتوانند یأس نخواهند بطور مستقیم در مقابل اینان بایستند، حداقل آرام نخواهند نشست، شانس چندانی برای موفقیت ندارد. این جریانات حتی اگر موفق به کسب قدرت هم شوند، به احتمال زیاد چیزی جز جنگ داخلی، تقسیم ایران، و لبنان شدن ایران در مقابل نخواهد داشت. آری، خلاصه قدرت نه تنها منجر به ایجاد حکومت‌های قرون وسطایی خواهد شد، بلکه در درون خود شرایط لازم برای یک جنگ داخلی را هم فراهم خواهد کرد.



با این مفروضات است که ما ایجاد هر آلترناتیو حکومتی را - صرف‌نظر از آن که خود را دموکراتیک بخواند یا نخواند، قبل از آنکه انقلاب مسیر خود را روشن کرده باشد -، حرکتی غیر دموکراتیک می‌دانیم. ما هر چند این امر را بسیار طبیعی می‌دانیم - جریانی - که به دلایل مختلف با تمام قواش درگیر مبارزه بوده و یا امروز همچنان درگیر است - به مسئله‌ی قدرت سیاسی بیندیشد و از قبل خود را برای آن آماده کند، اما این حرکت طبیعی را زمانی غیر دموکراتیک ارزیابی خواهیم کرد که از قبل، و در زمانی که مسیر تحولات آتسی جامعه هنوز ناروشن است، جریان یا جریاناتی بخواهند اراده‌ی خود را به مسیر آتسی انقلاب تحمیل کنند. برای انقلاب از قبل نمی‌توان آلترناتیو ساخت، می‌توان در طی انقلاب در جهت به وجود آوردن آن کوشش کرد ولی برای یک بار هم که شده باید قبول کنیم که این توده‌ها هستند که آلترناتیو خویش را به وجود می‌آورند. در حقیقت طرح درست مسئله، انتخاب بین این یا آن آلترناتیو نیست، سؤال واقعی اینست که آیا ایجاد آلترناتیو‌های از پیش ساخته یا شرکت در جنبش برای اعتلای آن و کوشش در راه ایجاد انقلابی‌ترین آلترناتیو‌ها؟ آلترناتیو‌های از پیش ساخته راهی بجز آن ندارند که در تحمیل اراده خود به روند تاریخ که در این ارتباط تجلی‌اش آلترناتیو توده‌ای، آلترناتیو مشتق از مبارزات

مردم است، تلاش کنند و بدین جهت است که این آلترناتیوها، خود را در مقابل حوادث غیر قابل پیش بینی قرار می دهند آنها آیند های را رقم می زنند که هنوز سیر طبیعی حوادث خطوط آن را (حتی بطور مبهم) ترسیم نکرده است. به تعداد حکام آماد هی صدارت، وزارت، ولایت، جمهوریت و سلطنت بنگریم تا واقعیت این امر روشن تر شود. تا غیر دموکراتیک بودن جریاناتی که خود ادعای دموکراسی دارند، آشکارتر گردد. اما قبل از آنکه به بررسی بیشترمان درباره ی "دموکراتیک" بودن یکی از این آلترناتیوها یعنی آلترناتیو شورای ملی مقاومت بپردازیم، بد نیست مختصراً در مورد شانس ایمن آلترناتیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم. تخمینی بر اساس داده های مشهود، ارزیابی بر حساب امکانات موجود، یک پیش بینی عمومی و نه یک پیش گوئی. زیـــــرا همان گونه که اشاره شد جامعه در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه ی قدرت یابی این یا آن بخش از اپوزیسیون با یک دقت ریاضی، امکان پذیر نیست.

شورای ملی مقاومت در شرایط معینی در دوران خاص بین خرداد و تیر و حتی شهریور ماه ۱۳۶۰ - همان زمانی که مسعود رجوی وعده بازگشت در طول روز و هفته به ایران را می داد - از شانس "تنها آلترناتیو بودن" آنها با درصدی بسیار ضعیف تر از آنچه که خود و دیگران تصور می کردند، برخوردار بود، و تازه در آن موقع نیز از عواقب چنین کسب قدرتی بدور نبود. اما امروز با مجموعه ی تمام عواملی که در بالا بر شمردیم و پس از خروج جامعه از برزخ شوک ۳۰ خرداد و عوامل دیگری که در پائین اشاره خواهیم کرد، شانس آلترناتیو بودن خود را به میزان بیشتری از دست داده است. توضیحاتی که پیش از آنکه دارای اهمیت واقعی باشند، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی - الخصوص سازمان مجاهدین خلق (به عنوان بدنه ی اصلی شورای ملی مقاومت در مرحله اول و سپس یکی از دورکن آن در مراحل بعدی) معنی دارد. حاشیه ایست بر متن:

۱ - انتخاب نادرست شیوه ی مبارزه - نقد مبارزه ی چریکی مجاهدین، هر چند می تواند در کلیت از نقد شیوه ی مبارزه ی چریکی نشأت بگیرد، اما در مقوله ی متفاوتی هم قابل بحث است. این جا دیگر یک گروه کوچک، روشنفکر جدا از توده نیست که دست به اسلحه برده و می خواهد به تبلیغ سیاسی بپردازد، بلکه این سازمانی است مانند مجاهدین که زمانی بزرگترین سازمان سیاسی ایران به شمار می رفت. سازمانی که با تشکیلاتی منسجم و منضبط با قدرت آتش وسیع، و با نیروهای سازمان یافته اش به تنهایی و بی نیاز از دیگران قصد سرنگونی این رژیم را داشت. این سازمانی است که در نیال قیام سازمان یافته (اراده گرایانه) شهری برای سرنگونی رژیم خمینی رفته بود (۱۳). با این حال، طرفداران قیام سازمان یافته ی شهری، در همین رابطه نیز اشتباهات متعددی را در ارزیابی شرایط برای یک چنین قیامی مرتکب شده اند. اشتباهاتی که به نظر ما نه فقط ناشی از بینش چریکی آنان بلکه علاوه بر آن عمدتاً از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیسم حاکم بر عملکردها و اندیشه های شان نشأت می گیرد. اشتباهی نه صرفاً تکنیکی، بلکه به ویژه

رهائی شماره‌ی ۲ دوره‌ی سوم در مقاله‌ی "نگاهی به وضع رژیم و اپوزیسیون و نکاتی پیرامون مشی آینده‌ی چپ"، در مورد ارزیابی اشتباهات سازمان مجاهدین می‌نویسد:

"مجاهدین این را نفهمیدند که برای توده‌ی مردم بین مذهب آن‌ان و مذهب خمینی چه فرقی هست (اگر اساساً فرقی باشد) آن‌ها نفهمیدند که آن بخش از مردم که امروز در قیاس با سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهبی بسیج می‌شوند عقب‌افتاده‌ترین بخش مردم‌اند و چرا باید از عقب‌افتاده‌ترین بخش انتظار داشت که نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمند بلکه به سنت مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزنند و کشته هم بشود؟ انتظار بی‌جایی بود و برآورده نشد. در هنگام صلح مردم کوفه و شام البته به امام حسین نامه می‌نویسند و از او طرفداری می‌کنند اما موقع جنگ مسئله چیز دیگری است. این را مجاهدین نفهمیدند چون مذهبی بودند و به مذهب به عنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند. مذهب اطاعت از بالا را، از خدا را، از پیغمبر را، از امامان را می‌آموزد. حال چرا انتظار هست که مذهبی‌ها این بار امام در قدرت - خلیفه - را رها سازند و به دنبال افرادی بروند که همان مذهب را دارند ولی در قدرت هم نیستند؟ اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازه‌ی آورده بودند باز حرفی، ولی برای همان خدا، همان پیغمبر و همان امامان علیه‌السلام عصر شوریدن انتظار بی‌جایی است. ما این تأکید را بر عامل مذهب - به عنوان رد نظر مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم و گرنه نگفته پیدا است که در بسیاری از موارد شورش‌های مردم رنگ به ظاهر مذهبی گرفته است. با این تفاوت که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده است، انگیزه‌ی شورش نبوده است، مردم ناراضی مذهب می‌ساختند. سراسر تاریخ ایران مملو از این شورش‌هاست. اما مذهبی‌ها می‌ساختند با مذهب حاکم کاملاً متفاوت بود، خرم دینی می‌شدند، اسماعیلی می‌شدند، بهائی می‌شدند، اما نه این که به اسم یک مذهب علیه همان مذهب شورش کنند.

و سپس در همین مقاله در ادامه‌ی مبحث فوق و پیش از آن که به برشمردن خود مرکز بینی‌های سازمان مجاهدین در برخورد به دیگر نیروهای سیاسی، و خاتمه یافته دانستن کار رژیم پرداخته شود از نظر نظامی نیز دیدگاه مجاهدین در باره‌ی سرنگونی رژیم چنین مورد نقد قرار می‌گیرد:

اشتباه دوم - اشتباه مهم مجاهدین (و نیز تا اندازه‌ی بقیه‌ی اپوزیسیون که به آن اشاره خواهیم کرد) این بود که در جنگ کمیت را در نظر می‌گرفتند و نه موضع را. فرض کنیم که وضع چنین باشد که تعداد مخالفین رژیم برابر یا حتی بیشتر از هواداران رژیم باشد. در نظر اول چنین می‌نماید که در هر

ده و شهر هواداران ما بیشتر از رژیم اند. در فلان ده ما پنجاه نفر را داریم و رژیم بیست نفر را. در فلان شهر فلان و فلان تعداد را. پس این امر کاملاً میسر است که پنجاه نفر ما بر آن بیست نفر غلبه کنند و هکذا. این اشتباه مهلك اولاً در نظر نمی‌گیرد که چند درصد از مخالفین رژیم واقعا علیه آن خواهند جنگید. در حالی که نه تنها همهی هواداران رژیم بلکه نیروهای دیگر که در اختیارش هستند (مثال ارتش را زدیم) باید عملاً جزء نیروهای رژیم گذاشته شوند، مگر در مرحله‌ی نهائی و در آستانه‌ی سقوط رژیم. به یاد آوریم وضع ارتش شاه را و به یاد آوریم کشتارهای ارتش را و به یاد آوریم که اگر ساخت و پاخت با آمریکا و ناروژدن قره باغی‌ها و فلج کردن ارتش نبود، ارتش می‌توانست بسیار بیش از آن چه که کرد بکند. مجاهدین ناراضی‌های ارتش را می‌دیدند ولی این را نمی‌توانستند تشخیص دهند که مهار ارتش در دست رژیم است، لااقل تا زمانی که شیرازه از هم نپاشیده است. ممکن است آن‌ها به وابستگی فلاحی‌ها به بنی‌صدر و امثالهم می‌اندیشیدند غافل از این که فقط در لحظه‌ی نهائی - و نه آغاز کار - است که این وابستگی‌ها می‌توانند مؤثر شوند. ارتش مجبور بود علی‌رغم خود در دفاع از سیستمی بجنگد که جزء آن است. و این مطلب برمی‌گردد به مقام و موضع دولت - دستگاه دولت. درست داشتن ارگان دولت، با همهی نهادها و اهرم‌هایش یعنی در موضع برتر بودن. حتی با نیروهای مساوی نمی‌توان کسی را که در سنگر است شکست داد. دولت، ابزار طبقاتی پیچیده و انسجام یافته در طول قرون، مهم‌ترین سنگر را تشکیل می‌دهد. نیروئی که قدرت دولتی را در اختیار دارد از مزیت بزرگی برخوردار است. بنا بر این مسئله تنها این نیست که کمیت مخالفین چه قدر است و کمیت هواداران رژیم چه قدر. مسئله این است که اکثریت خاموش در درون یک سیستم عملاً به نفع قدرت مسلط (دولت) هستند و مهم‌تر این که باید دید ابزار و قدرت دولت در دست کیست.

و به دنبال آن در ارتباط این مبارزات با توده‌ها می‌خوانیم:

اشتباه سوم - امیدوار کردن توده‌های مردم به نتیجه‌ی مبارزه، تشویق و ترغیب آن‌ها به مبارزه، جنگ تبلیغاتی و نظایر آن قوانین خود را دارد. این که گفته شود بُرد نهائی با ماست یک اثر تبلیغی و بسیجی دارد، ولی هنگامی که این شعار به صورت بلوف درآید کار فلاکت‌بار است. مجاهدین در این زمینه نه تنها خود، نه تنها سایر مخالفین رژیم، بلکه توده‌های مردم را نیز فریب دادند و این بخشودنی نیست. به یاد می‌آوریم زمانی را که مسعود رجوی در مصاحباش می‌گفت که مسئله سرنگونی رژیم مسئله‌ی هفته و ماه نیست، مسئله‌ی روز است و به یاد می‌آوریم همان زمان را که به یکدیگر نگاه می‌کردیم و با ناباوری به محیط می‌نگریستیم، خبری نبود جز قدرت نهائی‌های خیابانی

که به وضوح اثر منفعل کننده بر مردم داشت. . . . هیچ کس تصور نمی کرد که بلوف سیاسی نابخردانه‌ای را این طور به زمین بکوبند، برای که؟ برای رژیم‌هایی که با "پوت چپ" بازی می کرد و به هر حال مجبور بود بلوف را بگیرد و دست‌ها را رو کند؟ این بلوف زنی علاوه بر این که اهمیت شکست بلوف را در وجدان می کرد، در زمان خود باعث گیج شدن و منفعل شدن توده‌های مردم و حتی نیروهای مخالف می شد. اگر قرار بر این است که چند روز دیگر رژیم سرنگون شود لابد مجاهدین همه‌ی فکرها را کرده‌اند و نیازی به حرکت من توده نیست. . . . و امروز می بینیم که آن مشاهدات درست بود و مجاهدین مطلقاً بلوف می زدند و آن را تبلیغ سیاسی می شمردند.

می توان نکات دیگری را به نقد رفقا افزود:

۱- اگر نتوان عملکرد مجاهدین در فاصله‌ی خرداد تا شهریور ماه ۶۰ را جزء مقوله‌ی مبارزه‌ی چریکی ارزیابی کرد و آن سلسله از تظاهرات، مانورها، و عملیات بزرگ و کوچک را بخشی از یک قیام سازمان یافته‌ی شهری دانست - هر چند خود مجاهدین هیچ گاه در این باره به صراحت سخنی نگفته‌اند - می توان آن چه را که مجاهدین بعد از شکست تظاهرات مسلحانه‌ی موضعی - که چیزی جز انتحار و دستگیری هواداران متعهد، صادق و جان بر کف آنان نبود - بدان دست یازیدند در مقوله‌ی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی مورد بررسی و نقد قرار داد. این مبارزه، علی‌رغم تمام فداکاری‌ها و قهرمانی‌ها، بیش از آن که جزئی از یک برنامه‌ی حساب شده، دقیق و روشن بوده و در نتیجه در متن یک استراتژی (مگر آن که فقدان استراتژی را بتوان یک استراتژی دانست) قابل توضیح، دفاع و یا نقد باشد، همچون عکس‌العمل دفاعی ساده در مقابل تهاجمات رژیم و بدون در نظر گرفتن عواقب آن، در پیش گرفته شده بود. این که امروز رهبری مجاهدین در باره‌ی این دوره‌ی خاص چه می گوید و یا حتی در ذهن خود در آن لحظه‌ی معین چه تعابیری داشت و یا چه چیزی را القاء می کردند، چیزی از اهمیت این مسئله نمی‌گاهد که مجاهدین خلق، بدون پشتوانه‌ی لازم، بدون در نظر گرفتن کلیه‌ی محاسباتی که لازمه‌ی یک جنگ وسیع و همه جانبه است، همچون ناکارآموده‌ترین رهبران سیاسی و نظامی، بخش عمده‌ی از نیروهای خود و نیروهای دیگران را به جنگی بدون برنامه کشیدند (۱۴). امروز آقای رجوی از "لوح شهدا" به نام "لوح افتخار" نام می‌برد و این را به پای ضرورت "فدا" و "قربانی" شدن برای امر انقلاب می‌گذارد و بر آن است با شمارش تعداد شهدای سازمانی به سازمان خود در مقابل دیگر نیروها فخر بفرشد و از آن جان باختگان و قربانیان یک برنامه‌ی حساب نشده، توشه‌ی راه آینده و پشتوانه‌ی اعتبار سیاسی برای سازمان خود فراهم کند و با "شهید" سازی و "شهید" شماری، مردم را به خود جلب کند (کاری که رژیم جمهوری اسلامی با ۲۰۰ هزار "شهید" و نیم میلیون معلول در آن توفیقی نداشته)، اما جالب است که در مقابل این فرهنگ شهید سازی و شهید شماری، مجاهدین هیچ گاه در باره‌ی "توابین" خود، که بخش قابل توجهی از زندانیان سیاسی زندان‌های ایران را

تشکیل می دهند، سخنی به زبان نمی آورند. مجاهدین نه تنها در این باره سخنی نمی گویند بلکه در مورد حضور فوج، فوج هواداران، اعضاء ساده، کادرها و مسئولین مهم سیاسی و نظامی این سازمان در مقابل تلویزیون رژیم جمهوری اسلامی نیز سکوت می کنند. چرا؟

علاوه بر این مسئله (اتخاذ تاکتیک غلط و برنامه‌ی حساب نشده) که امروز عکس العمل‌های نامطلوبی در سطح جامعه و نیز در بین تعدادی از هواداران خود مجاهدین در ایران ایجاد کرده است، آن مبارزات در همان زمان، عکس العمل‌های منفی دیگری نیز بر اذهان و اعمال توده‌های مردم بر جا می گذاشت. نه تنها به لحاظ پیچیدگی، دقت و مهارت تکنیکی - که لازمه‌ی عملیات چریکی است - توده‌ی ناراضی (توده‌ی وسیع خارج از تشکل‌های سیاسی) قادر به شرکت در عملیات نظامی نبود، نه تنها از این نظر قدرت نمائی‌های مجاهدین و بلوف‌های متعدد رهبری این سازمان مبنی بر سرنگونی سریع و قریب الوقوع خمینی، توده‌ها را عملاً از نظر روانی در موضع تماشاگر و در حالت انتظار انفعالی مسمی گذاشت، و نه تنها به این علت که نیروهای سیاسی که در شرایط غیر چریکی می توانستند بگونه‌ای دیگر - شاید بسیار موثرتر - در مبارزه‌ی سیاسی فعالانه شرکت کنند، عملاً به طرح ریزی برنامه‌های دفاعی خود یا برنامه‌های هجومی به رژیم مشغول شدند. و باز نه تنها به این علت که فعالیت سیاسی بسیاری از جریان‌ها و منجمله خود سازمان مجاهدین خلش عمل متوقف ماند، بلکه علاوه بر این عوامل، ترور کور مجاهدین، و ترور کورتر رژیم، پلیسی شدن هر چه بیشتر جو جامعه، شهید نمائی‌های رژیم، قلع و قمع بی سابقه و قساوت و درنده خوئی آن و ۰۰۰ بدامن زدن انفعال سیاسی در جامعه (منجمله در میان نیروهای سیاسی و خود سازمان مجاهدین)، به دور شدن مردم از مبارزه‌ی سیاسی، به توجیه خشونت از هر دو سو، به تلاشی بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و منجمله به تلاشی بخش اعظم بدنه‌ی سیاسی و نظامی خود سازمان مجاهدین انجامید، که این خود در کنار مجموعه‌ی عوامل دیگر به بی اعتباری نسبی خود این سازمان منجر شد.

در این که فاز دوم و سوم مبارزات مجاهدین، علی‌رغم ادعاهای رهبری آن، نه به "گسستن تور اختناق انجامید" و نه توانست با عملیات ساده تر پیشنهادی مجاهدین، توده‌ها را درگیر مبارزه کند، شاید اکنون برای همه اظهر من الشمس باشد. شاید رهبری مجاهدین نیز به این امر پی برده باشند که حدود یک سال است دست به هیچ گونه عملیات بزرگ و یا کوچک نظامی خارج از محدوده‌ی کردستان و ندرتا در شمال ایران نمی زنند. این عملیات نیز بیشتر خصلت تبلیغاتی برای اثبات حضور مسلحانه‌ی این سازمان در ایران دارد تا خصلت انهدام نظامی دستگاه سرکوب پاسداران و از این طریق تسهیل امر سرنگونی رژیم. اما هر چه مجاهدین در جواب این شاید ها ارائه بدهند، چیزی از نتایج منفی ملموس سیاسی و عملی مبارزه‌ی مسلحانه به شیوه‌ی مجاهدین در جامعه نمی‌گاهد.

ممکن است پرسیده شود، مجاهدین بعد از روشن شدن عدم موفقیت قیام سازمان یافته‌ی شهری شان در خرداد و تیر ۱۳۶۰ چه تاکتیک مناسبی می توانستند انتخاب کنند؟ به نظر

ما پاسخ به این سؤال را از دو زاویه می‌توان داد: زاویه سیاسی و زاویه عملی. پاسخ سیاسی ما این است که مجاهدین در مرحله اول بزرگ‌ترین اشتباه ممکن در امر یک قیام را مرتکب شده‌اند. قیام یک هنر است و اشتباه در آن فاجعه‌آمیز است. اشتباه مجاهدین در یک ارزیابی واقع‌بینانه در سی خرداد، منجر به چنان اقدام اشتباه انگیز عملی‌ای شد که حوادث بعدی ظاهراً تا حدودی اجتناب‌ناپذیر می‌بود. از این رو جواب ما از نظر سیاسی به سؤال فوق این است که مجاهدین بدون اطمینان از پیروزی خود نمی‌بایستی دست به اقدامی بزنند که به خود و به دیگران تا این اندازه لطمه بزنند. این که مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی باعث وحشی‌تر شدن هرچه بیشتر رژیم، و منجر به وسعت پیدا کردن دامنه‌ی سرکوبش گردید - مسئله‌ای که قبل از انقلاب و در ایام مبارزه‌ی چریکی نیز مطرح می‌شد - در این جا مجدداً به شکلی دیگر بروز می‌کند. به نظر ما بیان مسئله از این زاویه از پایه نادرست است. جو سیاسی جامعه، برآیندی از مجموعه‌ی نیروهای فعال آن است، عوامل متعددی در پیدایش یک "وضع" و چگونگی آن دخیل هستند. سرکوب یا به دست آوردن برخی از آزادی‌ها نیز، ناشی از مجموعه‌ی این عوامل‌اند. گاه دشمن برای مبارزه‌ی "توراختناق" را تدارک می‌بیند و جریان‌ات مبارز را به سوی دادن بهانه‌ای برای سرکوب وسیع می‌کشد، گاه خود نیروهای مبارز با اشتباهات خود رژیم را وادار به تهاجم می‌کنند و گاه هر دو این عوامل یا عوامل دیگر به نحوی شدن مبارزه می‌انجامد. این که آیا مجاهدین می‌توانستند و یا می‌خواستند - ولی امکان آن را نیافته‌اند - که مبارزه‌ی نهایی را به تعویق بیندازند یا این که در تور رژیم افتادند، متأسفانه برای ما هنوز روشن نیست. اقوال و گفتار مجاهدین در این مورد نیز آن قدر متناقض است که قابل اشاره نیست. اما با این حال می‌توان به سؤال فوق (چگونگی عکس‌العمل لازم مجاهدین بعد از ۳۰ خرداد - یعنی صرف‌نظر از ریشه‌ی مسئله بلکه صرفاً به عنوان یک عکس‌العمل منطقی) از نظر سیاسی و عملی پاسخی ارائه داد. هرچند پاسخ دقیق به این سؤال مستلزم اطلاع دقیق از وضع نظامی و تشکیلاتی مجاهدین است. اما می‌توان خطوط عملی چنین جوابی را حدوداً این چنین بیان کرد:

عقب‌نشینی به موقع، ارسال نیروهای شناخته شده و غیر قابل حفاظت به کردستان و شمال (و با توجه به گستردگی و شناخته شدگی نیروهای این سازمان‌ها، حفظ بدنه تشکیلات و سازماندهی متناسب با شرایط جدید، دامن زدن به مبارزه‌ی نظامی محدود، وسعت دادن به مبارزه‌ی سیاسی، کوشش در استفاده از جو نارضائی عمومی، دامن زدن به اعتصابات (که در همان مقطع نیز وجود داشت)، و کار سیاسی متمرکز بین مردم، کاری که سازمان مجاهدین امروز، (منهای کوشش در راه وسعت دادن به مبارزه‌ی سیاسی و ۰۰۰) انجام می‌دهد. آیا به راستی سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانست تصمیمی را که خیلی دیرتر از روی اجبار گرفت و کاری را که امروز انجام می‌دهد - با تمام نقایص آن - همان دو سال قبل انجام می‌داد. این که امروز به فکر این مسائل افتادند و نه آن روز در چیست؟ می‌توان به طور مختصر گفت که شتاب مجاهدین برای تسخیر سریع قدرت (تمامی قدرت

به تنهایی) فقدان تحلیل واقعی از شرایط، و احتمالا وعده‌های خیالی بنی‌صدر از کارکرد
درونی رژیم و طرفدارانش در ارتش (۱۵)، مانع از اتخاذ چنین تصمیمی در دو سال
قبل گشت.

مجاهدین در طول مبارزات خود در دو سال اخیر تقریباً به همان اندازه از سران و
کادربهای رژیم را به دیار عدم فرستادند که بسیاری از رهبران، و کادرها و مبارزین رزمندگی
خود را از دست دادند. همان قدر معدوم شدن بهشتی و اطرافیان‌ش برای رژیم ایران
در ناک بوده است، که جنبش سیاسی ایران با از دست دادن کادربزرگ‌های چون موسی
خیا بانی ضربه خورده است. مجاهدین هر چند ضربات سختی بر پیکره‌ی رژیم وارد آوردند
ولی پیکره‌ی خود آن‌ها و دیگر مبارزین بیشتر ضربه دیده است. مجاهدین به همان اندازه
رژیم را نزد مردم ایزوله کردند که خود نیز - علی‌رغم احترامی که مردم برای جانفشانی آنان
قائلند - نزد همین مردم ایزوله شده‌اند. ۰۰۰ مجاهدین حتی اگر به طور مستقیم و در اثر
اشتباهات و ندانم‌کاری‌های خود، به قوای انتظامی رژیم، یکپارچگی و انسجام‌بخشیدند
باشند، لاقلاً به بدنه‌ی تشکیلات، و سازمان خود و دیگران - به علت جوی که در جامعه
آفریدند، به شدت لطمه زدند. آری کارنامه‌ی نظامی مجاهدین، در مقابل کارنامه‌ی
نظامی رژیم، چندان درخشان نیست.

۲- انتخاب نادرست مؤتلف - اما انتخاب شیوه‌های نادرست مبارزاتی، تنها اشتباه
مجاهدین نبود. مجاهدین در انتخاب مؤتلف خود نیز خطا کردند. این که این خطا، خطای
بصیرت است یا ناشی از ماهیت طبقاتی مجاهدین است، در این جا مورد بحث نیست. و اگر
بتوان با یک جمله، به آن جواب داد، می‌توان گفت: این خطای مجاهدین هم ناشی
از ماهیت خرده بورژوازی آنان است - و هر روز که می‌گذرد بیشتر به سمت راست یعنی به
سمت بورژوازی توجه پیدا می‌کنند - و هم ناشی از اشتباهات محاسبات سیاسی آنان.
اشتباهی که خود ناشی از برداشت نادرست و شتاب‌آلود از مقوله‌ی سرنگونی است. به
هر تقدیر، اشتباهات مجاهدین در انتخاب مؤتلف از دو زاویه قابل توجه است:

الف - بنی‌صدر به درست از جانب بسیاری از مردم به عنوان عضو شورای انقلاب، پادوی
ولایت فقیه، "فاتح دانشگاه تهران، سرکوبگر کردستان، مغز متفکر فالانژها، رئیس جمهور
خمینی و ۰۰۰ شناخته شده بود. مجاهدین با احتساب به روی شناخته شدگی بین‌المللی
بنی‌صدر و احتمالاً امکانات درونی او در ارتش و دستگاه‌های دولتی به قمار بزرگی دست
زدند. از یکسو عامل داخلی، یعنی مردم، خواست‌های سیاسی، تنفر آن‌ها از رژیم
اسلامی را نادیده گرفتند و از سوی دیگر به عامل خارجی یعنی زد و بند های بین‌المللی که
وجود شخصی مانند بنی‌صدر را در بی‌خطر جلوه دادن مجاهدین برای غرب الزام آور می
کرد، بهائی بیش از اندازه دادند. قماری که با کمی درایت می‌شد ضریب بالای باخت در آن
را تشخیص داد. نه مردم ابله بودند و هستند که همسوئی عملی بنی‌صدر با خمینی، همسوئی
نظری مجاهدین با خمینی، و پشتیبانی‌های مجاهدین در دو سال نیم اول انقلاب از خمینی
(" پدر بزرگوار" و غیره) را فراموش کنند، و نه غرب آن قدر خام و پخمه و بی‌حافظه است که

پیشینه‌ی ضد آمریکایی، ضد سرمایه داری بزرگ، و ضد امپریالیستی مجاهدین را فراموش کرده باشد. و این هردو عامل در مجموع با توجه به مجموعه‌ی اهدافی که مجاهدین دنبال می‌کردند - حتی از همان دیدگاه پراگماتیستی سازمان مجاهدین - نه لازم بود و نه نتایج موفقیت‌آمیزی داشت.

ب - اشتباه دیگر سازمان مجاهدین در تبیین ماهیت و میزان فعالیت سیاسی و عملی شرکت‌کنندگان در میتینگ‌های بنی صدر بود. مجاهدین نتوانستند درک کنند که قضایا نه از حب علی بلکه از بغض معاویه بود، یعنی یک میلیون نفری که در میدان آزادی جمع می‌شد نه "طرفداران" بنی صدر بلکه مخالفین رژیم بودند. ولی دیدگاه مکانیکی آنها اجازه نداد که فاصله‌ی عظیم بین حمایت غیرفعال توده‌های و حمایت فعال توده‌های را دریابند. مجاهدین نتوانستند درک کنند که شرکت مردم در تظاهرات و میتینگ‌های بنی صدر، نه به عنوان طرفداری از وی بلکه به عنوان ابراز نارضایتی از خمینی بود.

۳- "پرواز تاریخی": اگر نخواهیم برای جلوگیری از اطالهی کلام به همی آنچه به نظر ما جزء اشتباهات مجاهدین در این دوران است، اشاره کنیم، این بخش از اشاراتمان را با تذکراتی در مورد "پرواز تاریخی" بنی صدر - رجوی خاتمه می‌دهیم: سفر مسعود رجوی و بنی صدر به پاریس، با تمام مضارهایی که این عمل برای سازمان مجاهدین داشته است، مانند:

الف - بهره‌برداری رژیم از خارج شدن رجوی از ایران برای خرد کردن روحیه‌ی هواداران و حتی اعضای سازمان مجاهدین در زندان (نمونه‌های فراوانی از این امر در دست است).

ب - استفاده‌های تبلیغاتی رژیم از مسائلی مانند: پناهنده شدن به غرب، فرار از معرکه، در دامان امپریالیسم افتادن.

ج - عملکرد منفی این امر در اندام مردمی که یک بار نیش انقلابی را تجربه کرده‌اند که رهبران از پاریس به ایران آمده بودند.

گویا منافع عظیمی نیز برای این سازمان در برداشته است (۱۶).

این منافع عظیم چیزی جز معرفی آلترناتیو "شورای ملی مقاومت" به غرب نیست. مجاهدین هنگامی که امیدشان از یک تحول درونی سریع به یأس تبدیل گردید، می‌بایست در جایی دیگر - آن جا که سرخ انقلاب بهمن بود - به سراغ سرخ برونند. در واقع باید گفت - صرف نظر از این که مجاهدین قبول کنند یا نه - که مجاهدین در معرفی آلترناتیو خود در محافل بین‌المللی (غربی)، حتی در چارچوب منافع خودشان در غرب، دچار اشتباه شده‌اند!! و بیش از این که غرب را بازی دهند، خود بازی خوردند. کمی توضیح می‌دهیم و این توضیح را نه از دیدگاه کمونیستی که اساساً به مسئله آلترناتیو چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی از زاویه‌های دیگر می‌نگرد، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه خواهیم داد، یعنی، از دیدگاه دیپلماسی به مفهوم رایج آن: سیاست بازی و "تاکتیک". در دوران رژیم شاه، هنگامی که مبارزات مردم روبه‌اوج گذاشته بود، و غرب در جستجوی

آلترناتیوهای مختلف برآمد (این که آیا از قبل این آلترناتیوها را در آستین داشت یا نه نمی‌دانیم، و حداقل این که هنوز همهی جوانب آن روشن نیست، چه در این صورت باید به جای واژه‌ی جستجو، واژه‌ی انتخاب و معرفی یکی از آلترناتیوها را به کار می‌بردیم) و به موازات رشد مبارزات مردم، با قرار دادن امکانات لازم و کافی - در اختیار آلترناتیوهای مختلف - امکانات خویش را برای مهار کردن و یا به انحراف کشاندن جنبش فراهم کرد. از يك سو در بختیار و امکانات او سرمایه‌گذاری کرد، که با جناح‌های طرفدار آمریکا و ارتش ساخت و پاخت‌های لازم را داشت، و از سوی دیگر با بازرگان و دار و دسته‌ی او، با بهشتی و دستک دمبکس، با خمینی و اعوان و انصارش در تماس بود. غرب پخته‌تر از آن بود و هست که صرفاً با يك ورق بازی کند. بعد از مانورهای متعدد سیاسی، و بعد از آن که به دلایل مختلف هیچکدام از آلترناتیوهای مطلوب تر نتوانستند، جنبش را مهار کنند، به ائتلاف خمینی - بازرگان روی خوش نشان داد. اما ظاهراً در همه‌ی موارد، این غرب بود که به سراغ آلترناتیوهای خود می‌رفت. صرف نظر از رد و بدل کردن دسته‌های گل بین آقای بازرگان و ریچارد کاتم در ایران (مأمور عالی رتبه سیا در ایران، که شرح کامل ملاقات‌ها و ارتباط او با بازرگان در روزنامه‌های ایران انعکاس یافته است) این هوینر نبود که به سراغ آلترناتیوهای مختلف در ایران رفت، این غرب بود که از طریق وابستگی‌ش، یزدی، قطب‌زاده و بنی‌صدر به سراغ "امام" در نجف رفت، و باز این غرب بود که در پاریس با ایجاد يك مرکز سیا در نوفل‌لوشاتو با اطرافیان "امام" در تماس بود، ایمن رمزی کلارك وزیر پیشین دادگستری آمریکا بود که در پاریس به دیدار خمینی آمد و خلاصه آن که این غرب بود که به سراغ آلترناتیوها آمد و نه آن که آلترناتیوها به سراغ غرب رفته باشند.

آیا حتی محاسبه‌ی پراگماتیستی، به مجاهدین حکم نمی‌کرد که آلترناتیو خود را به گونه‌ای تثبیت کنند که غرب به سراغ آنان بیاید و نه آن که آنان به سراغ غرب؟ مجاهدین حداقل باید بدانند، غربی که واسطه‌ها و یا نمایندگانش را تا "شهر مقدس" نجف می‌فرستد قاعدتا می‌تواند با استفاده از امکانات ارتباطی‌اش با آلترناتیوهای "مطلوب" خود حتی در دورترین روستاهای ایران نیز تماس بگیرد. از اینروست که غرب مسئله آمدن رجوی را - به پای خود به پاریس و در معیت بنی‌صدر معلوم الحال و هدایت هواپیما توسط "برادر" سرهنگ معزی خلبان شاه - نه نشانه‌ی قدرت این آلترناتیو بلکه نشانه‌ی ضعف آن تلقی می‌کند. این بار، رهبر سازمانی به دیدار آنان می‌آید که سابقه‌ی مبارزات ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی دارد، هزاران مرد وزن مسلح در اختیار دارد، پایه‌هایش هنوز از نوعی رادیکالیسم انقلابی برخوردارند، رهبر سازمانی که در اولین تجربه‌اش در به دست‌گیری قدرت شکست خورده است. و این بهترین فرصت برای آن‌ها از يك طرف در جهت تصفیه حساب‌های گذشته و از طرف دیگر در جهت اتخاذ سیاست صبر و انتظار است. سیاستی که از يك سو وعده‌های لازم را به يك آلترناتیو دهد، همچنان که به آلترناتیوهای دیگر می‌دهد، و از سوی دیگر نظاره‌گر مثله شدن و

تضعیف بیشتر آن باشد. هرچه باشد غرب آرمود متر و پخته تر از آن است که گذشته‌ها را فراموش کند. از کشته شدن آمریکائیان در ایران توسط مجاهدین چشم پوشی کند، شرکت مجاهدین در جنبش انقلابی منطقه را نادیده بگیرد، تماس سعادت‌تی با سفارت شوروی در ایران را از یاد ببرد و ۰۰۰ حداقل درایت حتی در زمینه‌ی پراگماتیستی به مجاهدین حکم می‌کند که کاری کنند که غرب به سراغ آنان بیاید و نه آن‌ها به سراغ غرب بروند. کاری کنند که این نمایندگان غرب باشند که مثلاً به کردستان برای مذاکره با آنان بیایند و نه آن‌که آنان برای معرفی آلترناتیو خود رهسپار غرب شوند. غرب از حرکت سَمْبُلِیک "پرواز تاریخی"، نقطه ضعف را دریافت و همین امر برای او کافی بود که در مذاکرات جنبه‌ی احتیاط را از دست ندهد، و با آلترناتیوهای دیگر در این زمینه پشت نکنند.



مباحث صفحات پیشین را خلاصه و جمع‌بندی کنیم:

۱- آلترناتیو دموکراتیک و انقلابی، نه قبل از وقوع انقلاب بلکه در حین مبارزات انقلابی مردم و سازمان‌های سیاسی و نظامی، احزاب، گروه‌ها و ۰۰۰ آن شکل می‌گیرد. تعیین هر نوع آلترناتیو، از قبل، ایجاد بدیل‌های حکومتی در جنبشی که هنوز در جریان است، نشان از تفکر غیر دموکراتیک دارد. چنین بدیل‌هایی، در حقیقت در تقابل با بدیل‌هایی است که از مبارزات مردم سرچشمه می‌گیرد.

۲- بدیل‌های از قبل تعیین شده، بدیل‌هایی که می‌خواهند خود را بر اراده‌ی آتی جنبش تودهای تحمیل کنند، عمدتاً و شاید تنها در یک حالت کودتاگرایانه، و با قدرت‌گیری از بالا بتوانند مهر خود را بر اراده‌ی تاریخی توده‌ها بزنند.

۳- چنین بدیل‌هایی ناچاراً با افتادن در دام بازی‌های بین‌المللی، در توافق یا همسویی با این یا آن قدرت بزرگ، با جلب رضایت یکی و برانگیختن خصومت دیگری و یا به عنوان مهره‌ی اصلی یکی از آن‌ها می‌توانند بر مسند قدرت تکیه زنند و به حیات خویش به مثابه یک "دولت" ادامه دهند.

۴- در میان بدیل‌های بورژوازی و خرده بورژوازی موجود، شورای ملی مقاومت صرفاً یکی از این بدیل‌هاست. آن هم بدیلی که شانس پیروزی‌اش (کسب قدرت از بالا) حداقل در چشم انداز کنونی و با توجه به مسائلی که در صفحات پیش برشمرده‌ایم از آلترناتیوهای دیگر، به خصوص از آلترناتیو "مشروطه طلبان راستین" کمتر است.

۵- گه‌تایم و باز تکرار می‌کنیم که وجود این آلترناتیوها در زمانی مطرح می‌گردد که ظهور امکانات بالقوه‌ی بدیل‌های دیگری، منجمله بدیل سوسیالیستی - هرچند که این امکان در مقطع کنونی ضعیف باشد - را نمی‌توان از نظر دور داشت. و هنوز، نه به احتمالی چندان کم، امکان نضج و قوام گرفتن جنبش تودهای و از خلال آن جنبش کارگری وجود دارد. جنبشی که بیشترین امکان رشد برای کمونیست‌های ایران را فراهم می‌آورد. جنبشی که با الهام از تجارب بهمن ۵۷ می‌تواند آلترناتیو سیاسی و اجتماعی خویش را متحقق کند.

۶- از این‌ها گذشته، تجربه‌ی انقلاب بهمن ۵۷ و رویدادها و حوادث بعد از انقلاب نشان داد که دامنه‌ی مسئله‌ی انقلاب در حد تصرف قدرت دولتی نیست، بلکه فراتر از آن و دربرگیرنده‌ی کلیه‌ی معضلات بعد از تسخیر قدرت سیاسی نیز می‌باشد. از این جهت با در نظر گرفتن کلیه‌ی مسائل و مشکلات کنونی، با در نظر گرفتن خلاء قدرت موجود در ایران، با توجه به تمام توضیحاتی که در این باره داده شد و تصور برطرف کردن آن از بالا اگر نه غیر ممکن بلکه بسیار مشکل است، در آتی‌هی سیاسی ایران، مسائلی همچون جنگ داخلی، تقسیم کشور، لبنان شدن ایران و ۰۰۰ را نباید فراموش کرد. آحاد درونی و بیرونی آن از هم اکنون موجود است.

چارچوب پدیده‌های اجتماعی، آن‌هم پدیده‌های حاصل از انقلاب از قبل تعیین نمی‌شود. اصول اجتماعی پیچیده‌تر از آن است که با چهار قانون دیالکتیک (۱۷) به تحلیل آن رفت و مکانیسم انقلاب که منتج از مکانیسم‌های حرکت جامعه است، به مراتب پیچیده‌تر از آن است که دوستان مجاهد تنها با "فدا و قربانی" (۱۸) بتوانند انقلاب را به پیش ببرند. انقلاب درگاه خدا نیست، انقلاب به ابراهیم‌ها محتاج نیست. انقلاب به زیر کشاننده‌ی خدا و ابراهیم است. انقلاب با قدرت انسان‌ها امکان تحقق می‌یابد. انقلاب رویا و معراج نیست. واقعیت مادی و زمینی است.

نرگس اسفند یاری

ادامه دارد

یادداشت‌ها:

۱- اخیراً نیز ماده و احکام‌های به همراه "طرح خود مختاری کردستان ایران" مبنی بر اینکه هیچ یک از مصوبات شورای ملی مقاومت جزء مصوبات قانون اساسی آینده‌ی ایران محسوب نمی‌گردد منتشر شده است. مضافاً در نشریات و تبلیغات مجاهدین، دیگر سخنی از برنامه دولت موقت دموکراتیک جمهوری اسلامی نیست؟

۲- رهائی دوره دوم، شماره ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۱۱۰.

۳- می‌گوئیم از زاویه خاص و صرف نظر از مسائل دیگر. زیرا که نمی‌توان در یک تحلیل شامل و همه جانبه، از قدرت‌گیری روحانیت در بهمن ماه در کنار بخشهایی از بورژوازی ایران، به معادلات وزد و بند های بین المللی آشکار و غیر آشکار که از یک سو بحران نهفته‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی سرمایه داری ایران شکل خاصی از بیان را اعطا کرده بود و از سوی دیگر به تحمیل هژمونی اسلامی به جنبش ایران منجر گردید و همچنین به مجموعه اشتباهات اپوزیسیون سیاسی ایران در تحلیل ماهیت مایان و دیگر مخالفان سلطنت، اشاره ای نکرد. بنظر ما در یک تحلیل همه جانبه باید همه‌ی عوامل فوق را در نظر داشت. وزد و بند های بین المللی یا بهتر بگوئیم انعکاس منافع مختلف تراست‌ها و کارتل‌های بزرگ، جناح‌های مختلف امپریالیسم، تقابل، تناقض

و همسویی منافع این نیروها در صحنه ایران، امری که توضیح و تبیین آن در جامعه‌ای که انتگراسیون جهانی بدان پیکره‌ی واحد بخشیده است، نه در حد یک عامل خارجی یا دست دوم، بلکه باید بمثابه یکی از عوامل اصلی در توضیح چگونگی صف‌بندی‌های سیاسی در ایران بکار گرفته شود. • نقلت از این امر چشم پوشیدن از یک واقعیت مادی و منجر به مطلق کردن بسیاری از عوامل دیگر - مثلا نقش حاشیه نشینان در انقلاب - بهمن، نقش مذهب در جامعه، و تاکید بیش از اندازه بروی چگونگی آغاز و سپس تکوین - مناسبات سرمایه داری در جامعه می‌انجامد. • چنانچه بیش از اندازه بها دادن به - مسائل بین‌المللی و منتسب کردن سرخ تمامی حرکات سیاسی در جامعه بدست عوامل یاد شده، نیز چیزی جز به فراموشی سپرده شدن دینامیزم درونی جامعه، چگونگی صف‌بندی سیاسی نیروها، پیشینه‌ی آنان - تاریخ مبارزات و منشاء و چگونگی رشد هر یک - نمی‌باشد.

در هنگام توضیح نقش نیروهای سیاسی در جامعه نیز نمی‌توان، صرفاً، معیار مناسبات مادی تولید را بکار برد. • آیا بداندیشی‌های چپ‌ایران، تحلیل‌های نادرست اکثریت غالب سازمان‌های این جنبش را می‌توان صرفاً به پیشینه‌ی دهقانی اکثریت "نیروی کار" جامعه منتسب کرد؟ آیا می‌توان عدم رشد کافی مناسبات تولیدی را به تنهایی توجیهی مناسب برای عدم رشد کافی نیروهای سیاسی موسوم "چپ" دانست و بدین ترتیب بار تصمیمات "بدآموزی‌ها" را به گردن دیگران انداخت؟ آیا می‌توان بحران حاکم بر چپ سنتی ایران را بحران هرژمونیک جامعه دانست، و یا بلعکس می‌بایست در عین تحلیل چگونگی ترکیب و تکوین پرولتاریای ایران، در عین دخالت دادن دیکتاتوری شاهی در ادامه‌ی استبداد دو هزار و پانصد ساله آسیای در ایران، به بدآموزی‌ها و اشتباهات معرفتی چپ، در آنچه ما استالینیسیم می‌نامیم نیز اشاره کرد. • ذکر این نکات از این نظر ضروری بود که در یک تحلیل جامع از اوضاع ایران، باید تمامی عوامل فوق را، در یک ارتباط تنگاتنگ و دیالکتیکی در نظر داشت تا از افتادن به دام جزم‌گرائی تاریخی و یا ولونتاریسم مصون ماند. • به عبارت دیگر ما رژیم ولایت فقیه خمینی را صرفاً نتیجه‌ی چگونگی تکوین مبارزه‌ی طبقاتی در ایران، بمثابه امری اجتناب‌ناپذیر، نمی‌دانیم. • بلکه بالعکس معتقدیم که این رژیم قرون وسطایی در اثر دخالت عوامل متعدد بین‌المللی و داخلی، که فوقاً بدان اشاره کردیم، توانست بر موج انقلاب بهمن سوار شود و مهر مذموم اسلامی‌اش را بر آن بکوبد. • انقلاب می‌توانست، و هنوز نیز می‌تواند، به مسیر دیگری درآید. • اگر اپوزیسیون سیاسی ایران - مجاهدین پراگماتیست، و چپ ایضا پراگماتیست و پوپولیست - توانسته بود موضع‌گیری کنونی‌اش را - علی‌رغم تمام تناقضات و اشتباهات امروزی‌اش - چهار سال پیش می‌کرد، آیا ما اکنون در وضع کنونی می‌بودیم؟ آیا اگر چپ ایران چهار سال پیش دریافته بود که دفاع از دموکراسی، دفاع از بورژوازی نیست، دریافته بود که موضع روحانیت به نمایندگی از خرده بورژوازی سنتی علیه آمریکا، از یک موضع ارتجاعی است - امری که ما حتی پیش از انقلاب بر روی آن تاکید

می‌ورزیدیم - آیا برآستی ما امروزه شاهد حاکمیت مشتی سفک بر ایران بعد از انقلاب می‌بودیم؟ به جرات می‌گوئیم خیر و این را صرفاً به عقب ماندگی مناسبات تولیدی، بسط گسست طبقاتی جامعه، به نقش حاشیه نشینان، به چگونگی عملکرد لومین پرولتاریا، بسط نقش مذهب و مساجد و ۰۰۰ منتسب نمی‌کنیم. این را حتی فقط به پای زرنگی سازمان های جاسوسی بین المللی نمی‌گذاریم. باز می‌گوئیم و اصرار می‌ورزیم که همه این موانع مرغوع شدنی بود، بشرطی که نه امروز بلکه چهار سال پیش درایت کافی را برای دیدن این نكات داشتیم، بشرطی که می‌دانستیم که این ره به کجا می‌رود. هنوز دیر نیست و بشرط آنکه امروز قبول کنیم که از ماست که بر ماست.

۴ - در کنار بحران اقتصادی سال های ۵۶ - ۵۵ و در کنار بحران اجتماعی سیاسی این سال ها، به يك بحران مهم ديگر یعنی بحران فرهنگی جامعه در سال های ۵۰ بویژه در آخرین سال های قبل از سرنگونی شاه، هنوز توجه کافی نشده است. تشویق و حتی تحمیل منفی ترین و مبتدل ترین جنبه های سنت و فرهنگ غربی (در ابعاد بمراتب مبالغه آمیزتر از غرب) توسط رژیم شاه به جامعه ای که در کل، بند ناف های بسیاری آن - حتی بورژواهايش - را به سنت ها و فرهنگ ماقبل سرمایه داری متصل می‌کرد، ریشه این بحران فرهنگی بود. این بحران، "بحران رشد" نبود، بحران بی هویتی بود. بورژوازی ناقص الخلقه و بی هویت ایرانی، در رشد اقتصادی خود، فقط بحران اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بدنبال نمی‌آورد، بحران فرهنگی نیز یکی از تحفه های آنست. ناقص الخلقگی و بی هویتی در تمام زمینه هاست. به هر تقدیر، یکی از کلید های اساسی سهولت قدرت یابی يك رژیم قرون وسطائی را باید در همین بحران فرهنگی جامعه در سال های ۵۰ جستجو کرد. به این کلام انگلس برگردیم که: "زیر بنساز، در نهایت، تعیین کننده است."

۵ - برای بحثی شامل در این باره مراجعه کنید به رهائی شماره ۳، دوره سوم، مقاله "رژیم ولایت فقیه، يك رژیم ضد تثبیت".

۶ - این اشاره به معنی هم طراز دانستن شورای ملی مقاومت با جریان های نظیر علمی امینی، بختیار و نزیه نیست، نقطه اشتراك آنان صرفاً در این نکته نهفته است که هر جریان خود را آلترناتیو آینده رژیم خمینی می‌داند.

۷ - عبارت مورد علاقه ی آقای مسعود رجوی در مصاحبه ها و پیام هایش.

۸ - تمرکز در جهان کمونیستی، (نه در شوروی و چین و یا اقطار وابسته به آنان) به مفهومی اساساً متفاوت با مفاهیم رایج در جهان سرمایه داری و یا کشورهای با اصطلاح سوسیالیستی است.

۹ - ما در این مقاله هنگامیکه از تعویض قدرت سیاسی سخن می‌گوئیم، این تعویض را بشکل يك جایگزینی مکانیکی - رفتن شاه و آمدن خمینی - در مد نظر نداریم. این نظر ساده گرایانه و برداشت ابزار گونه از دولت، که بی آمد های انقلاب سیاسی یا حتی مبارزه ی طبقاتی در جامعه را در حد تعویض این قدرت با آن قدرت می‌بیند، در تحلیل های ما جایگاهی ندارد.

۱۰ - به نظر می‌رسد تهیه يك روز شمار حقیقی از انقلاب ایران - خارج از تعصبات گروهی و مسلکی -، با استفاده از مطبوعات داخلی و خارجی، بتواند به روشن تر شدن برخی از مسائل هنوز برای همگان کاملاً روشن نشده، بسیار کمک کند. رژیم آخوندی حاکم و دیگر اسلاميون معتقدند که جنبش ضد استبدادی و ضد سلطنتی دوران شاه، ماهیت و محتوی مذهبی داشته است، و از این نظر در اسلامی بودن انقلاب ایران تاکید می‌ورزند، بر عکس ما معتقدیم که رهبری خمینی و شعارها و مضامین اسلامی به جنبش سیاسی ایران، تحمیل شده است. ما این نظر را نه بر اساس خواست و تمایل خود بلکه بر اساس واقعیات و تحلیل از آن‌ها ارائه می‌دهیم. با این حال ما تهیه چنین روز شماری را که بطور فاکتی پرده از بسیاری از ادعاهای امروزی مسلمین، و رازهای نهفته برمی‌دارد، بسیار مفید می‌دانیم و مشخصاً از این طریق به تمام رفقاً، گروه‌ها، سازمان‌ها، جریان‌ها و محافل موجود در خارج از کشور، چنین امری را پیشنهاد می‌کنیم.

۱۱ - علاوه بر واقعیت عدم شرکت یا شرکت با تاخیر و بسیار محدود جمعیت‌های روستایی در جنبش‌های گذشته، در قیام بهمن عامل دیگری هم نقش اساسی داشت. طرفداران رژیم سلطنتی در میان روستائیان بسیار تبلیغ کرده بودند که در صورت پیروزی خمینی (بنا توجه به مخالفت وی با اصلاحات ارضی ۴۱)، زمین‌های تقسیم شده بر اثر اصلاحات ارضی را پس خواهند گرفت (بطوری که واقعیت‌های بعدی نشان داد، این تبلیغات چندان دروغ نبود).

ما نه از موضع بورژوازی شاه بلکه از موضع مارکسیستی در چند ماه قبل از قیام در کتاب "قانون اساسی، شمشیر چوبین مبارزه"، با شناخت از گذشته، موضع فوق ارتجاعی و ماهیت طبقاتی خمینی، به این امر اشاره کرده بودیم.

به هر حال، رژیم شاه با تبلیغات وسیع در این زمینه از روستائیان غالباً برای درهم ریختن تظاهرات استفاده می‌کرد و کامیون کامیون روستائیان را توسط ارتش به شهرها می‌آورد (از جمله آن، حمله، چماق‌داران روستایی به شهر اصفهان یا اولین شهری که قبل از قیام در آن "حکومت" اسلامی مستقر شده بود) و امروز نیز رژیم ولایت فقیه، به همان شیوه رژیم شاه از روستائیان بهره‌برداری می‌کند (که يك نمونه آن، آوردن روستائیان داس و چماق بدست به شهر آمل در جریان حمله سرداران به دستگاه‌های سرکوب رژیم در این شهر است).

۱۲ - مقاله ولایت فقیه يك رژیم ضد تشبیت - رهائی شطاره ۳، تیرماه ۱۳۶۲ - دوره سوم.

۱۳ - کسانی که با گذشته‌ی سازمان مجاهدین آشنائی دقیق ندارند، شاید ندانند که "قیام سازمان یافته شهری" نه استراتژی نوین سازمان مجاهدین بلکه از آغاز تشکیل این سازمان با آن عجین بود. در حقیقت، مبارزه مسلحانه در دوران رژیم شاه - مبارزه چریکی - به مجاهدین تحمیل شده بود. سازمان مجاهدین بعد از آغاز مبارزه مسلحانه توسط فدائیان، در بهمن ۴۹، با مدتی تاخیر به آن پیوست. در اولین

عملیات مجاهدین (وحتی مدت‌ها بعد از آن) - ربودن هواپیما از دبی - ،
هواپیماریان و مجاهدین زندانی که اساساً برای آزادی آنان هواپیما ربائی شد ، منکر
سیاسی بودن خود می‌شدند . سازمان مجاهدین ، صرفاً بعد از لورفتن سازمان
و دستگیری بسیاری از اعضاء و رهبران آن بود که تصمیم به مبارزه چریکی می‌گیرد و عملیات
چریکی خود را آغاز می‌کند .

۱۴ - بی‌گدار به آب‌زدن رهبری مجاهدین ، مسئله‌ای نیست که امروز بگوئیم ، آنهم
پس از آنکه (از زمستان ۶۰ به بعد) عملاً بسیاری از نتایج آن روشن شده‌اند . در
گرماگرم نبردهای تابستان و پاییز ۶۰ ، تقریباً در تمام شماره‌های رهائی این دوره
(و عمدتاً در شماره‌های ۹۰-۲۸ تیرماه ۶۰ ، ۱۰۰-۹ شهریور ۶۰ ، ۱۰۳-۱۹ شهریور ۶۰ ،
۱۰۵-۱۶ مهرماه ۶۰ ، ۱۰۷-۳۰ مهرماه ۶۰) ، به این مسئله پرداخته‌ایم .

۱۵ - تصور این امر که بنی‌صدر عمداً و یا سهواً (با توجه به خود بزرگ‌بینی هم‌ای
بیمارگونه او) ، در مورد امکاناتش در ارتش ، ارتباط بین‌المللی ، و اوضاع رژیم ، مجاهدین
را در اشتباه گذاشته باشد چندان بعید نیست .

۱۶ - اینکه سازمان مجاهدین خلق در تبلیغات سیاسی اش ، غرب - امپریالیسم امریکا
و سوسیال دموکراسی اروپا - را مورد حمله قرار نمی‌دادند و حتی کوشش در راه‌شناساندن
خود به این نیروها می‌کند ، هنوز به معنی " سوسیال دموکرات " شدن سازمان
مجاهدین خلق نیست .

مجاهدین علاوه بر آنکه نیم‌نگاهی به غرب دارند ، از شرق نیز قطع‌امید نکردند .
این خصلت پراگماتیسم سیاسی کوتاه‌بینانه‌ی مجاهدین است که می‌خواهند بدین طریق
از موازنه‌ی قوای بین‌المللی سود ببرند . اینکه سازمان مجاهدین در ادامه‌ی فعالیتش
به بلوک شرق نزدیک شود هیچ‌دور از ذهن نیست . استاد مسلم این نوع تاکتیک‌ها -
یاسر عرفات - اگر از این نوع موازنه ، سودی جسته باشد ، آقای رجوی نیز طرفی
خواهد بست . جریان سعادت - که بالاخره نیز روشن نشد چه بوده است - نشانه‌ی
خوبی از این نوع موازنه است .

۱۷ - در کتاب شناخت نوشته مجاهد زنده‌یاد ، محمد حنیف نژاد ، بر اساس
درس‌نامه‌های عامیانه‌ی کمونیستی ، چهار قانون برای دیالکتیک تعریف شده است . این
کتاب که از اساسی‌ترین کتاب‌های ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران ، قبل از
قیام بود ، بعد از انقلاب بهمن توسط این سازمان تجدید چاپ شد . پس از آنکه
آیت‌الله منتظری اعلام کرد که " کتاب‌های این آقایان زیربنایش کمونیستی است " ، این
کتاب توسط خود سازمان جمع‌آوری شد . گویا داشتن این کتاب توسط اعضا و هواداران
این سازمان در شرایط حاضر یک جرم سازمانی است .

۱۸ - مجاهد شماره ۱۶۹ در مقاله‌ای به مناسبت عید قربان ، عامل اساسی تحریک تاریخ
را " فدا و قربانی " می‌داند . مراجعه شود به نوشته " عید قربان ، بین‌الملل انقلاب
و قربانی گرامی باد " در همان شماره .

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟

۲ - بررسی يك ادعا ونكاتی پیرامون موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوائی در ایران

"شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟" ، مهمترین —
و اساسی ترین ادعای این شورا است . در بخش اول این مقاله که تحت
عنوان " بررسی مسئله آلترناتیو " ، (در اندیشه رهائی ، صفحات
۴۰-۱۱ ، منتشر گردید) ، حین توضیح اجمالی چگونگی شکل گیری
این " آلترناتیو " امکانات بالقوه بدیل های دیگر ، این ادعا مورد
نقد و بررسی قرار گرفت . در ادامه بحث پیشین ، بخش دیگر این
مقاله را در همین شماره ملاحظه می کنید . در این بخش ، از زاویه
دیگری — با پرداختن به برخی از موانع ساختاری تحقق دموکراسی
بورژوائی در ایران — امکانات واقعی بورژوازی و خرده بورژوازی در تحقق
دموکراسی ، این مبحث ادامه پیدا کرده است . در آخرین بخش این
نوشته (که در حقیقت جزء تکمیلی مطالب مطروحه در همین شماره است)
با بررسی ترکیب درونی شورای ملی مقاومت به نقد جنبه دیگری از این
ادعا پرداخته خواهد شد .

لازم به تذکر است که رفیقی يك نوشته کوتاه چاپ نشده در زمینه
عملکرد امپریالیسم در کشورهای پیرامون در اختیار ما قرار داده بسود .
در برخی از مباحث این بخش مقاله (چاپ شده در همین شماره) ،
از پاره ای مطالب آن نوشته استفاده شده است .

در کمتر نوشته ، سخنرانی ، مصاحبه و پیامی است که از جانب مسئولین شورای ملی مقاومت
" نیروها " و " سازمان ها " و شخصیت ها " ی وابسته و پیوسته باین شورا ، ارائه گرد و بوسه
دموکراتیک بودن شورا و از آنجا " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " اشاره ای نشود .
احکام مورد استناد و شاید استدلال اساسی مدافعین دموکراتیک بودن شورا را عمدتاً سه
سند مصوبه شورای ملی مقاومت و مواد الحاقی به آن تشکیل میدهد (۱) .

این احکام اساسی را می توان به شرح زیر خلاصه کرد :

دموکراتیک بودن شورای ملی مقاومت به اعتبار :

۱- شرکت " نیروها " ، " شخصیت ها " و " جریانات " با منشا های مختلف نظری ، یا امکان شرکت

اینان - به شرط پای بندی به اصول مندرج در سه سند ، مواد الحاقی و اساسنامه اعلان شده - و قائل شدن حق آزادی عمل برای این نیروها در خارج از چهارچوب شورای ملی مقاومت .

۲- قائل شدن حق رای برای " سازمانهای سیاسی" ، "جریانات" و "شخصیت ها" جهت تصویب برنامه های شورا براساس $\frac{2}{3}$ مجموع آراء و در نظر گرفتن حق وتو برای سازمانها و جریانات سیاسی عضو (مندرج در اساسنامه شورا) که ضامن تساوی حقوق شرکت کنندگان در این شورا میباشد.

و دموکراتیک بودن " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " براساس:

۱- موقتی بودن این دولت (۶ ماه) با وظیفه عمده برگزینی مجلس موسسان ، در دوران انتقال ،

۲- گنجانیدن مواد دموکراتیک و تضمین های ممکن بر کارکرد دموکراتیک دولت موقت و طبسق اسناد " وظایف مبرم دولت موقت " و " وضعیت موقت و وظیفه اساسی دوران انتقال " و شناختن " شورای ملی مقاومت " ، به مثابه " عالی ترین مرجع تصمیم گیری " در دوران انتقال - شورائی که " دموکراتیک " بودنش مسجل است .

استدلالاتی که به خودی خود ، در اثبات هیچ موضوعی نیست و به حل هیچ مسئله ای کمک نمی کند .
کمی توضیح می دهیم :

از نقطه نظر صرف " برنامه ای " ، در شرایط کنونی که رژیم ولایت فقیه هر انسان ندی شعوری را ، هر مرام ، رویه ، سازمان و جمعیت سیاسی یا صنفی را که به آن رژیم وابستگی مستقیم نداشته باشد ، و خواست هایش را بی چون و چرا اجرا نکند مورد حمله قرار می دهد ، هیچ گروه جریسان ، سازمان ، جبهه ، شورا و یا حتی شخصیت مخالفی نیست که ادعای دموکراتیک بودن نداشته باشد . امروزه حتی بازماندگان ضد انقلاب مغلوب در ایران ، شاهزادگان عهد قاجار و پهلوی ، فرماندهان ارتش و ساواکسی ها و امثالهم نیز مدعی " دموکراسی " اند و وعده ایرانی " آزاد و دموکراتیک " را می دهند . " دموکراسی " حداقل بعد از تجربه پنج سال رژیم دینی ، بعد از تجربه دو هزار و پانصد سال سلطنت استبدادی ، بعد از آن همه مبارزه ، جنبش و شورش ، امری نیست که حداقل در " حرف " هیچ فرد یا سازمانی از آن دفاع نکند و در تبلیغات سیاسی اش ، " تضمین های لازم " برای تحقق آن ارائه ندهد . حتی وابستگان ضد انقلاب مغلوب که درک شان از " دموکراسی " ، استبداد برای توده های عظیم مردم و بی بندوباری برای خودشان و غارت و چپاول هر چه بیشتر زحمتکشان است همگی از مدعیان استقرار " دموکراسی "

در ایران اند . بنابراین صرف تهیه و ارائه يك " برنامه دموکراتيك " و یا حتی اعلان موکـــــــد وفاداری به آن بخودی خود هیچ چیزی را حل نمی کند . نباید فراموش کرد و فراموش کردنــــی هم نیست که خمینی نیز ، هنگامی که در پاریس بود برقراری دموکراسی در ایران را وعده می داد و بسیاری از مخالفین امروزی او — و منجمله عده ی نیروهای درون شورای ملی مقاومت — در سیمای جلال امروزی ، يك " رهبر " روحانی ، يك " ضد امپریالیست " مومن و يك ناجی " مرفقی " را می دیدند . شاید به جز " فاشیست مسلمان حاکم ، که آن ها نیز حداقل در حرف خود را غیر دموکرات نمی دانند و مدعی اند که " اسلام " عین " دموکراسی " است ، هیچ نیروی را در هیچ کجای دنیا نتوان یافت که حداقل در برنامه و شعار مبلغ " دموکراسی " نباشد ، تا چه رسد به نیروی که خود درگیر مبارزه علیه حکومت وحشی آخوندی بوده و خواستار سرنگونی آن است . هر چند وجود يك برنامه " دموکراتيك " بهتر از نبود آن است و حداقل نشان از انعکاس يك خواست عمومی ، نشان از صف بندی — های جدیدتری را دارد ، اما مسئله مهم و یا بهتر بگوئیم مهمترین مسئله ، ارائه تضمین های لازم اجتماعی و نشان دادن امکانات واقعی تحقق يك برنامه با خواست های دموکراتيك است که این خود بیش از هر چیز — بخصوص بیش از قراردادهای روی کاغذ و قول و قرارهای اساسنامه ای — به مجموعی از عوامل بستگی دارد :

دموکراسی همچون مفهومی مجرد ، در خارج از مبارزه طبقاتی ، خارج از برآیند نیرو همسای اجتماعی و سیاسی وجود نداشته و نخواهد داشت . دموکراسی های موجود در کشورهای غربی — کشورهای که سال ها پس از انقلاب های بورژوازی و بر پایه شرایطی مشخص بوجود آمده — به مثابه برآیند نیروها و حوادث مختلف اجتماعی و سیاسی قابل توضیح اند (۲) . چگونگی رشد و کیفیت مناسبات اجتماعی ، درجه رشد این مناسبات و از آنجا ترکیب اجتماعی طبقه کارگر ، میزان رشد آگاهی این طبقه از يك طبقه در خود به طبقه ای برای خود ، میزان قدرت واقعی سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر در ایجاد سازمانهایی در دفاع از منافع سیاسی و اقتصادی خود (حزب ، سندیکا های کارگری) ، چگونگی تقابل مناسبات تولیدی پیش سرمایه داری با مناسبات جامعه سرمایه داری ، میزان تولید و توزیع داخلی به شیوه های کهن پیش سرمایه داری — نحوه ی شرکت نیروهای بینابینی در چگونگی خرید و فروش نیروی کار در جامعه ، نحوه و درجه پیوستگی و وابستگی جامعه ی مورد بررسی به جامعه ی جهانی — چگونگی گذار از انباشت بدوی به انباشت

گسترده در قیاس با جوامع متروپول - همچنین وضعیت جغرافیائی ، و نحوه سکونت مردم در یک سرزمین معین ، تاریخ ، سنت ها ، میراث فرهنگی ، از جمله عوامل هستند که بسته درجات مختلف در تحقق یا عدم تحقق دموکراسی در یک جامعه نقش دارند (۲) . به این عوامل اقتصادی - اجتماعی ، باید عوامل سیاسی را نیز افزود . عواملی که در عین پیوستگی به زمینه مادی ، در عین تأثیر پذیری از آن ، خود دارای استقلال نسبی نیز می باشند ، و در چگونگی شکل گیری دموکراسی در یک جامعه ، نقش ایفا می کنند . در اینجا است که پیشینه ی نیروی سیاسی ، ماهیت طبقاتی آنان ، آیدئولوژی و خاستگاه نظری شان ، عملکرد اجتماعی و مناسبان درونی شان و شرایط معین بقدرت رسیدن شان در تبیین واقعیت ادعای دموکراسی طلبی آنان نقش موثری خواهد داشت . از این رو ، نگاه کردن از زاویه صرف " برنامه ای " به ادعاها ، بدون در نظر گرفتن آنچه در فوق به اختصار بر شمرده ایم ، چیزی جز دلخوش داشتن به حسن نیت ها ، و " اگر " و " مگر " ها نیست . چنین نگرشی ، خود فریبی است .

تحلیل همه جانبه در زمینه عواملی که در بالا بر شمرده ایم درباره جامعه ایران نه در حد یک یا چند مقاله بلکه کاری است مستلزم مقالات فراوان و احتمالاً کتاب های متعدد . اما در حد همین نوشته و برای بررسی موانع ساختاری در راه استقرار دموکراسی بورژوازی در ایران - که سرورای ملی مقاومت معرف شکل ناقصی از آن است - به بعضی از مهمترین نمودهای آن ها اشاراتی مختصر خواهیم داشت .

برخی از موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران

الف - امپریالیسم ، وابستگی و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی
 صرف نظر از آن که علل عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران را عمدتاً در موانع ساختاری جامعه ، در عدم توسعه و تکامل سرمایه دارانه آن بدانیم (۳) یا حاصل از شکل یابی خاص سامانه ی اقتصادی جامعه بدنبال نفوذ سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) و در راستای نیازهای تقسیم کار جهانی ، واقعیت اینست که امروزه علی رغم انغماس ایران در بازار جهانی سرمایه - که خود محصول مرحله معینی از رشد سرمایه داری و گسترش و نفوذ آن در سطح جهانی

می باشد - و علی رغم حاکمیت تولید کالائی در این جامعه، ایران کشوری است از نظر اجتماعی عقب مانده و از نظر اقتصادی نیز مناسبات سرمایه داری آن علی رغم مسلط بودن در حوزة "مرزهای ملی"، در قیاس با سرمایه داری جهانی و بخش های مختلف آن دارای بنیة بسیار ضعیفی است. به جز صنایع نفت، دیگر تولیدات صنعتی حتی در اوج شکوفائی اقتصادی اوائل دهه ۵۰، درصدی بسیار ناچیز از کل تولیدات داخلی را تشکیل می داد. انقلاب اخیر نیز، به لطف رهبری آخوندی و بی کفایتی آن، نه تنها موجبات رشد اقتصادی و اجتماعی را فراهم نکرد، بلکه عمده امکانات اقتصادی و اجتماعی بدست آمده در دوران قبل را نیز به سرحد نابودی کشانده است.

قبل از آنکه به توضیح درباره امپریالیسم، وابستگی و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی بپردازیم، ضروری است که در حد ایجاز و اختصار، به تعریف یا تدقیق برخی از واژه هائی که در این ارتباط بکار برده می شود اشاره ای کنیم:

مناسبات سرمایه داری ایران را عموماً با واژه "وابسته" توصیف می کنند. تعریفی نادقیق و نامدرست که با خود پیش فرض هائی همچون "امپریالیسم" به مثابه عامل خارجی، و "سرمایه داری ملی" به مثابه عامل داخلی - مدافع بازار داخلی - را در درون خود دارد. توصیفی غیر علمی که به به ناچار در حوزة اجتماعی و سیاسی به جدائی مبارزه "ضد امپریالیستی" از مبارزه "ضد سرمایه داری" و یا "مبارزه دموکراتیک" جدا از مبارزه "ضد امپریالیستی" کشانده می شود و با خود انواع راه حل های "جبهه ضد دیکتاتوری" و "حکومت ملی" و غیره را به وجود می آورد. ما به تفصیل در این زمینه ها، سال ها قبل از قیام و سال ها قبل از آن که "اسطوره بورژوازی ملی" کشف شود در مباحثات درونی خود با سازمان چریک های فدائی خلق (که بعداً در سال ۵۶ انتشار خارجی یافت و از آن جمله است "طرح تحقیقی درباره بورژوازی ملی ایران") بیاد در نقد تئوری "وابستگی" جزئی (رهائی تئوریک شماره ۲ سال اول، دوره اول شهریور ۱۳۵۷) اشاره کرده ایم، و در اینجا مجدداً به طرح آن مباحث نمی پردازیم. به هر رو همان گونه که در آن نوشته ها تصریح شده است، فرماسیون یا شکل بندی اقتصادی بنام "سرمایه داری وابسته" نه در واقعیت وجود دارد، و نه از نقطه نظر تئوریک قابل دفاع است. در تبیین هر فرماسیون اقتصادی باید قبل از هر چیز مشخصات اساسی آن فرماسیون را مورد توجه قرار داد و سپس به توضیح ویژگی های

اما واقعیت این است که از صفت "وابسته" - نه به مثابه یک نوع فرماسیون - می توان برای توضیح جنبه هائی از سرمایه داری در ایران یا کشورهای دیگر استفاده کرد . به شرط آن که برای اطلاق این صفت، بار تاریخی (یعنی مشخص کردن تاریخ و چگونگی تسلط و رشد سرمایه داری در این کشورها) و بار اقتصادی (مثلا رابطه بخش های مختلف تولیدی و مصرفی در داخل کشور و روابط این بخش ها با صنایع و سرمایه کشورهای پیشرفته مترویل) در نظر گرفته شود .

واضح است که بار اقتصادی ، بمفهوم فرماسیون اقتصادی نیست ، بلکه بیان گرایشات بخش های مختلف کشاورزی ، صنعت و تجارت و درجه تداخل آنها در یکدیگر است . همچنین زمانی که از "سرمایه داری کلاسیک صحبت می کنیم، صفت کلاسیک را دارای باری تاریخی (یعنی تاریخچه ، و چگونگی پیدایش و رشد سرمایه داری در اروپای قرون ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹) و دارای باری اقتصادی (مثلا ساخت و روابط بخش های مختلف تولیدی و تجارتي داخلی و روابط آن ها با دیگر کشورهای جهان) می دانیم . علی رغم این که "سرمایه داری وابسته" ، سرمایه داری کلاسیک ، و سرمایه داری دیگر کشورهای صنعتی پیشرفته ، همه بر مبنای خرید نیروی کار در بازار (ارزش مبادله ای) ، مصرف نیروی کار در مراکز تولیدی (تحقق ارزش مصرفی) و فروش کالای تولید شده در بازار (تحقق ارزش مبادله ای) استوار گشته است ، و علی رغم این که در هر سه ، طبقات اصلی کارگر و سرمایه دار در تعارض با یکدیگرند ، بافت طبقاتی ، بخش بندی و تقسیم کار اقتصادی و سازماندهی سیاسی مختلفی بر هر یک حاکم است که بخشا متأثر از خصلت تولیدی و بخشا متأثر از مختصات فرهنگی - تاریخی است . نکته قابل توجه این است که صفات "وابسته" و "کلاسیک" به علت بار تاریخی و اقتصادی متفاوت ، مشخص کننده دو جامعه سرمایه داری در دوران امروزی نمیباشند . "کلاسیک" بمویژگی های رشد سرمایه داری در چند قرن پیش باز میگردد و "وابسته" به امروز . این تعاریف را می توان به نوع دیگری نیز بکاربرد . سرمایه داری رشد یافته و سرمایه داری عقب مانده . مقایسه این دو نوع سرمایه داری به لحاظ شناخت و تحلیل تفاوت های تاریخی آن ها و فهم ویژگی های ناشی از آن است ، نه این که گویا امروز دو آلترناتیو رشد سرمایه دارانه ، یکی "کلاسیک" و دیگری "وابسته" ، وجود دارد . نظریاتی که با انکاء به تشریح

"مبادله نابرابر" (۴) و یا "رشد سرمایه دارانه" (۵) ، معتقدند که صنعتی شدن فقط در دامان امپریالیسم امکان پذیر است و چنین تحولی موجبات رشد اجتماعی و زمینه های مکرسی را فراهم می کند ، به تجربه دوران شاه ، به تجربه برخی از کشورهای آمریکای لاتیسن توجهی نمی کنند . این تجربیات نشان می دهد که اولاً این رشد عمدتاً همراه با دیکتاتوری و اختناق است و دوماً دره ای که توان اقتصادی و صنعتی این جوامع را از جوامع مترویل جدا می کند ، کم عمق تر که نشده هیچ ، بلکه در مواردی ژرفنای عمیق تری به خود گرفته است .

نفوذ سرمایه داری در جوامع توسعه نیافته ، در طول پیرویه تسلط خود بر این جوامع ، ضمن غارت منابع طبیعی و ارزش تولید شده آنها باعث شکل گرفتن ساختار اقتصادی - اجتماعی این جوامع عمدتاً در تطابق با نیازهای مرحله ای کشورهای سرمایه داری مترویل گردیده است . در دوران کلاسیک ، تقسیم کار جهانی ، بر پایه مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره به عنوان منبع تامین مواد خام مورد احتیاج کشورهای مترویل و وارد کننده کالاهای مصرفی ساخته شده در مترویل استوار شده بود . نتیجه این مرحله از سیاست صدور کالا ، از بین رفتن تولیدات داخلی و مسلط شدن کالاهای مصرفی اروپائی در بازار این کشورهاست . عدم امکان رقابت تولیدات داخلی با کالاهای کشورهای امپریالیستی ، فعالیت سرمایه داران بومی را ، به حکم قانون ماهوی سرمایه برای دستیابی به حداکثر سود ، به سمتی سوق می داد که حداکثر سود را برایشان در بر داشته باشد یعنی امتناع از سرمایه گذاری در بخش تولیدات صنعتی و به عهده گرفتن توزیع کالاهای کشورهای سرمایه داری در بازار داخلی .

در اروپا ، در مدل کلاسیک رشد سرمایه داری ، سرمایه انباشت شده در تجارت در پیوند با صنعت کاران ، راه خود را به بخش صنایع باز کرد و موجبات اصلی رشد صنایع مشترک - و بزرگ را فراهم آورد . اما در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ، تمرکز فعالیت سرمایه داری بومی در حوزه توزیع کالاهای خارجی و پیوند آن با سرمایه داری کشورهای امپریالیستی است . و از طرف دیگر ، استحکام و ارزانی کالاهای صنعتی اروپائی (بویژه بدنیال انقلاب صنعتی ، ورود ماشین در عرصه صنعت ، کوتاه شدن زمان تهیه یک کالا ، برخورداری از تکنیک پیشرفته تر ، دسترسی به مواد اولیه بسیار ارزان و غیره) در مقام مقایسه با مصنوعات صنایع داخلی که در بهترین حالات در مرحله مانوفاکچوری بسر می برند ، از درگیر شدن و رقابت سرمایه های

محلّی، در یک شرایط برابر، با این صنایع جلوگیری کرده و ضعف بنیه صنعتی این کشورها را تشدید میکرد. بعلاوه، باید سیاست عدم حمایت از مصنوعات داخلی را که توسط دولت‌های دست‌نشانده و نوکر مآب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره اعمال میشد، به مجموعه عوامل فوق افزود.

رابطه امپریالیسم با کشورهای تحت سلطه هنگامی آغاز به تغییر می‌کند که درجه رشد تکنولوژی پیشرفته در متروپل و تسریع هرچه بیشتر اختراعات و اکتشافات جدید در اینجا، تولید انواع پیشرفته‌ای از کالاهای صنعتی را فراهم می‌آورد که صدور آنها به کشورهای تحت سلطه مستلزم درجه و نوعی از صنعتی شدن در این کشورهاست. از سوی دیگر، پیشرفت نسبی خود این جوامع، امکانات بیشتری برای رشد را طلب می‌کرد که می‌بایست حداقل از طریق صدور کالاهای نیمه ساخته و صنایع مونتاژ به آن پاسخ داده شود. همه این عوامل، با اضافه وجود نیروی کار ارزان در اینگونه کشورها و نیز تغییرات تدریجی ساختاری در آنها، زمینه صنعتی شدن این کشورها را فراهم میکرد و امپریالیسم را به نوعی از "صنعتی شدن" در این کشورها علاقمند ساخت. با توجه به این نکته، طبیعی است که محتوا و شکل چنین صنعتی شدنی که دارای پیامدهای خاص اقتصادی و اجتماعی خویش نیز می‌باشد - با ز در تطابق با نیازهای مرحله‌ای سرمایه جهانی و تقسیم کار جهانی و امکانات فراهم شده -، در این جوامع انجام پذیرد. جریان صنعتی شدن از نوع وابسته آن که بطور عمده بعد از جنگ دوم جهانی در برخی از کشورهای تحت سلطه آغاز گردید، گرچه وجه تولید کالائی را بطور غیر قابل مقایسه‌ای با گذشته گسترش داده و آن را به شیوه غالب (سرمایه داری) در بسیاری از این جوامع تبدیل کرد، اما از آنجا که این امر عمدتاً بر پایه نیازهای بازار سرمایه داری جهانی بوجود آمده بود، مشخصات ویژه‌ای چه در نوع صنایع، چه در ناموزونی رشد و چه در تکان‌ها و صف بندی‌های طبقاتی، با خود به همراه آورد. صنایع، عمدتاً در تولید کالاهای مصرفی یا در صنایع مونتاژ خلاصه می‌گردند، که خود از ماشین آلات، کالاهای نیمه تمام و مواد اولیه وارداتی استفاده می‌کنند (۶). در عین حال بخش‌های مختلف تولیدی با آهنگی ناموزون رشد می‌کنند. پیشرفته‌ترین صنایع در استخراج نفت با عقب مانده‌ترین نوع بهره برداری از زمین همزیستی می‌کند. این همزیستی در عین حال بیان جدائی نسبی بخش‌های مختلف تولید با یکدیگر نیست.

هر بخش چه در زمینه ماشین الات و چه در زمینه مواد اولیه با خواهران بین الطلی خود پیوند بیشتری دارد تا با بخش های دیگر تولید داخلی . انتگراسیون در سرمایه داری جهانی وجهه غالبش عمودی است ، مناسبات هر بخش از صنایع - در مرحله تولید - با بخش های همجوار داخلی به مراتب ضعیف تر است تا با همین بخش ها در خارج از مرزهای کشور .

با تغییر سیاست امپریالیسم در زمینه " صنعتی کردن " کشورهای توسعه نیافته و تکامل نسبی این جوامع طبیعی بود که در ترکیب طبقاتی این کشورها نیز تغییراتی حاصل گردید . اگر زمانی به نفع سرمایه داری کشورهای غربی بود که برای به زانو در آوردن و مطیع کردن بورژوازی بومی با دیگر طبقات مسلط زد و بند شود ، در پروسه تغییر سیاست امپریالیسم ، بورژوازی بومی ، با ادغام در سرمایه جهانی ، به طبقه حاکم اقتصادی در این کشورها تبدیل می گردد . به عبارت دیگر ، بخش های مختلف بورژوازی بومی و بخش هایی از خرده بورژوازی که حیات اقتصادی شان بسته به هم گامی با حرکت و برنامه های سرمایه داری جهانی است ، بلوک حامی ادامه این مناسبات در پیرامون را تشکیل می دهند . ویژگی نقش رژیم های جوامع سرمایه داری پیرامون در حفظ و حراست و تأمین منافع سرمایه داری و بالطبع سرمایه داری جهانی و مفروضات خود جامعه یعنی دولتی بودن سیاست اقتصادی و دیکته شدن این سیاست چه از طریق داشتن قدرت اقتصادی ، چه توسط ارباب و سرکوب به کل جامعه خود یک اجبار نشأت گرفته از سامانه سرمایه داری این کشورهاست .

همان طور که اشاره شد مشخصه عمده سرمایه داری در جوامع عقب نگذ داشته شده ، ناهماهنگی سامانه ای آنهاست ، این ناهماهنگی چه در زمینه وجود شیوه های تولید سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری در کنار یکدیگر و چه در درجه رشد بخش های مختلف تولید در شیوه غالب یعنی سرمایه داری و در عدم پیوستگی درونی این بخش ها به یکدیگر خود را نشان می دهد . با آنکه در حال حاضر حتی پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری تنها با هماهنگ کردن خود با نیازهای بازار جهانی میتوانند قابلیت ادامه حیات و امکان رقابت با کشورهای پیشرفته دیگر را داشته باشند و رابطه تابع متبوع صرفا در ارتباط با بازار جهانی و ضرورت های آن تعیین میگردد ، اما با توجه به موقعیت واقعی کشورهای عقب مانده تر سرمایه داری ، تأثیر بازار برای این کشورها و امکان انطباق این کشورها با موقعیت بازار جهانی متفاوت است . در اقتصاد کشورهای پیشرفته تر ، ناموزونی

بخشهای مختلف اقتصادی نسبت بیکدیگر، بهیچوجه با جوامع عقب مانده قابل مقایسه نیست .
به عبارت دیگر پیوستگی بخشهای مختلف تولید در یک کشور
پیشرفته، بیشتر از یک جامعه عقب مانده سرمایه داری است .

روند ادغام افقی و عمودی بخشهای مختلف اقتصاد که امکان رشد و تکامل هرچه بیشتر
نیروهای مولده را فراهم می آورد، در کشورهای تحت سلطه انجام نیافته است (۷). نه تنها
سامانه این جوامع، امکانات و پیش شرط های عقلی شدن چنین روندی را در خود ندارد،
بلکه به علت نحوه جریان "صنعتی شدن" این جوامع که مختصراً در بالا اشاره شد،
نمی توانسته چنان امکانات و پیش شرط ها را در خود پرورش دهد. از همین روست برای
مثال در ایران تولید کالاهای صنعتی بیش از آن که محصول مشترک بخشهای مختلف صنایع
باشد، محتاج واردات مواد اولیه صنعتی و کالاهای نیمه تمام از خارج است .

اگر در گذشته امپریالیسم به طرق گوناگون جلوی ایجاد زمینه های تولید صنعتی کشورهای
تحت سلطه را می گرفت، امروزه خود صادرکننده برخی از انواع تکنولوژی غیر پیشرفته (البته
تحت کنترل و مضافاً در جهت تشدید وابستگی) به کشورهای سرمایه داری پیرامون تبدیل
گردیده است . و این، علاوه بر تأثیر عواملی که در بالا بر شمرديم (تغییرات در سیاست
امپریالیستی بعد از جنگ دوم جهانی) معلول تغییرات دیگری نیز هست ۱- تضادهای
درونی جوامع سرمایه داری و رقابت آنها در تسخیر بازارهای جدید و ۲- امکان مراجعه کشورهای
خواستار تکنولوژی به شوروی و کشورهای اروپای شرقی؛ چرا که اکنون غرب به تنهایی، انحصار
صدر تکنولوژی را ندارد . با این وجود، صدر تکنولوژی نیز نمی تواند مسئله توسعه نیافتگی
و عقب ماندگی را به خودی خود حل کند، چرا که تحولات شگرف صنعتی که هم اکنون در حال
انجام است، یعنی تسلط میکروالکترونیک، کامپیوتر و غیره بر تولید، به کشورهای مترویل این
امکان را می دهد که همیشه انحصار تکنولوژی جدید تر و پیچیده تر را در دست خود داشته
باشند . به علاوه سود حاصل از امتیازات (Patent-Lizens) که امپریالیسم در جریان
صدر تکنولوژی از کشورهای پیرامون دریافت می کند بیش از افت درآمدی است که در اثر تغییر
جهت عده سرمایه گذاری های امپریالیستی از کشورهای توسعه نیافته به درون خود کشورهای
سرمایه داری مترویل در بردارد . این عامل در کنار وابستگی تولید به مواد خام صنعتی و کالاهای

نیمه تمام عمدتاً جریان انتقال ارزش تولید شده از کشورهای پیرامون به کشورهای سرمایه داری مترویل را تأمین می کند .

به عبارت دیگر پدیده امپریالیسم خود را در وجود کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای عقب نگاه داشته و توسعه نیافته در یک کمپلکس واحد نشان می دهد . عدم درک این مسئله عدم درک ماهیت امروزی امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه است .

ب- وجوه اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی عقب ماندگی

اما همان گونه که اشاره شد ، چگونگی نفوذ امپریالیسم در جوامع پیرامون و از آن جمله در ایران ، صرفاً بر چگونگی بافت اقتصادی جامعه ، تأثیر نمی گذارد . بلکه علاوه بر آن تأثیرات خود را بر بافت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن نیز مرتب می کند . این ناهنجاری در بافت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ، دارای ریشه های وسیعی است و ما در اینجا به چند زمینه آن اشاره می کنیم .

در جامعه کلاسیک ، رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری و زوال مناسبات پیش سرمایه داری و به همراه آن رشد بورژوازی و از آنجا سیطره اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی ، غالباً طی انقلابهای عظیم اجتماعی و سیاسی به وقوع پیوست . مناسبات تولیدی سرمایه داری ، با رشد در ابتدا تدریجی و سپس شتابان خود ، تاروپود اقتصاد بسته فئودالی را درهم شکست و انقلاب صنعتی ، توانست غلبه نهائی بر فئودالیسم را متحقق کند .

تقریباً با هر پیشرفت اقتصادی ، یک پیروزی سیاسی بورژوازی و همراه آن یک پیشرفت فرهنگی حاصل می شد ، و هر تحول فرهنگی خود به خود به تحول اقتصادی و اجتماعی مدد می رساند . انقلاب اجتماعی بورژوازی ، سراسر قاره اروپا را به لرزه افکند ، بود ، برج و باروهای فئودالیسم یکی پس از دیگری درهم کوفته و گسوده می شد و بدنبال آن مناسبات اجتماعی مدافع سیستم کهن جای خود را به مناسبات نوین سرمایه داری میداد . این تکامل تاریخی ، در جوامع اروپائی - با آن که در این جوامع نیز از مسیر واحدی گذر نکرد و پیش شرط های مادی هر جامعه ، نحوه خاصی از گذار تاریخی را ایجاب می نمود - نتایج بلاواسطه و بی شمار آورد .

با درهم شکسته شدن قدرت فئودالیت، قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کلیسا تا حد زیادی درهم شکسته شد. از یک سو، از درون کاتولیسیسم، پروتستانتیسم بورژوازی زائیده شد که با تکیه بر فردیت و ارتباط مستقیم "انسان" با "خدا"، انعکاسی از شرایط نوین اقتصادی و پیش شرط لازم برای خارج کردن قدرت سیاسی از دست کلیسا را فراهم می آورد. کالائی شدن نیروی کار، لازمه اش بریدن بند ناف هائی بود که نیروی کار را به زمین و به صاحبان قدرت لایزال - کلیسا و متحدین فئودالش - پیوند می زد. این امر اگر در حیطه مذهب عمدتاً با کمک پروتستانتیسم انجام پذیرفت، در زمینه های دیگری نیز پیشرفت های حیرت انگیزی صورت گرفت. بورژوازی دگرگونی بنیادی جهان را تسهیل کرد.

پیدایش طبقات جدید اجتماعی که در درون خویش تناقض ها و تضاد های جدید جهان طبقاتی را در برداشتند، طی یک پروسه نسبتاً طولانی و به هم پیوسته انجام یافت. این طبقات نه تنها باعث تغییر و تحولات نهادی و نمادی در جامعه جهانی گردیدند، بلکه خود نیز دستخوش تغییر و تبدیل شدند. بورژوازی تاریخاً انقلابی، گاه از طریق رهبری جنبش های انقلابی و گاه با گذار تدریجی و تحول از بالا (مدل پروسی)، علاوه بر قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی خویش را در بخش عمده ای از قاره اروپا، مستقر گرداند. در این تحول، بورژوازی رابطه خود با متخاصمین قبلی، متحدین دیروزی و دشمنان امروزی اش را به شکل جدیدی از دولت - دستگاه های سرکوب، بوروکراسی گسترده، فرهنگ مسلط - سامان داد که در تاریخ ماقبل سرمایه داری، نظیر نداشت. دولت مطلقه فئودالی تدریجاً به دولت دموکراتیک بورژوازی، یا آن طوریکه برخی ها می گویند به "دولت لیبرال" استحاله یافت. در حقیقت دولت بورژوازی، در هنگام تولد خود، نه مولد گسترش مناسبات سرمایه داری بلکه حاصل آن بود. "دولت جدید" انعکاسی از "وضع موجود" مبارزه طبقاتی، انعکاسی از خواست های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی طبقاتی بود که در انقلاب شرکت جستند. وجود دولت های مدرن در جوامع سرمایه داری، و امکانات بی سابقه که بورژوازی با تصرف قدرت دولتی به وجود آورده بود، این تکامل در درون خود، نتایج بی شماری را در برداشت. گسترش سرمایه از طریق انباشت آن با مرکزیت بخشیدن (Centralization) و تمرکز (Concentration)، به رشد صنعت، به توسعه و تکامل صنایع بزرگ، به کنده شدن دهقانان از زمین و مبدل شدن آن ها

به فروشندگان نیروی کار، به دامن زدن رقابت آزاد و گسترش همه جانبه سرمایه، به آغاز پروسه نابودی تولید کنندگان کوچک و غیره انجامید. جامعه تکامل می یافت و با تکامل بیش از پیش آن، دو قطب اصلی جامعه، پرولتاریا و بورژوازی، مشخص تر هویدا می گردید. هرآنچه که متعلق به دنیای کهن بود، اعم از روابط اقتصادی و اجتماعی، روابط سیاسی و فرهنگی ناشی از آن، چگونگی شکل تسلط سیاسی - دولت - دچار دگرگونی شد. دنیای جدید، مختصات جدید خویش را به همراه آورد. و این مختصات، در کنار دیگر عوامل ذهنی و عینی، پیش شرط های لازم را برای ایجاد جوامع بورژوا دموکراتیک در سال های پس از آن فراهم کرد (۸). اما این سیری نبود که جوامع پیرامونی - جامعه ای مانند ایران - آن را طی کند، و عدم تکامل کلاسیک نتایج خاص خویش را بوجود آورد.

اگر بتوان در اروپا، آغاز تولید سرمایه داری را اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ دانست (۹)، آغاز تولید سرمایه داری در ایران (نه استقرار سیستم سرمایه داری بعنوان مناسبات تولیدی مسلط)، از یک قرن تجاوز نمی کند. بورژواها هنوز بعد از یک قرن از پیدایش شان در صحنه اقتصادی - سیاسی و پس از دو دهه قدرت یابی شان در ایران، آنقدر ناتوان و زبون و بی فرهنگ اند که در مقابل مشتی آخوند فکسنی یارای مقاومت ندارند. پیدایش و رشد این بورژوازی، بخاطر تولد ناقص الخلقه و دخالت امپریالیسم - چنان که شرحش رفت -، آنچنان با اعوجاج همراه بوده است که ما امروزه (نه تنها امروزه بلکه حتی در دوران "شکوفائی اقتصادی" شاه)، با جامعه سرمایه داری غیر پیشرفته، غیر مدرن و نامتمدن مواجه هستیم. جامعه ای عقب مانده.

اگر در جامعه اروپائی، دولت مدرن به عنوان حاصل پیشرفت اجتماعی و مبارزه طبقاتی، بوجود آمد، در ایران عقب مانده و عقب نگه داشته شده، دولت که در دوران قاجاریه به دولت شبه فئودالی - با گذشته استبداد شرقی - استحاله یافته بود، در خدمت نفوذ و گسترش سرمایه داری بکار گرفته شد. دولت در ایران، نه حاصل یک تحول بورژوا دموکراتیک، حسنی نیم بند، بلکه همچون وسیله ای در خدمت استعمار و استراتژی نفوذ امپریالیسم بود. شاید حتی اطلاق "مدل پروسی" برای رشد سرمایه داری ایران، از دقت کافی علمی برخوردار نباشد. چه در مدل پروسی رشد، این بورژوازی تجاری - صنعتی بود که پس از پیدایش مناسبات تولیدی

سرمایه داری، از طریق زد و بند با ملاکان و فئودال ها و کلیسا طی يك گذار تدریجی قدرت سیاسی خویش را مستقر گرداند. ولی در ایران، دولت - دولتی که جنبش مشروطیت نیز نتوانست در گردیسی اساسی آن نقشی ایفا کند - در خدمت گسترش مناسباتی قرار می گیرد، که از آغاز تاکنون، بجای ایفا نقشی انقلابی و دگرگون کننده، خود همواره پیشنهاد سازت بوده است. "دولت بورژوازی" در ایران، نه فقط دولت "میانجی" طبقات، نه فقط مدافع کل کارکرد سیستم، و نه صرفاً ضامن "بازتولید اجتماعی" سرمایه داری است، بلکه علاوه بر آن خود بزرگترین سرمایه دار است، و نقش "میانجی گرایانه"، "تدافعی" و "سرکوب" آن نه صرفاً در حفظ سیستم بلکه در تداوم و نگهداری و حفظ خود نیز می باشد. حفظ خود به مثابه دولت سرمایه داری. رقابت آزاد، دوران شکوفائی سرمایه داری در غرب، در ایران عقب مانده جایش را به کنترل دولتی بر روی اساسی ترین منابع تولیدی می دهد. "دولت" در این جامعه علاوه بر کارکرد سیاسی (همانند نقشی که سلطنت های مطلقه در آغاز پیدایش سرمایه داری داشته) دارای نقشی اقتصادی نیز میگردد. بوروکراسی صرفاً در خدمت تسلط طبقه معین نیست. خود بوروکراسی، اجزا به هم پیوسته کل طبقه را به نمایش می گذارد. دولت نقش بالادست در تنظیم امور جامعه را ایفا می کند.

در عصر جهانی شدن سرمایه، در عصر ادغام سرمایه داری ایران در بازار جهانی، این دولت نیز جزئی از آن پیکره جهانی است. طبق قوانین و نیازهای خاص آن حرکت می کند. و در قوانین سرمایه، هیچ قانونی مقدس تر از قانون سود نیست. و این بازدهی سود است که مسیر رشد انباشت را فراهم می کند (۱۰). بازدهی سود بیشتر، عموماً انباشت حاصل از سرمایه نه مجدداً بطرف بازار داخلی - برای سرمایه گذاری مجدد و همگون کردن يك رشد همه جانبه یا به منظور ایجاد نوعی رفاه یعنی "دولت رفاه اجتماعی" (Welfare-State) بلکه عمدتاً بسوی شرویل - در جایی که تضمین امنیت بیشتر برای سرمایه و احتمالاً امکان حصول سود بیشتر فراهم است - میل می کند. علت این امر را نه صرفاً در چگونگی پیوستگی و وابستگی بخش های مختلف سرمایه به یکدیگر، بلکه عمدتاً در عدم امکان نسبی بوجود آمدن پیش شرط های اقتصادی و اجتماعی در جوامع پیرامونی نظیر ایران در ظل دولت سرمایه داری باید جستجو کرد. همچنین پائین بودن سطح بارآوری کار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای شرویل چه

از نظر سطح پائین تکنیک و چه از نظر درجه نازل تخصص کارگران ، امکان پائین آوردن زمان کار لازم و بالا بردن درجه استثمار به مفهوم علمی کلمه را نمی دهد . از این زاویه نیـــــــز سرمایه داری در این کشورها توان لازم در دموکراتیزه کردن شرایط کار و جامعه را ندارد و با اولین اعتراضات ، اهرم سرکوب را به کار می اندازد . به عبارت دیگر سرکوب مشخصه ماهوی (System-Inherent) سرمایه داری دفرمه و عقب مانده کشورهای نظیر ایران است .

تأثیر اجتماعی دیگر ، عدم رشد همه جانبه و پیوسته ، در چگونگی تکوین طبقات اجتماعی در پیرامون است . بورژوازی ناقص الخلقه و غیر مدرن ، یک سوی جامعه ایران ، و سوی دیگر آن پرولتاریای به همان اندازه ضعیف و بی بنیه . هر دو به یک اندازه ناپخته در سیاست ، هر دو بدون هیچگونه تجربه و تجهیز سیاسی . با این تفاوت که بورژوازی قدرت دولتی را به ارث برده و از آن منتفع است و مضافاً تجارب بین المللی این طبقه را در پشت سر خود دارد اما طبقه کارگر جوان اینگونه کشورها ، بخاطر وجود اختناق و سرکوب مستمر ، بخاطر فقدان جو دموکراتیک ، بخاطر نبود تشکل های سیاسی و اقتصادی (حزب و سندیکا های) کارگری ، بخاطر وجود قوانین ضد کارگری و عدم امکان هرگونه فعالیت های اعتراضی (اعتراضات ، اعتصابات و تظاهرات) ، از حرکات تدافعی و تعرضی سازمان یافته و سراسری و موثر ، محروم است . بر اینها باید کم تجربگی ، فقدان سنن مبارزاتی و عدم آگاهی این پرولتاریا را اضافه کرد . بی آنکه سازش کاریها و خیانت های رهبری پرولتاریا در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب و کشورهای باصطلاح سوسیالیستی ، و تأثیرات منفی آنها بر روی پرولتاریای جوان اینگونه کشورها فراموش کنیم . در حالی که بورژوازی این گونه کشورها بخاطر در دست داشتن قدرت و اهرم های آن ، براحتی می تواند از تجارب بورژوازی غرب استفاده کند . بورژوازی انقلابی در غرب ، با رشد صنعتی خود مولد پرولتاریای صنعتی گردید . پرولتاریائی که تجارب سیاسی و انقلابی و پیوست طبقاتی خویش را نه صرفاً در صحنه اقتصاد و در حوزه تولید ، بلکه در مبارزات سیاسی طولانی در کنار بورژوازی ، و سپس در مقابل بورژوازی و علیه آن بدست آورد . اما در ایران چه ؟ آنچه که روسپیها در فرانسه و امیر کبیرها در ایران بدنبال استقرارش بودند - دولت سیاسی بورژوازی - آخر الامر بدست شاه طی رفرم ارضی ۱۲۸۲ بانجام رسید . و آنچه که در اروپای غربی کنده شدن روستائی از زمین ، و پیوستن به خیل پرولتاریای صنعتی توصیف می شد ، در ایران بعد از یک شکوفائی موقت

به معنای کنده شدن از زمین ، نابودی کشاورزی ، و تشدید سیل مهاجران آواره و ایجاد کمربند های فقر در اطراف شهرهای بزرگ مصداق پیدا کرد . عدم وجود بورژوازی صنعتی را در یک حد پیشرفته ، عدم وجود پرولتاریای قوام یافته در آن سوی دو قطب واقعی اجتناب ناپذیر است .
 ما می توانیم فقط از طریق بررسی تحلیلی آثار (۱۱) بلکه از طریق مراجعه مستقیم به جامعه نیز نشان داد : وجود اقتدار وسیع میانی ، با نحوه تولید و توزیع خاص خود ، با فرهنگ و مسائل ویژه خود ، که علی رغم زندگی در جاهای که تولیدات کالایی بر آن حاکم است بدر گذشته زندگی می کنند بخود نشانه ای از این امر است . این اقتدار میانی نه تنها پایه های اجتماعی دموکراسی نیستند ، بلکه شالوده های اختناق اند . شیوه زندگی گذشته و فعلی آنان ، اگر با مفهوم دموکراسی بورژوائی در تناقض هم نباشد ، حداقل با آن بیگانه و نامتجانس است . حاشیه نشینان شهرها ، که ریشه در زندگی روستائی دارند و لومین پرولتاریا غالباً بهترین منبع تغذیه " فیزیکی " دولت های پیرامون در سرکوب آزادی اند . این که در جوامعی مانند ایران ، شعبان بی مخ ها و طیب ها و ماشا " الله قصاب ها ، تعزیه گردان میدان سرکوب می شوند ، تصادفی نیست . اقتدار عقب مانده و لومین پرولتاریا ارتش ذخیره دولت سرمایه داری در سرکوب مخالفین خود در جامعه پیرامون اند .

اگر وجود اقتدار عقب مانده و تحتانی جامعه به عنوان یکی از موانع دموکراسی در شهرها صحت داشته باشد ، که دارد ، اوضاع ناشی از تحولات سرمایه دارانه ، در روستاهای ایران ، نیز در این مورد چشم انداز امیدوارکننده ای بدست نمی دهد . و این نه صرفاً مربوط به چگونگی صفت بندی جامعه روستائی ایران و نقش حاکم فرهنگ عقب مانده مذهبی بر آن است ، بسیاری از روستائیان است ، بلکه علاوه بر آن ، عقب ماندگی تاریخی روستای ایران ، در تراخیر شرکت روستائیان در زندگی مدنی و از آنجا در دموکراسی ، نقش مهمی دارد . روستای ایران خفته تر و خاموش تر از آن بنظر می رسد . از نمونه های ترکمن صحرا و کردستان که بگذریم - که بتواند در راستای تحولات دموکراتیک ، نقش مثبتی ایفا کند .

علاوه بر عواملی که در بالا بر شمرده ایم ، عوامل مهم دیگری نیز وجود دارند که می توان و باید آنان را جز " موانع ساختاری برقراری دموکراسی بورژوائی در ایران دانست ، عواملی که نه تنها بطور مستقیم در ساختار فعلی جامعه موثرند ، بلکه بطور مستقیم در ساختمان آینده

این جوامع تاثیر می گذارند .

آنچه را که در مقوله سنت، آداب و فرهنگ و پیشینه تاریخی يك ملت می گنجد ، مهر خود را تا سالیان سال بر پیشانی آیندگان نیز خواهد نشاند .

جامعه آسیائی و شك حكومتی ویژه آن (استبداد شرقی) پراکندگی جمعیت ، مالکیت دولتی زمین و فروپاشی مکرر جامعه سنتی در درون خود - بی آن که چشم اندازی برای آیندگان ایجاد کرده باشد - شکست های مکرر در مقابل اقوام وحشی و بیابانگرد و غیره همه چنان گذشته و تاریخی را می سازند که در اساس خود با پیش شرط های لازم برای دموکراسی بورژوازی تجانس ندارند .

این که در جامعه ایران ، شاه ، " شاه " می شود و خمینی ، " خمینی " ، این که " چشم و گوش " شاه ، قابلیت تبدیل به ساواک ، و دستگاه جهانی " ساواک " ، قابلیت تبدیل به " ساواما " یا " وزارت اطلاعات " و غیره را دارد ، و این که اساسا انقلاب ، رهبری مانند خمینی را برمی گزیند هیچ يك اتفاق نیست . این ها علاوه بر مسائل دیگر ، دلالت بر عقب ماندگی فعلی جامعه از يك سو و عقب ماندگی تاریخی جامعه از سوی دیگر دارد . این که جامعه به هر رو ، جامعه دموکرات منشی نیست ، يك امر تصادفی نیست . این ها به گذشته تاریخی ما ، به نحوه معیشت مان ، به وابستگی مان به تولید بسته آسیائی ، به نقش دیوان سالاران و غیره مرتبط است ، و این ها همه مولد ذهنیت غیر دموکراتیک و غیر آزاد منشانه در جامعه امروزی است . این ها عمده ترین (و نه تمامی) موانع ساختاری استقرار دموکراسی بورژوازی بطور نهادی در ایران می باشند . این که این عوامل چگونه در مقابل ساختمان سوسیالیسم ، عمل خواهند کرد ، و چگونه می توان آن موانع را مرتفع ساخت ، بحثی است که بطور مختصر در این مقاله و سپس بطور جامع تر در همین نشریه بدان خواهیم پرداخت . اما قبل از ادامه این بحث ، بی مسورد نمی دانیم که نکته بسیار جالبی از انگلس را هنگامی که به توضیح دلائل غیر دموکراتیک بسودن قوانین آلمان در قیاس با قوانین فرانسه و انگلیس ، می پردازد نقل کنیم :

" حقوقدان انگلیسی بر يك تاریخچه حقوقی متکی میباشد که بخش بزرگی از آزادیهای ژرمنها را طی قرون وسطی محفوظ نگاه داشته است و با حکومت پلیسی که بوسیله دو انقلاب قرن هفدهم در نطفه خفه شده است ، سروکاری ندارد ، بلکه با تکامل مداوم حقوق

مدنی طی دو قرن بنقطه اوج خود رسیده است. حقوقدان فرانسوی بر انقلاب کیسیر فرانسه تکیه دارد که پس از نابودی کامل فتوایسم و خودگامگی مطلق پلیسی، شرائط حیات اقتصادی جامعه مدرن نو بنیاد را، بزبان ضابطه های حقوقی - قضائی در کتاب قانون کلاسیک خود - که بوسیله ناپلئون اعلام شده بود - ترجمه میکرد. در برابر اینها، شالوده تاریخی حقوق دانان آلمانی ما چیست؟ هیچ چیز، جز پروسه تجزیه تا امروز نافرجام مانده بقایای قرون وسطی که قرنهای متعددی بصورت پاسیو (منفعل) وجود داشته و اکثراً بوسیله ضربه هائی از خارج بجلورانده شده است، جامعه های از نظر اقتصادی عقب مانده که یونکر فتووال و استادکار صنفی، برای آن بعنوان يك روح در جستجو قالب جدیدی میگردد، يك وضع حقوقی که در آن خودگامگی پلیسی - اگر چه کابینه های دادرسی دوك ها از ۱۸۴۸ منسوخ شده اند - هر روز لجام گسیخته تر میشوند. پدران کتابهای قانون امپراتوری جدید از این بدترین مکتب همه مکاتب بودند، منشاء گرفته اند و کارشان نیز بر همین اساس است. " (۱۲)

تاکیدات زیاد بروی این مسائل در صفحات فوق، ممکن است برای خواننده ای که با ادبیات سازمان ما آشنا نباشد این شبهه را بوجود آورد که ما معتقدیم که امکان هیچگونه مبارزه یا حرکت دموکراتیک، امکان هیچگونه تحولی به سمت دموکراتیزه شدن جامعه وجود ندارد و مبارزه بخاطر آن بیهوده است. برای رفع این شبهه توضیحات زیر را لازم می دانیم:

۱- دموکراسی يك مقوله نسبی است. و عوامل متعددی که در بالا برشمردیم در چگونگی تحقق آن موثرند. دموکراسی جدید به مفهوم عام - به رسمیت شناخته شدن حقوق شهروندی - یکی از الزامات جامعه سرمایه داری در حالت طبیعی (و نه بحرانی) آن است. و تا حدود زیادی در یک جامعه بورژوازی پیرامونی قابلیت تحقق دارد. حقوقی که در زمان رژیم شاه در جامعه ایران برسمیت شناخته می شد، از این زمره اند. شهروندان از نظر قانون، یکسان فرض میشدند (بگذریم که مورد قانونی هیچگاه با مورد عملی یکسان نبوده و نیست). از این نظر است که می گوئیم رژیم جمهوری اسلامی از نظر عملکرد مدنی و رعایت حقوق دموکراتیک شهروندان، به مراتب از رژیم ضد انقلابی شاه ارتجاعی تر است. و مضافاً حقوق دیگر مانند شرکت زنان در انتخابات (که خمینی در سال ۴۲ با آن مخالف بود)، حق مسافرت، حق انتخاب آزاد پوشش برای مردان و زنان، آزادی

ادیان رسمی و غیر رسمی و غیره از جمله حقوق دموکراتیکی هستند که در جوامع پیرامونی نیز قابل تحقق می باشند. علاوه بر اینها پاره ای از حقوق دموکراتیک به مفهوم سیاسی کلمه نظیر آزادی بیان، حزب و غیره نیز از جمله حقوقی هستند که در جوامع بورژوازی پیرامون قابل تحقق نسبی اند و بر حسب صفت بندی طبقات و مبارزه سیاسی در یک لحظه معین، می توانند پدید بیایند و تا مدتی نیز دوام بیآورند؛ سال آخر حاکمیت رژیم شاه و سال اول بعد از انقلاب بهمن، نمونه هائی از آنها بدست می دهند. این دوران می توانست به مراتب طولانی تر از آن شود، اگر جریانهای سیاسی اپوزیسیون به لزوم مبارزه در راه دموکراسی پی برده بودند. بهر حال بحث ما بر سر امکان نهادی شدن دموکراسی بورژوازی، در حال حاضر، در این نوع جوامع (در جوامع سیاسی نظیر ایران) تحت مناسبات سرمایه داری و با حفظ این مناسبات است.

۲- از نهادی شدن دموکراسی می توان برداشت های متفاوت ارائه داد. این برداشتها به خاطر تفاوت ظاهری اما بسیار عمیق بین جو دموکراتیک و جامعه دموکراتیک است. بنظر ما جو دموکراتیک - که علت آن می تواند موازنه قوا در سطح داخلی یا بین المللی باشد - با جامعه دموکراتیک - که ارگان های اجتماعی در آن دموکراتیزه شده اند - متفاوت است. اولی (جو دموکراتیک) می تواند در جامعه مدنی - حتی در جوامع مدنی پیرامون (برای مدتی نسبتاً طولانی) حاکم باشد - بی آن که ارگان های اجتماعی جامعه دموکراتیزه شده باشند، بیسی آن که ارزش های دموکراتیک - با همان نسبی بودن شان - ارزش حاکم بر آن جامعه باشند. در یک جامعه دموکراتیک، نه فقط قوانین قضائی، حقوقی و سیاسی، قوانین دموکراتیک می باشند بلکه تفکر دموکراتیک در بسیاری از احاد اجتماعی جامعه وجود دارد. نهاد های اجتماعی دموکراتیک (چه بصورت سنن و فرهنگ و قوانین و افکار عمومی... و چه بصورت مؤسسات مدافع آنها)، در چگونگی سیر حوادث اجتماعی تأثیر می گذارند. شاید یک مثال بتواند مسئله را روشن تر کند؛ در یک جامعه دموکراتیک بورژوازی، مسئله اعدام از نقطه نظر افکار عمومی و حتی در بعضی موارد از نظر قانونی محکوم است. با این که در بعضی از این کشورها (مانند آمریکا) اعدام از لحاظ قانونی وجود دارد ولی موارد اعدام بسیار معدودند. مبارزات دموکراتیک متعددی که در جامعه در جریان بوده است، عمل غیر انسانی اعدام را محکوم کرده است؛ نفی اعدام تبدیل به یک ارزش دموکراتیک شده است. در مجموعه سیستم ارزش های آن جامعه، اعدام بخودی خود محکوم

است (۱۳) . اما در مورد موکراتیک ، از آنجا که ارزش های دموکراتیک در جامعه ، در میان افکار عمومی ، در میان نهاد های سیاسی و اجتماعی جایی باز نکرده است و پایگاه مستحکمی ندارد ، اعمال غیر دموکراتیک نه تنها مذموم شناخته نمی شود بلکه تشویق نیز میگردد (۱۴) . مسئله " اعدام " در ادبیات سیاسی قبل و بعد از قیام ، به بهترین وجهی ، بیانگر اختلاف بین جو دموکراتیک و جامعه دموکراتیک است . اگر ماههای اول بعد از انقلاب - " اولین بهار آزادی " را آزادترین دوران حیات سیاسی تاریخ معاصر ایران بدانیم و ببینیم که چگونه از این لفظ غیر انسانی " اعدام " به راحتی در هر موردی استفاده می شد ، ابعاد قضیه روشن تر می شود .

افکار عمومی جامعه نه تنها " اعدام " ، آن هم " اعدام " بدون محاکمه سران رژیم سلطنتی را محکوم نکرد (با تنفیری که مردم از سلطنت و دارودسته پهلوی داشتند این امر ، هر چند نادرست ، ولی تا حدود زیادی قابل فهم بود) بلکه آن را تأیید نیز کرد . افکار عمومی جامعه که جسی خود ، اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی جامعه نیز آن را تأیید می کرد . هنوز خاطره شماره های فدائیان خلق در دفاع از خلخال ، هنگام تظاهرات در مقابل سفارت امریکا که با بانگ رسا فریاد می کشیدند " اعدام باید گردد " در اذهان مردم وجود دارد . هنوز پشتیبانی رسمی سازمان پیکار از اعدام های سران گذشته توسط خلخال زینت بخش شماره ۳ نشریه پیکار است . و این وقایع و اتفاقات در دموکراتیک ترین دوران حیات سیاسی تاریخ معاصر ایران بوقوع می پیوندند . دورانی که هنوز خاطره " بهار آزادی " در اذهان بسیاری وجود داشته است . اما این " خاطره " تبدیل به یک سنت ، به یک نیروی اجتماعی نشده است . به عبارت دیگر پس از سرنگونی سلطنت پهلوی جو دموکراتیک به جامعه دموکراتیک تحول نیافته است .

تعریف ما از دموکراسی بورژوائی به مثابه یک نهاد ، باید روشن تر شده باشد . دموکراسی نهادی در جامعه بورژوائی چیزی جز جامعه دموکراتیک نیست و جامعه دموکراتیک نیز چیزی جز پیدایش و تعمیم ارزش های دموکراتیک نیست . بدین جهت است که معتقدیم که دموکراسی نهادی در چوامعی نظیر ایران ، حداقل در چشم انداز فعلی نمی تواند متحقق شود . اما جو دموکراتیک ، بطور نسبی و ناپایدار ، قابل حصول است . حقوق دموکراتیک بطور نسبی قابل دستیابی است . متحقق شدن دارند ، و بی وقفه و در تمام شئون باید برای آن مبارزه کرد . بقول رهائی شماره (دوره سوم - بهمن ماه ۱۳۶۲) :

" این نکته که در جامعه سرمایه داری کشورهای مانند ایران امکان نهادی شدن دموکراسی وجود ندارد ، نمی تواند و نباید مانع مبارزه برای برقراری دموکراسی شود . مادر مورد عدم تناقض این دو حکم در گذشته مفصلاً توضیح داده ایم و اینجا تکرار می کنیم که این مبارزه حتی برای برقراری دموکراسی ناپایدار و نسبی هم ، ارزش دارد و مهم تر از آن ، این برداشت و مبارزه براساس آن ، مسئله نفی سرمایه داری ، سوسیالیسم و دموکراسی رابه هم می پیوندد . شما با مبارزه برای کسب چیزی که در شرایط موجود ممکن نیست شرایط را تغییر می دهید . این اساس قضیه است ."

۳- بورژوازی و خرده بورژوازی ایران ، بدلائل عدیده - که به برخی از مهمترین آن ها در طول مقاله اشاره کردیم - فاقد قدرت و توانائی لازم برای حل مسئله دموکراسی در جامعه امروزند . بورژوازی و خرده بورژوازی ایران نه تنها بنا بر خصلت طبقاتی خویش نمی توانند گامی در جهت تحقق پیش شرط های لازم برای یک رشد همه جانبه اقتصادی و اجتماعی که خود از مقدمات دموکراسی اند ، فراهم کنند بلکه از نظر ذهنی و سیاسی ، آنقدر - در قیاس با همتهای غربی شان - دفرمه ، بی هویت ، بی فرهنگ اند که حتی در صحنه سیاسی نیز قادر به دفاع از دموکراسی نخواهند بود . هر نوع وعده ، تضمین ، برنامه ای - چه از جانب این نیروها و چه از جانب نیروهای مدعی کمونیسم - ، ارائه گردد و در آن پاسخ صریح و روشن نسبت به چگونگی ارتباط دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی نباشد ، آینده ای بهتر از آنچه تا کنون دیده ایم در انتظارمان نخواهد بود . یا در سراب دموکراسی سیاسی ، آنها در حد وعده مناظره تلویزیونی آقایان محمد علی جابرزاده و مهندس بازرگان خواهیم ماند - که حتی در این حدش نیز بسیاری مدتی طولانی دوام آور نیست - ، و یا در تیمارستان های روانی و اردوگاه های کار اجباری به سخنان " رهبران " در دفاع از " منشی و برنامه پرولتاریا " گوش خواهیم داد . بنابراین ، گره حل مسئله دموکراسی در ایران ، از یک سو در مبارزه برای آزادی های دموکراتیک و از سوی دیگر در مبارزه برای اجتماعی کردن تولید ، نهفته است . پر واضح است که آزادی های دموکراتیک و اجتماعی کردن وسائل تولید ، یکسبه و چندروزه شدنی نیست . واضح است - سعی کرده ایم که این وضوح را در بعضی زمینه ها نشان دهیم - که جز این یمنی جز آزادی خواهی ، جز مبارزه در راه دموکراسی اجتماعی ، تاریخ هیچ میان بسر دیگری

را در مقابلمان قرار نمی دهد و برای رسیدن به جامعه ای واقعا آزاد ، برای رسیدن از "آزادی از" به "آزادی به" باید از هم اکنون ، با تمام قدرت ، در تمامی زمینه ها برای دموکراسی سیاسی و اجتماعی مبارزه کرد . و باز بقول رهائی شماره ۴ :

"... اگر این امر - دموکراسی - حیاتی و ضروری است ، اگر بدون آن نمی توان زندگی انسانی داشت باید برای برداشتن عواملی که مانع محقق شدن آن هستند مبارزه کرد . یعنی مبارزه برای برقراری آن را متوقف نکرد . تشدید کرد و آن را نه بصورت تحقق پیک ایدة خوب بلکه به مثابه ی رفع عوامل بازدارنده انجام داد . اگر می گوئیم در جامعه سرمایه داری وابسته این ایراد وجود دارد پس مبارزه برای استقرار دموکراسی با سرمایه علیه سرمایه داری و وابستگی پیوند می خورد ، یعنی مبارزه برای سوسیالیسم ، یعنی نشینیم مثل خیلی ها نقطه بکشیم که دست به ترکیب روابط سرمایه دارانه و وابستگی به سرمایه ی جهانی نزده و صرفا با قول و قرار و قسم حضرت عباس روابطی را بوجود آوریم که "دموکراتیک" باشد . چرا باشد ؟ چون ما طرفدار دموکراسی هستیم . این بدترین نوع اراده گرایی است . این حاکی از نفهمیدن ابتدائی ترین مکانیسم های حرکت اجتماعی است . این رویای روشنفکر فلک زده ایست که صرفا دلش برای آزادی لک زده است ، ولی نمی داند که مناسبات اجتماعی یک قرار داد نیست ، بیانگر مناسباتی است که در عمق جریان دارد . باید به این رویا زده گفت که خوابت شیرین و مبارک ، اما اگر تحقق آن را می خواهی - و آن هم نه برای خود ، بلکه برای همه - و اگر به یک نفس راحت قانع نیستی بلکه می خواهی همواره نفس راحتی بکشی ، باید دست ها را بالا بزنی ، به عمق بروی و در تغییر شرایط نیز کوشش کنی . این نیز چیزی بیش از دید مکانیستی می طلبد ."



به اعتبار تمامی نکاتی که در صفحات فوق گفته ایم ، ادعای شورای ملی مقاومت و دیگر بدیل های خرده بورژوازی و بورژوازی را در مورد ایجاد یک جامعه دموکراتیک در ایران مورد تردید قرار می دهیم و در دنباله این مقاله ، کوشش خواهیم کرد با اشاره به پیکره سیاسی این "شورا" ، با توضیح جنبه هایی از برخورد غیر دموکراتیک آنان در مقطع فعلی ، ادعای غیر واقعی آنان را از نظر سیاسی نیز به نمایش بگذاریم .

مقدما بگوئیم ، که آئین‌ناتیوهای موجود ، از آئین‌ناتیو بختیار گرفته تا شورای ملی مقاومت ، اگر در شرایطی مشابه امروز ، بر اثر یک کودتا و یا یک قیام سازمان یافته ، یا حتی با برخورداری از حمایت بخشی از توده های مردم ، به قدرت برسند ، بالا جبار و حتی صرف نظر از خواست خود مجبور به رعایت پاره ای از حقوق دموکراتیک در جامعه اند . جامعه مشتت تر ، پولاریزه تر ، و مقاوم تر از آن است که از همان روزهای اول به چنین حکومت هائی اجازه و مجال دست اندازی به حقوق از دست رفته اش را بدهد . پنج سال فشار و اختناق و پنج سال مبارزه دائم علیه این فشار و اختناق ، به حکومت های بعدی تا مدتی اجازه برقراری مجدد سلطه ارباب را نخواهد داد . چنان که به خمینی بلافاصله بعد از سقوط سلطنت شاه نداد .

از این که در جامعه بعد از خمینی ، حتی تیمساران شاهنشاهی نیز "دموکرات" نشوند نیاید تعجب کرد . آنان "دموکرات" نشده اند ، شرایط به آنان اجازه سرکوب و وسیع رانی ندهد . اینان جلادان حکومت نظامی اند . اگر بعد از خمینی ، "رئیس جمهور سابق" یا این طور کسه اخیرا خود را می نامد "منتخب مردم" ، به دانشگاه تهران آمد ، تعجب نباید کرد که "فاتح" دانشگاه ، این بار درباره اهمیت فعالیت های سیاسی و صنفی دانشجویان ، در فغانی کند . این ابنی صدر نیست که "دموکرات" شده . این جامعه است که به او بلافاصله اجازه نمی دهد که مجددا بعنوان مغز "متفکر" فالاتریم ایران منجلی شود .

اما آیا همین "دموکرات ها" در مواردی نه چندان کم ، نه چندان کوچک ، به شدت غیر دموکراتیک نخواهند بود ؟ مثلا تصور به خاک و خون کشیده شدن جریاناتی مانند کومه لسه در جمهوری دموکراتیک اسلامی ، جریانی که با فرمول خود مختاری حزب دموکرات و بسا شورای ملی مقاومت مخالف است ، مسلح نیز هست ، آیا تصویری دور از ذهن است ؟ مجاهدین که امروز به مخالفین خود هرگونه تهمت و منجمله تهمت دیوانگی می زنند ، آیا پس از تسخیر قدرت ، آنها را به بیمارستان های روانی نخواهند فرستاد ؟ و آیا ...

ترکمن اسفندیاری

ادامه دارد

یادداشت‌ها

۱- " برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " را با توجه به سکوت عمدی و غیر قابل توضیح شورای ملی مقاومت درباره آن را ، مشکل بتوان بعنوان یکی از اسناد واقعا رسمی و مورد قبول شورای ملی مقاومت ، برشمرد .

۲- دموکراسی بورژوازی (بشکل امروزی آن) که ما اکنون در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و بسا در حد رفورمه آن در بعضی از جوامع پیرامونی مواجه هستیم ، پدیده ای نسبتا نوین است . این حرف شاید به مذاق کسانی که دموکراسی را مصارف با ولادت و قوام یافتن بورژوازی میدانند ، چندان خوش آیند نباشد ، ولی يك واقعیت است . ما برای نشان دادن این واقعیت - با توجه به اینکه اساسا دموکراسی را همواره در يك " نسبت " قابل تحقق دانسته و می دانیم ، به سه جامعه نمونه ی بورژوا دموکراتیک یعنی فرانسه ، انگلستان و آمریکا اشاره مختصری خواهیم کرد . و خواهیم دید که چگونه دموکراسی به شکل امروزی ، در این جوامع يك پدیده جدید است . و پیش از آنکه زائیده دوران پر آشوب انقلاب های قرون ۱۸ و ۱۹ باشد ، پدیده ای متعلق به قرن بیستم است .

فرانسه دموکراتیک ، فرانسه ای که امروز از جانب برخی از چپ های وطنی بعنوان مهد دموکراسی شناخته می شود ، تازه در سال ۱۹۴۶ یعنی درست ۱۵۳ سال بعد از تصویب قانون اساسی ۱۷۹۳ - که برای اولین بار در تاریخ ، حقوق عمومی مردان به رسمیت شناخت - زنان حقوق رای یافتند . این نیز گفتنی است که حق رای عمومی مردان که در سال ۱۷۹۳ به تصویب رسید در آن دوران نه تنها عملا اجرا نشد ، بلکه در دوران ترمیدر ناپلئون ، این حق بکلی لغو گردید . این حق در پارلمان بورژوازی سال ۱۸۵۰ به شدت محدود شد و در قانون اساسی سال ۱۸۷۵ مجددا برسمیت شناخته شده است .

بریتانیا که شاهد اولین انقلاب صنعتی در جهان است ، بریتانیایی که دارای قدیمی ترین سیستم پارلمانی است (اواسط قرن هیجدهم) ، با اینکه حق رای مردان در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۸۴ تعدید شد ، اما صرفا در زمان جنگ ، در سال ۱۹۱۸ بود که کم و بیش حق رای عمومی و مساوی مردان برسمیت شناخته شد ، در سال ۱۹۲۸ بود که حق رای مساوی زنان تصویب شد . حق رای کامل مردان و زنان ، با حذف " موارد نسبتا بی اهمیت حقوق رای چند گانه " در سال ۱۹۴۸ ، عملا در انگلستان به مورد اجرا درآمد .

ایالات متحده ، پیشرفته ترین و صنعتی ترین کشور جهان ، تا سال ۱۹۶۰ به سیاه پوستان در ایالت جنوبی اجازه رای نداده بود . زنان در ایالات متحده آمریکا ، تا سال ۱۹۲۲ در بسیاری از ایالات ، دارای حق رای مساوی با مردان نبوده اند . موانع مختلف در راه شرکت همگان در انتخابات بتدریج برداشته شده است .

این اشاره کوتاه می تواند نشان دهد که کوشش ثنوریزه کردن پیدایش سرمایه داری مساوی است بسا پیدایش دموکراسی تا چه حد بهبود یافته است . امروزه توسط بخشی از بورژوازی جهانی و متحدین طبیعی آنها در جنبش کارگری - چه نوع وطنی و چه انواع پیشرفته آنان - تلاشهایی بعمل می آید تا چیسزی

(دموکراسی بورژوازی) را که بر اثر مجموعه ای از عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، مبارزه طبقاتی و حوادث تاریخی، در طی یک پروسه کم و بیش طولانی، شکل گرفته است بعنوان نتیجه بلافاصله و مکانیکی یک چیز دیگر (پیدایش بورژوازی و استقرار آن)، وانمود کنند. سوسیال دموکراتها وطنی فراموش کرده اند که در آثار مارکس و انگلس، اشاره ای به دموکراسی بورژوازی — بمفهوم امروزی آن — نشده است. چراکه دموکراسی به مفهوم امروزی، پدیده ای جدید و عمدتاً متعلق به بعد از جنگ دوم جهانی است.

ذکر این نکات را از این نظر ضروری دانستیم که به دروغ بودن این معادله (پیدایش بورژوازی ← پیدایش دموکراسی) و نتایج سیاسی مورد نظر از آن اشاره کنیم. و نشان دهیم که دموکراسی بورژوازی، برخلاف تصور بسیاری، نه حاصل مستقیم حاکمیت بورژوازی بلکه نتیجه مجموعه ای از عوامل — علی الخصوص جنبش توده های زحمتکش — در این جوامع است. بورژوازی در بهتریستن حالت، شرایطی را بوجود آورد که ایده "آزادی"، که قدمتش به قدمت تاریخ بشر متفکر می رسد، بتواند در نسبیتی تحقق پیدا کند.

(برای توضیح بیشتر در زمینه مطالب ارائه شده در فوق، مراجعه کنید به "فرمانروایی سرمایه و پیدایش دموکراسی"، نوشته گوران ترنورن. نیولفت ریویو، شماره ۱۰۳، مه و ژوئن ۱۹۷۷ — ترجمه فارسی این مقاله طی چهار شماره در کتاب جمعه منتشر شده است) .

۳- نگاه کنید به احمد اشرف، "موانع ساختاری توسعه سرمایه داری در ایران"، انتشارات آگاه.

۴- بیل وارن — امپریالیسم و سرمایه داری صنعتی. نیولفت ریویو شماره ۸۱، سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۳. نظریات بیل وارن در این مورد در یک کار مشترک، جیمز پتراس، فیلیپ مک مایکل و رابرت رودز، مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. نگاه کنید به فصل چهارم کتاب "چشم اندازهای انتقادی و طبقات اجتماعی در جهان سوم" نوشته جیمز پتراس، از انتشارات مانتلی ریویو ۱۹۷۸، صفحه ۱۳۶ — ۱۰۳. ۵- نگاه کنید به "پیام آزادی" نشریه شورای متحده چپ در گفتاری در نقد به جزوه آموزشی مجاهدین، شماره ۲۲.

۶- مهندس مصطفی هاشمی وزیر صنایع، در مصاحبه با اطلاعات ۱۶۲۵/۱۶۲۵، درباره وابستگی صنایع ایران نکات جالبی را ذکر کرده است. نشریه ایران شهر، جمعه ۱۶۲۶/۱۶۲۶، به نقل از مصاحبه مزبور می نویسد:

"میزان وابستگی صنایع کشور ما به خارج در زمینه ماشین آلات حدود ۹۵ درصد و در زمینه مواد اولیه حدود ۷۵ درصد است. به هر حال تا زمانی که نتوانیم با استفاده از منابع داخلی خود، مواد اولیه کارخانجات مان را در بخش های مختلف تامین کنیم، این وابستگی وجود خواهد داشت ..."

در مورد میزان وابستگی صنایع به مواد اولیه، وزیر صنایع با اشاره به این که ما در حال حاضر "سالسی یک میلیارد دلار مواد شیمیائی" از خارج وارد می کنیم، می گوید: احتمال دارد که با "بکار افتادن پروژه های مجتمع پتروشیمی بندر خمینی، فولاد مبارکه در اصفهان و سرسرخشمه، وابستگی مواد اولیه که در حال حاضر ۷۵ درصد است به ۲۵ درصد کاهش پیدا کند".

۷- بحث تفاوت کشورهای سرمایه داری پیرامون با مترویل در این مختصر نمی گنجد و اشارات بسـالـا نیز به منظور ایجاد زمینه بحث سیاسی بعدی این مقاله است. در عین حال برای جلوگیری از

سوء تفاهات، خوب است تذکر دهیم که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز بخش هائسی از تولیدات صنعتی را می توان یافت که ماشین آلات آن و یا حتی مواد اولیه آن وارداتی باشد. مثلاً ژنراتورهای برق کشور فرانسه، آلمانی است و یا صنایع فولاد ژاپن، تمامی سنگ آهن خود را از خسارچ وارد می کند. اما آنچه که در این کشورها - برخلاف کشورهای پیرامونی - کمتر به چشم می خورد صنایعی هستند که هم ماشین آلات و هم مواد اولیه خالص یا نیمه تمام آن از خارج وارد می گردد. در اینجا آنچه که داخلی است عمدتاً نیروی کار ارزان است. این صنایع را اقتصاددانان سرمایه داری بد رستنی صنایع " جایگزین واردات " (Import-substitute) می نامند، زیرا که محصولات تولید شده، کم و بیش تمام عوامل وارداتی محصولات مشابهی را که قبلاً وارد می شدند در بر دارد، حتی بخشی از نیروی کار گران کارگر غربی را، بصورت کار متبلور در ماشین آلات و کالاهای نیم ساخته.

۸- ارائه یک تعریف مختصر از دموکراسی بورژوازی - تعریفی که ظاهراً توسط دموکرات ترین متفکرین بورژوازی این قرن نیز پذیرفته شده و در سرلوحه قوانین اساسی این جوامع قرار دارد، شاید خالصی از فایده نباشد. گوران ترمورن مارکسیست سوئدی، در مقاله ای که بیش از این ذکر شد (زیر نویس ۲)، " دولت دموکراتیک " را اینچنین تعریف می کند:

" در این جا واژه دموکراسی برای مشخص کردن چنان شکلی از دولت بکار برده شده که همه ویژگیهای زیر را دارد:

- ۱- حکومت انتخابی است.
 - ۲- انتخاب، توسط انتخاب کنندگانی است که تمام جمعیت بالغ را در بر میگیرد.
 - ۳- رای همه مردم برابر است.
 - ۴- همه آزادند به هر عقیده ای که می خواهند رای دهند بی آنکه مورد تهدید و ارعاب دولت قرار گیرند.
- با این خصالت که دستگاه دولت، ترکیب طبقاتی بورژوازی داشته، قدرت دولتی چنان کار کند که مناسبات تولید سرمایه داری و ماهیت طبقاتی آن را حفظ کرده و گسترش دهد.
- واضح است که در این تعریف صوری صرفاً به جنبه های مثبت دموکراسی بورژوازی پرداخته شده و جنبه های منفی آن اشاره نشده است (البته قصد ترمورن این نبوده است). جنبه هایی که نه فقط در مقابل همین حقوق دموکراتیک در جامعه بورژوازی قرار دارد، بلکه نقش تعیین کننده ای را در مجموع مناسبات سیاسی در این جوامع ایفا می کند. مجموعه ای که شرایط ادامه حیات و باز تولید نظام سرمایه داری را فراهم می کند.

۹- مارکس در کاپیتال در حالی که در فصل مربوط به " انباشت اولیه "، نمونه کلاسیک تولید سرمایه داری را انگلستان معرفی می کند، در زیر نویس آن نکته جالبی را متذکر می شود:

" در ایتالیا که تولید سرمایه داری زودتر از کشورهای دیگر گسترش یافت، انحلال سروانیزم زودتر بوقوع پیوست "

و در ادامه آن، " انقلاب بازار جهانی " را " در اواخر قرن پانزدهم " با انهدام " سیادت بازرگانی ایتالیای شمالی "، ارزیابی می کند.

سرمایه، جلد اول ترجمه ایرج اسکندری، ص ۲۴۹

۱۰- حتی در صورت وقوع انقلاب (سیاسی) و به قدرت رسیدن کمانی که داعیه تغییر مناسبات اجتماعی

را دارند ، خود را با این مشکل مواجه خواهند دید: "حکومت‌ها" و ترکیب‌های خاصی از "هیئت حاکمه" ممکنست بتوانند در مقاطع معینی با تکیه بر قدرت سیاسی ، بر چگونگی آن مناسبات کم و بیش تاثیر بگذارند ؛ اما فقط زمانی خود در این جنگ - نه چندان آشکار - مغلوب نخواهند شد که تن به گسل تغییر نظام دهند .

۱۱- هنگام مطالعه آرایش طبقات اجتماعی در ایران - و در اینجا طبقه کارگر - به ویژگی‌های آن باید توجه کرد . شاید مهمترین ویژگی رشد سرمایه داری ایران در این رابطه ، مسئله وجود خیل عظیم مزد بگیران غیر کشاورزی است . خوش بینانه ترین آمارهای متعلق به ۱۹۷۷ (متاسفانه آمار جدیدی را که علی القاعده ارقام آن به مراتب پائین تر از دهه قبل است در دست نداریم) ، جمعیت مزد بگیر غیر کشاورزی را $۱۰/۶$ میلیون نفر برآورد می کند ، که از این جمعیت صرفا $۲/۵$ میلیون نفر در کار صنعتی دخالت دارند ، و باقی آن در حاشیه صنعت بکار مشغولند . اما مطالعه خود همین آمار نیز باید با دقت انجام بگیرد . بقول فرد هالیدی در کتاب "دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران" (صفحه ۱۹۲) :

"... بین ۱۰ تا ۲۰ درصد از این افراد کار مستقل دارند و مزد بگیر یا کارگر به معنای خاصی کلمه نیستند ، ثانیاً چنانکه بحث قبلی درباره صنایع نشان داد ، اکثریت این واحدهای صنعتی ، واحدهای کوچک هستند و تا حدود ۱۰ نفر را در استخدام دارند . در سال ۱۹۷۲ ، در حدود ۲۱۹ [واحد به هزار] از مجموع ۲۲۵ هزار واحد صنعتی از این نوع بودند . در ایران بسط و گسترش صنایع بزرگتر با تکثیر واحدهای صنعتی کوچک همراه بوده است و بنا بر این توزیع نیروی کارگری میان این دو بخش صنعتی اندک تغییری بیشتر نکرده است . آمار مربوط به سال ۱۹۶۸ نشان می دهد که واحدهای صنعتی استخدام کننده بیش از ۵۰ کارگر ، مسئول مجموع ۱۱ درصد اشتغال صنعتی بوده اند و واحدهائی که در آن‌ها ۱۰ تا ۵۰ نفر کار می کردند ، ۶ درصد اشتغال صنعتی کشور را تشکیل می دادند . باین ترتیب ، ۸۳ درصد از کل کارگران در واحدهائی که کمتر از ۱۰ کارگر داشتند ، کاری کردند . در سال ۱۹۷۷ از جمع کل $۲/۵$ میلیون کارگر ، در حدود $۱/۷۸$ میلیون تقریباً ۷۲ درصد هنوز هم در واحدهای کاری کردند که کمتر از ۱۰ کارگر داشتند . در واقع ، با توجه به رشد کلی نیروی کارگر صنعتی در این دوران ، رقم مطلق کسانی که در این واحدهای کوچک کاری کنند ، همچنان افزایش خواهد یافت . بنابراین هسته مرکزی نیروی کارگر صنعتی در ایران یعنی کسانی که در واحدهای صنعتی واقعا بزرگ کاری کنند ، حتی از این درصد هم کمتر است ."

نکته مهم دیگری را درباره این آمار باید در نظر داشت : آمار توسط "سازمان بین المللی کار" در سال ۱۹۷۳ و بر حسب برنامه پنجم "رژیم شاه" بصورت تخمینی تهیه شده است و حتی احتمالاً با توجه به شکست برنامه های رژیم با واقعیت های سال ۱۹۷۷ همخوانی نداشته است .

منبع سیاست های اشتغال و درآمد برای ایران ، سازمان بین المللی کار ، ۱۹۷۳ ، ص ۳۱ به نقل از کتاب هالیدی ص ۱۸۶ . ("دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران" ، ترجمه فضل اله نیک آئین ، امیر کبیر تهران ، ۱۳۵۸) . جدول زیر نیز از همین کتاب است :

جدول نیروی کارگری ایران - ۱۹۷۷-۱۹۵۶ . بودجه نیروی نیروی انسانی ، جمعیت در کشور
 عده اقتصادی و نیروی کارگری ۱۹۷۷-۱۹۵۶ (واحد به هزار) :

بخش	جمع های کل سالانه				افزایش ها
	۱۹۵۶	۱۹۶۶	۱۹۷۲	۱۹۷۷	۱۹۷۲-۱۹۷۷
کشاورزی	۲/۳۲۶	۳/۷۷۴	۳/۸۰۰	۳/۸۰۰	۰
نفت	۲۵	۲۶	۴۰	۵۵	۱۵
معادن و صنایع (شامل صنایع دستی)	۸۱۶	۱/۳۲۴	۱/۸۲۰	۲/۵۰۰	۶۸۰
ساختمان	۳۲۶	۵۲۰	۷۱۰	۹۸۰	۲۷۰
خدمات عمومی	۱۲	۵۳	۶۰	۶۵	۵
بازرگانی	۳۵۵	۵۱۳	۶۵۰	۷۲۵	۷۵
حمل و نقل و ارتباطات	۲۰۸	۲۲۴	۲۵۵	۲۸۰	۲۵
خدمات دولتی	۲۴۸	۴۷۴	۶۴۰	۷۸۰	۱۴۰
بانکداری و خدمات دیگر (و کارهایی که درست تعریف نشده)	۵۸۲	۶۵۰	۹۰۰	۱/۰۴۰	۱۴۰
جمع اشتغال کامل یا فصلی کاملاً بیکار	۵/۹۰۸	۷/۵۵۸	۸/۸۷۵	۱۰/۲۲۵	۱/۳۵۰
	۱۵۸	۲۸۴	۳۲۰	۳۷۵	۵۵

جمع نیروی کارگری ۶/۰۶۶ ۷/۸۱۲ ۹/۱۹۵ ۱۰/۶۰۰ ۱/۱۰۵

۱۲- "نقش قهر در تاریخ" از انتشارات سیاهک ، صفحه ۹۳
 ۱۳- همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد ، دموکراسی و از آنجا مفهوم جامعه دموکراتیک ، واژه هـا و مفاهیم نسبی اند . در دموکراتیک ترین جوامع ، اعمال ضد دموکراتیک و جنایات بسیاری توجیه می شوند . حتی افکار عمومی نیز آن را توجیه می کند . تا همین چند سال پیش در آمریکا ، مدارس سفید پوستان و سیاه پوستان از یکدیگر جدا بود . تا همین چند سال پیش هنوز در د و ایالت کشور متدن سوئیس زنان حق رای در انتخابات را نداشتند (و هنوز در يك ایالت ندارند) . مسئله اعدام نیز در جوامع دموکراتیک هنوز بطور واقعی حل نشده است . چندی پیش محافظه کاران انگلستان ، لایحه ای مبنی بر برقراری مجدد حکم اعدام به مجلس عوام انگلستان بردند . هرچند که این لایحه تصویب نشد ولی بسیاری از نمایندگان ، چه از حزب محافظه کار انگلستان و چه از حزب کارگر آن کشور به آن رأی مثبت دادند .

۱۴- فراموش نمی کنیم ، که مسئله " اعدام انقلابی " در درون سازمان های سیاسی ایران تحت عنوان " تصفیه ایدئولوژیک " نیز يك امر عادی بوده است . " مجید شریف واقعی " صرفاً یکی از شناخته شده ترین قربانیان این طرز تفکر عقب مانده و مستبدانه است .

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۳ - بررسی يك ادعا ونكاتی پیرامون ساخت وترکیب درونی شورا

در شماره های پیشین ، پس از بررسی "مسئله آلترناتیو" به ذکر "نگاهی پیرامون موضوع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران" پرداخته و اساسی ترین ادعای "شورای ملی مقاومت" را به نقد کشیدیم . در مباحث مربوطه به امکانات خرد و بورژوازی و بورژوازی ایستادگی در تحقق دموکراسی ، گفتیم :

"... ادعای شورای ملی مقاومت و دیگر بدیل های خرد و بورژوازی و بورژوازی را در مورد ایجاد يك جامعه دموکراتیک در ایران مورد تردید قرار می دهیم و در دیالوگ این مقاله ، کوشش خواهیم کرد تا اشاره به پیکره سیاسی این "شورا" ، بنا توضیح جسدهائی از برخورد غیر دموکراتیک آنان در مقطع فعلی ، ادعای غیر واقعی آنان را از نظر سیاسی سیرینایش نگذاریم ." (اندیشه رهائی ، شماره ۲ ، صفحه ۱۲۴) .

در ادامه مباحث در شماره پیشین "اندیشه رهائی" و ما بررسی توان مشخص شورای ملی مقاومت ، ادعای این شورا از زاویه دیگری ، مورد نقد و بررسی قرار می گیرد .

لایحه تدکراسی که در تهیه بخشی از مقاله ، این شماره (بخش "شورا از نظر اسلام" ، اریان داشت های چاپ شده یکی از رفقای چپ نیز بهره گرفته ایم .

اولین حکم خود را از مهمترین آن شروع می کنیم : از غیر دموکراتیک ترین آن ، از تعیین " دولت " - هر چند موقت - قبل از انقلاب و تعیین آلترناتیو سیاسی جامعه ، قبل از آن که جامعه خود آلترناتیو خویش را ارائه داده باشند ما در بخش اول این مقاله در شماره اول "اندیشه رهائی" به تفصیل به بررسی مسئله آلترناتیو پرداخته و نشان داده ایم که چگونه شورای ملی مقاومت ، صرفاً یکی از این "آلترناتیوها" ی ادعایی است . صرف نظر از آن که ائتسلاف آن روزی مجاهدین ، بنی صدر ، حزب دموکرات و غیره خود را آلترناتیو حکومتی می دانستند یا نمی دانستند ، صرف نظر از آن که نام دولت موقت بخود می دادند یا نمی دادند ، به هر حال یکی از آلترناتیوهای قدرت سیاسی بوده اند . یکی از پتانسیل های موجود در مقابل خمینی بشمار می رفتند و هنوز نیز با ضریب احتمالاتی کمتر ، جزء این آلترناتیوها هستند . اما همین که يك نیروی سیاسی - آن هم در جامعه ای که بشدت پولا ریزه است - با نیروهسای سیاسی متعدد (هر چند جز حزب دموکرات و مجاهدین ، باقی نیروهسای درون شورا را نمی توان جدی تر از يك دکور تلقی کرد) - را سا و قبل از آن که جامعه خود مسیر آلترناتیو خود را تعیین کند ، مسیر و آلترناتیو را تا حد تشکیل دولت موقت انتخاب می کنند ، اولین گام را در راه نقض دموکراسی

برداشته اند . این که جامعه ، از طریق کدام ارگان اجتماعی خاص خسود ، این مسئولیت را به آقایان داده است ، روشن نیست . این که :

” این دولت مشروعیت خود را تماما از مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن علیه دیکتاتوری و وابستگی کسب می کند ” . (فصل اول برنامه شورای ملی مقاومت - تاکید ها از ماست) .

نیز به تنهایی ، به اثبات این مسئله که شورای ملی مقاومت نماینده مردم ایران است ، کمکی نمی کند . این که دولت موقت ، خود را موقت می داند ، این که قول مجلس موسسان می دهد ، این که برای برقراری انتخابات آزاد حاضر به در نظر گرفتن ” هر گونه نظارت و تضمین لازم ” نیز می باشد ، هیچ يك از اهمیت این مسئله نمی گاهد که ” دولت ” خود را قییم مردم و قییم ” انقلاب ” دانسته است و از هم اکنون - که هنوز سیر تطور بسیاری از رویداد ها ناروشن است - ” مشروعیت ” آن را ناشی از ” مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن ” می داند . مشروعیتی که معلوم نیست کی و چگونه به قییمان جدید مردم غویض شده است . این که عده زیادی از ” مجاهدین ” و ” مبارزین ” میهن ، در جریان یک مبارزه کشته شوند ، به تنهایی نمی تواند به دولت موقت ” مشروعیت بخشند . این که سازمان مجاهدین خلق زمانی بزرگترین سازمان سیاسی ایران بود ، این که حزب دموکرات کردستان ، یکی از د و سازمان بزرگ جنبش ملی کردستان است ، نیز به هیچ عنوان به دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ، مشروعیت نمی بخشند . آن هم مشروعیت از جانب مردم ایران . اما قبل از این که این بخش را تمام کنیم ، چند توضیح دیگر نیز ضروری است :

الف - لفظ ” مشروعیت ” که ترجمه فارسی Legitimacy است (گاه قانونی نیز ترجمه می شود و در فرهنگ اسلامی مفهوم آن ” شرعی بودن ” است) ، در ادبیات سیاسی سازمان مجاهدین و از آنجا شورای ملی مقاومت به معنای مخصوصی بکار برده می شود . از یک سو تعیین کننده این مشروعیت ، منافع سازمانی مجاهدین است ، از سوی دیگر ” توده ” هایند . حکومت جمهوری

اسلامی تا ۳۰ خرداد کم یا بیش "مشروع" بوده است ، چون از يك سـو محاسبات مجاهدین اجازه نمی داد که رژیم خمینی را يك رژیم ضد انقلابی و یا ارتجاعی بدانند ، و از سوی دیگر توده های مردم پشت سر رژیم بودند . بنظر ما چنین محاسباتی هر دو پراگماتیستی و فاقد يك تحلیل اصولی از شرایط است . به اعتبار تلقی مجاهدین از "مسئله مشروعیت" می توان بسیاری از "دولت" ها را مشروع دانست و بسیاری از مبارزات علیه این دولت ها را "نامشروع" . "مشروعیت" بنظر ما نه يك لفظ مجرد ، بلکه لفظی است سیاسی و دارای بار تاریخی مشخص . و تنها به این اعتبار می توان از چنین لفظی در تحلیل ها استفاده کرد . به عبارت دیگر ، بنظر ما دولت جمهوری اسلامی ، حتی "اگر" "نود و هشت درصد" مردم متوهم و منجمله خیال هواداران سازمان مجاهدین خلق را در پشت سر خود داشت ، دولتی نبود فاقد "مشروعیت" سیاسی و تاریخی ، دولتی بود ارتجاعی ، و این را نه امروز بلکه پنج سال پیش از این گفته ایم .

ب- انتساب "مشروعیت" دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی به "مقاومت عادلانه مردم ایران" طبیعتاً و منطقاً این نتیجه را با خود به همراه دارد که مخالفین فعلی و یا آتی این دولت - صرف نظر از ماهیت شان - علیه "مقاومت عادلانه مردم ایران" موضع گیری کرده و خواهند کرد . و این اگر خط و نشان کشیدن برای نیروها نباشد ، مقدمه ای برای ضد انقلابی خواندن و سرکوب آنان ، در فردای بازگشت احتمالی "دولت موقت" به ایران است .

در دومین حکم خود به "اسلامی" بودن "دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی" ، استناد می کنیم :

با این توضیح هنگامی که از اصرار سازمان مجاهدین خلق و برخی از مؤلفین آن در راه استقرار يك دولت دموکراتیک اسلامی صحبت می کنیم ، بر این امر واقف هستیم ، که این نهایت آرزو ، امکان و توانائی انطباق با يك شرایط مشخص ، حتی در شرایط ویژه ای ، با يك حکومت لائیک را نیز دارد .

الف - تاریخچه پیدایش دموکراسی به مفهوم مدرن کلمه عجین با مبارزه علیه دین است . دموکراسی در ادبیات سیاسی انقلاب کبیر فرانسه به مثابه مهمترین انقلاب بورژوازی جهان نه تنها به مفهوم حکومت مردم بر مردم بکار

گرفته شده است ، بلکه علاوه بر آن ، به مفهوم حکومت غیر مذهبی و در تعارض با حاکمیت دین نیز تعریف شده است . شعارهایی نظیر تفکیک دین از دولت و عدم دخالت کلیسا در دولت ، قبل از آن که يك شعار کمونیستی و کارگری باشد ، شعاری بورژوازی بوده است . این که برخی تحولات تا اواخر قرن ۱۷، حتی غالباً (عموماً) رنگ مذهبی بخود می‌گرفت و بنام کلیسا علیه کلیسا اقدام می‌شد و یا حتی مذاهب اصلاح طلب ، از دامان کلیسای کاتولیک سر بیرون می‌آورد ، به هیچ عنوان از اهمیت این مسئله نمی‌گاهد که مبارزه علیه سلطنت مطلقه در روند خود ، مبارزه علیه کلیسا و برای جدائی دین از دولت را نیز در برداشته است . این شعار ، این جدائی که کم و بیش در کشورهای پیشرفته حاصل شده است ، نه متعلق به بورژوازی و یا اروپائیان ، بلکه محصول مبارزات طولانی بشریت ستم‌دیده است . رُسانس، انقلاب فرانسسه و انقلاب صنعتی ، شرایط این جدائی را ابتدا در اروپای پیشرفته و سپس در سطح جهان بوجود آورده اند . از این نظر تخطی از این دست‌آورد بشری نه تنها يك حرکت ارتجاعی است ، بلکه اساسی ترین درس این جنبش‌ها، مهمترین وجه تحقق دموکراسی را نادیده می‌گیرد، هر ادعائی مبنی بر دموکراتیک بودن نیروئی که به نحوی از انحاء یا مستقیماً شعار جدائی دین از دولت را ندهد و یا خواهان ترکیب دین و دولت باشد را به زیر سؤال می‌برد (۱) .

ب — نکته دیگری که دلالت بر ضد دموکراتیک بودن " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " می‌کند ، مسئله قضا در اسلام و سکوت سؤال برانگیز شورا در این مورد است . درست است که " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " بر موقت بودن خود ، تاکید و مدت آن را از قبل شش ماه تعیین می‌کند ، اما دولت " موقت اسلامی " ، که کوشش طبیعی مجاهدین و برخی از مؤلفین اسلامی آن را بدنبال خواهد داشت (چرا که امروز که در دولت نیستند و بر ماهیت اسلامی دولت تکیه می‌کنند ، فردا که در راس دولت باشند آیا از اهرم امکانات دولتی برای ابدی کردن آن سود نخواهند جست؟) ، در این مدت شش ماه احتیاج به استفاده از حقوق قضائی دارند . سه سند یاد شده شورا در این مورد سکوت می‌کند . آیا حداقل در این فاصله ، دولت

موقت اسلامی "مجبور" به استفاده از قوانین تصویبی جمهوری اسلامی (از جمله لایحه قصاص) نخواهد بود؟ آیا يك دولت (ولو موقت) اسلامی می تواند از قوانین اسلامی که بدنبال "جنبش اسلامی کردن قوانین" در رژیم خمینی بوجود آمده اند، چشم پوشی کنند؟ بهر حال مجاهدین و شورای ملی مقاومت ممکنست در باره این سکوت توجیهاتی داشته باشند. ولی آیا می توانند در باره غیر اسلامی بودن لایحه قصاص و دیگر اصول قضائی اسلام نیز استدلالاتی ارائه دهند؟ واقعیت این است که لایحه قصاص و اساساً قضا اسلامی، نه حاصل فعالیت مغزی عده ای متحجر و آخوند مستبد است بلکه ریشه در اسلام، ریشه در قرآن دارد و مشروعیت خود را از صدر اسلام کسب کرده است.

ج - این را نیز بگوئیم که مراجعه به برنامه و دیگر اسناد شورا نشان می دهد "دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی"، به معنای اخص کلمه يك دولت مذهبی نیست. بلکه گرایشات ایدئولوژیک مذهبی و ملاحظات خاص سیاسی بانیان اولیه شورا (مجاهدین و بنی صدر) را واداشت که در هنگام تشکیل "دولت موقت"، پسوند اسلامی را نیز بدان بیافزایند. امری که مسـئـورد مخالفت نیروهای درون شورا در آن مقطع و نیروهائی که پس از آن بسـدـان پیوستند، قرار نگرفت.

اگر تصور محاسبات "داخلی و بین المللی"، و "تاکتیکی" مجاهدین - بنی صدر با توجه به بافت مذهبی، طبقاتی و سیاسی آنان برای انتخاب چنین پسوندی در حکومت مورد نظرشان، امرچندان غیر قابل فهمی نباشد، تصور ملاحظات اپورتونیستی و ایضا تاکتیکی فرصت طلبان حرفه ای و چپ نما که وزارت و وکالت را در چند قدمی خود می دیدند، چندش آوراست.

"محاسبات بین المللی" عمدتاً برای بی خطر جلوه دادن "آلترناتیو جدید"، در مقابل قدرتمداران جهانی و "محاسبات داخلی" عمدتاً بر پایه استفاده از اختلافات درونی "مراجع عظام" و همچنین استفاده از آنچیز است که اینان خود "شور مذهبی مردم" می نامندش. از آنجـا که به جنبه هائی از "محاسبات" داخلی و بین المللی در "رهائی" مکرراً پرداخته شده است و در "اندیشه رهائی" شماره ۱ نیز - هنگام بررسی

مسئله آترناتیو - اشاراتی داشته ایم، از تکرار مجدد آنها در اینجاست
خودداری کرده و صرفاً به توضیح جنبه های غیر واقعی و غیر دموکراتیک
آن می پردازیم:

برخورد تاکتیکی آنان در این مورد یاد آور برخورد های " تاکتیکی " حزب
توده است . همان قضیه هدف وسیله را توجیه می کند معروف است که بسا
تقیه مذهبی و با شعوری های شبه مائوئیستی چپ نما ، رنگ آمیزی شده
و نام " تاکتیک " و " حرکت از واقعیت " را بخود داده است .
مردم علیه نماینده خدا بروی زمین می شورند ، و قیامان که یا باور و بافت
ذهنی شان مذهبی است و یا فعلاً بین " اسلام " و " سوسیال دموکراسی "
مورد نظرشان اختلافی نمی بینند (چون بوی قدرت می آید) ، در نمی یابند
که این حرکت که در تعارض علیه یک حکومت مذهبی ، علیه قوانین و عملکرد
آن حکومت و علیه شخصی است که زمانی محبوب ترین آیت الله تاریخ ایران
بوده است . تعارضی که نه می تواند و نه واقعا از زاویه مذهبی انجام
می گیرد . تعرضی است که در درون خود ، هر چند نا خود آگاه ، هسته های
تعارض با مذهب - این مانع عظیم برای از بین بردن جهل و عقب ماندگی -
را با خود دارد . گذشته از این ، هر نیروئی که خود را یک نیروی آگاه
بداند ، هنگام طرح شعارهایی که بیان خواست عمومی و دموکراتیک مردم
است ، همیشه راستای فرهنگی و وجه آموزشی شعار دموکراتیک را نیز مد نظر
دارد . شعار دولت اسلامی نه شعار امروز مردم ایران است ، نه حتی شعار
جنبش مردم در جریان انقلاب بود ، و نه اکنون در راستای تعمیق آگاهی
فرهنگی است که مردم از عینیت شرایط زندگی و اوضاع جامعه خود و تضاد
منافع و حقوق خود با حاکمیت دولت اسلامی بدست آورده اند . بلکه برعکس ،
ارائه چنین شعاری چه از نظر دفاع از یک خواست عمومی و دموکراتیک مردم
و چه از نظر توجه به راستای رشد فرهنگی ، علیه منافع مردم و علیه رشد فرهنگی
جامعه است . اما اگر چنین برداشتی مضحک باشد برداشت تاکتیکی از آن ،
مضحک تر است : اضافه کردن پسوند " اسلامی " ، بعنوان " تاکتیک " و مانور
در قبال رژیم خمینی . " مانور " و " تاکتیک " ، آن هم برای رمالان و جن گیران
حوزه علمیه قم و آیات عظام که هر یک به تنهایی به صد شیطان آموزش می دهند .

آیا برآستی با آن همه تجربه و خباثت و سالیان سال مکر و حيله مذهبی کسه در آن ها سراغ داریم، می توان با اضافه کردن يك پسوند ، يك آیه ، واقعا آن ها را گيج ، خنثی و یا حتی جذب کرد !؟ آیا واقعا نیروهای بین المللی با آن همه تجربه و ارتباط در عالم روحانیت و سیاست با چنین " تاکتیک " هائی آچمز خواهند شد و تضمین های لازم را خواهند داد یا آن که در ته دل خود به ریش و سبیل همه خواهند خندید ؟ اما این را قیماں در نمی یابند ، قیماں ما عادت دارند که تصویر خود از جهان را به تصویر مردم از جهان تبدیل کنند ، کسانی که در پی تعمیم داده های خود به دیگرانند ، این را در نمی یابند و به ناچار " آر - خود را یا حتی حقیر تر از آن ، " تاکتیک " ها و " محاسبات " خویش را جهانشمول می نمایند .

این که مجاهدین و یا بنی صدر مرحوم ، و یا حتی جمعیت اقامه در باره " اسلام " و " جامعه اسلامی ایران " و " جنبش نوین مذهبی " چه می اندیشند ، و این که این " اندیشه " منطبق بر بافت عقیدتی شان هست یا نیست ، امری است که به خودی خود نمی توان بر آن ایراد گرفت . اینان آزادند ، هر آنچه را که می پندارند ، بیان کرده و در راه آن مبارزه کنند تا اینجا نه بر آنان ، و نه بر کسانی که " دیگر " می اندیشند ، حرجی نیست و نمی توان از این زاویه - که چرا اسلامی هستند - آنان را مورد انتقاد قرار داد . آنچه را که می توان و باید مورد انتقاد قرار داد ، نه اسلامی بودن آنان است بلکه از يك سو ، تطابق و یکسانی اسلام - و حتی " اسلام " آنان - با جاهلیت و عقب ماندگی است و از سوی دیگر ، کوشش سیستماتیک آنان برای تطبیق آن به يك سیستم حکومتی - کوششی که در " پیشرفته ترین " نوع آن یعنی " اسلام شورائی " مجاهدین و " پدر طالقانی " بچشم می خورد . با آن که زاویه انتقاد از " اسلام شورائی " را الزاما زاویه انتقاد از " دولت اسلامی " پیشنهادی این شورا نمی دانیم ، معهدا حتی برای این که پیوج بودن ادعاهای " جنبش نوین مذهبی " روشن تر گردد و کندی لبه ایمن شمشیر تبلیغاتی شان داده شود ، بد نیست در حد يك مقدمه و بعنوان يك پراگماتیک به توصیف شورا از نظر اسلام بپردازیم ، و ببینیم که " ایدئولوژی رهائی بخش اسلام " تا چه اندازه اسارت بخش است .

شورا از نظر اسلام

اسلام با پیدایش در گهواره جاهلیت و به اعتبار آن که خود را آخرین و کامل ترین دین جهانی می داند ، یکی از موانع رشد در جوامع اسلامی است . دلایل این که جوامع اسلامی امروزی از جمله عقب مانده ترین جوامع بشری اند را می توان علاوه بر مسائل مختلف اجتماعی و اقتصادی ایسن جوامع در فرهنگ اسلامی دانست . از این جهت می توان اسلام را به اعتبار " کامل ترین ادیان " ، امروز بعنوان تحول نیافته ترین آن نیز خواند . این را که اسلام مانند هر دین دیگر با دموکراسی در تناقض است ، نه تنها می توان در عملکرد حکومت های اسلامی مشاهده کرد (هر چند بیان جنایات هر يك به خودی خود دلیل کافی برای متناقض خواندن اسلام و دموکراسی است) ، بلکه اسلام در تئوری نیز مدافع استبداد است . شاید هیچ چیز گویا تر از نام ایسن دین - اسلام - بیانگر ضد دموکراتیک بودن آن نباشد . اسلام به معنای تسلیم و بندگی است ، اسلام برای انسان هیچ وظیفه ای جز عبادت و بندگی نمی شناسد (۲) .

در نزد مسلمین و " پیروان شریعت جاوید الهی " ، علی القاعده هیچ رهنمودی و هیچ کتابی ، جامع تر از قرآن نیست . در نزد اینان ، قرآن ، آخرین کتاب نازل شده الهی ، کتابی است که خداوند از طریق وحی بسسه آخرین پیامبر خود ، محمد نازل کرده است . این کتاب تمامی دستورات و مفاهیم سیاسی و اجتماعی را در بر دارد . قرآن آخرین کتاب خداوند و آخرین شاهکار اوست .

این شاهکار که برای هر دینی ، درمانی و برای هر مسئله ای توضیحی دارد ، از هزار و چهارصد سال پیش برای مفاهیم مدرنی که امروزه - بر اثر رشد صنعت ، علم و مبارزه طبقاتی - بوجود آمده اند نیز تعاریفی جامع دارد . از جمله این تعاریف که معمولا با پیرانتهای توضیحی مفسرین مختلف ، جهانشمول می گردند و جاودانگی پیدا می کند لفظ شورا است . لفظی (و از آنجا مفهومی) ، که نه در طی مناسبات صدر اسلام معنای امروزی را داشته و نه اساسا دموکراتیک است .

۱- بر اساس ابتدائی ترین اعتقادات اسلامی ، هیچ رای و نظری جز

رای، نظر و حکم الهی که از طریق وحی به محمد ابلاغ شده، معتبر نیست.

اولین سطر قرآن (آیه اول از سوره بقره) می‌گوید:

”ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ“.

یعنی در این کتاب هیچ شک و تردیدی نیست. (این کتاب) هدایت
برای پرهیزکاران است (۲). متقین را قرآن این طور معنی می‌کند: کسانی
که به ”غیب“ یعنی به نادیدنی‌ها، یعنی به مجهولات، به نادانستی‌ها
قبل از هر کنکاشی ایمان دارند.

۲- در قرآن بارها به ترس از خداوند (۴)، عبادت خدا بعنوان محور تمام
افکار و اعمال انسان‌ها در مقابل دانای مطلق، کسی که بیده گُل شی (همه
چیز بدست اوست) و ما تُسْقِطُ مِن وَرْقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا (هیچ برگ درختی نمی‌افتد
مگر آن که خدا بخواهد) اشاره شده است.

”وَمَا خَلَقْنَا الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَا (پریان و آدمیان را جز برای

بندگی خود مینیا فریدم) سوره و الذاریات، آیه ۵۶.

۳- در قرآن بیش از ۳۰ مورد خدا، ”ولی“ مومنین دانسته شده است و بر
اساس آیه ۱۱ سوره رعد:

”إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ“ (اگر

خدا بخواهد به قومی بدی برساند، هیچ مانعی برای او نیست و آن

قوم جز او هیچ والی دیگری ندارد).

و آیه ۵۵ از سوره مائده:

”إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ“ (ولی شما فقط خداست و پیامبر او).

به عبارت دیگر در اسلام، اساساً حقی جز عبادت و شکرگزاری، بچشم
نمی‌خورد که بتوان از آن حقوق انسانی به مفهوم مدرن کلمه - حقوق
دموکراتیک - و طرز کار شورائی را استنتاج کرد.

لفظ ”شورا“ که علاوه بر مجاهدین، ”پدر طالقانی“ (۵)، نیز درباره

آن تبلیغ فراوانی کرده است فقط و فقط در سه جای قرآن، آن هم با تغاسیری

اساساً متفاوت با معنای شورا در قرن بیستم بکار رفته است.

۱- آیه ۱۵۹ از آل عمران (۶):

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ (آن‌ها را ببخش

— عفوشان کن — و برای آن ها از خدا طلب آمرزش کن و در کارها
با آن ها مشورت کن) .

چنانچه از این بخش از آیه ۱۵۹ (وکل این آیه و آیات بلافاصله قبلی
آن) بخوبی روشن است، "مشورت" بعد از توبه کردن آن ها، بعد از مورد
بخشش قرار گرفتن و طلب آمرزش کردن از آنهاست . حتی مترجم (و مفسر)
قرآن چاپ مورد بحث یعنی الهی قمشه ای، عبارت "برای دلجوئی" را نیز
در ترجمه (و تفسیر) خود نقل می کند :

" . . . و برای دلجوئی آنها . . . مشورت نما " (ص ۵۵) .

نکته جالب دیگر اینست ، با توجه به آیات بلافاصله آیه مورد بحث (که
بحث آنها در باره جنگ است) و نیز با توجه به ترجمه و تفسیر الهی قمشه ای
معلوم است که موضوع بر سر مشورت " در کارها " و در تمام کارها نیست . فقط
در " کار جنگ " است :

" . . . پس چون امت بنادانی در باره توبه کنند از آنان در گذر

و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن و برای دلجوئی آنها در کار جنگ

مشورت نما " (همانجا ، همان صفحه ، تاکید از ماست) .

و جالب تر اینکه بلافاصله بعد از عبارت فوق چنین می خوانیم :

" فاذا عزم فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین " .

" لیکن آنچه خود تصمیم گرفتی با توکل بخدا انجام ده که خدا آنان

که بر او اعتماد کنند دوست دارد و یاری کند " (همانجا ، همان

صفحه ، تاکید ها از ماست) .

بنابر این مشورت در کارها (یا در کارهای جنگ) فقط در حد استفاده

از اطلاعات ریز و درشت و تجربه آنان است و نه هرگز بمعنای شرکت در

تصمیم گیری . چرا که دنباله آیه هرگونه امکان مشارکت جمعی را بوضوح

منتهی می سازد :

" با آنها در کارها (ی جنگ) مشورت کن لیکن آنچه خود تصمیم

گرفتی . . . انجام ده " .

و بی جهت نیست که طالقانی و مجاهدین در تبلیغاتشان ، در مورد وجود

نهاد شورائی در اسلام، این بخش بلافاصله آیه را " فراموش " می کنند

و به تکرار: "و شاور هم فی الامر"، دلخوش می‌دارند.

۲- آیه ۳۸ از سوره شوری:

"و امر هم شوری بینهم و مما رزقنا هم ینفقون" (و کار آنها مسلمانان - بر اساس شور و مشورت است و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق و بخشش می‌کنند).

با توجه به دنباله آیه بخوبی معلوم می‌شود که شورا در حد راست و رییس کردن امور جزئی و محدود و انفاق و بخشش کردن است.

۳- آیه ۲۳۳ از سوره بقره:

"فان اراد افضالا عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما" (اگر خواستند از سر رضایت متقابل و مشورت متقابل جدا شوند بر آن ها خرده ای نمی‌توان گرفت).

در اینجا نیز اشاره به جدائی از سر رضایت متقابل و مشورت متقابل می‌باشد، که یکی معنا و مفهومی متفاوت از معنا و مفهوم رایج در طرز کار شورائی دارد.

صرفنظر از تمام این شواهد، اساسا "تشیع سرخ علوی"، که مجاهدین و دیگر نیروهای اسلامی شورا خود را پیرو آن می‌دانند، بعنوان تشکیلی ضد شورائی و از آنجا غیر دموکراتیک پا گرفت. بزرگان اسلام پس از محمد، در جانشینی او به رای نشستند و از میان خود پس از مشورت کافی، ابوبکر را انتخاب کردند و علی که مخالف این انتخاب بود و انتصاب ادعائی خود از جانب محمد را کافی می‌دانست، در مقابل این تصمیم جمعی ایستاد. او در مقابل شورای مسلمانان و در مقابل انتخابات ایستاد و بر اساس این مخالفت یکی از انشعابات مهم در اسلام را بوجود آورد. این که چگونه پیروان سرخ همین تشیع علوی معتقد به سیستم شورائی و دموکراتیک باشند، امری است که نه ما بلکه مجاهدین و دیگر مؤلفین آن باید پاسخ دهند.



سومین حکم خود را از چگونگی ترکیب شورای ملی مقاومت، استنتاج می‌کنیم:

بررسی ترکیب شورای ملی مقاومت، دلیل دیگری بر ناتوانی شورا در تحقق

خود "بمثابه تنها آلترناتیو دموکراتیک" است . شورا خود را مرکب از چند سازمان و گروه و چندین شخصیت می‌داند . اما واقعیت اینست که شورای ملی مقاومت، بویژه پس از خروج بنی صدر، از دو بدنه اصلی - سازمان مجاهدین خلق ایران و حزب دموکرات کردستان - تشکیل می‌گردد . باقی "نیروه‌ها" و "شخصیت" های آن را نباید چیزی جدی تر - حداقل در ظاهر - از دكور تلقی کرد . دكورهای قابل تعویض و متحرك . "سازمان ها" و "نیروه‌ها" و "شخصیت ها" ئی که عنداللزوم پیوستگی و وابستگی آنان به شورا اعلام می‌شود و باز اگر "صلاح" بود، از بردن نام آنان خودداری می‌شود (۷) . و جالب آن که خود آنان نیز آنقدر به اهمیت نقش خود واقف هستند که در این باره، لام از کام باز نمی‌کنند .

با اینحال برای این که آنچه در اینجا گفتیم در حد يك اتهام تلقی نشود، به بررسی عملکرد و حاکمیت تفکر دموکراتیک در مهمترین این سازمان ها ، یعنی سازمان مجاهدین به اعتبار نقش ویژه ای که در این شورا به عهده دارد (و نیز برخی از معروفترین این شخصیت ها) ، می‌پردازیم . اما قبل از این بررسی نکته ای را قابل توضیح می‌دانیم :

غیر دموکراتیک خواندن عملکرد های يك مجموعه ، چه در آحاد تفکر و چه در مناسبات درونی و بیرونی اش، گر چه نشان از ماهیت و ظرفیت ضعیف دموکراتیک آن مجموعه دارد ، اما الزاما هنوز بمعنای به کمال رسیدن این ظرفیت در مقطع کنونی نیست . بسیاری از آحاد سیاسی و اجتماعی و منجمله چگونگی جنبش توده ای ، و صف بندی های سیاسی و شرایط مشخص مبارزاتی ، در چگونگی پیدائی لحظه ای و بروز و شکل گیری این "ماهیت" و "ظرفیت" تاریخی ، نقش ایفاء می‌کند . ماهیت درونی ، صرفا يك پدیده مجرد نیست و دارای انعکاس مشخص نیز می‌باشد . "ماهیت" و "عملکرد" گر چه دارای پیوند ارگانیک میباشند ، اما "عملکرد" همواره انطباق "واقعی" يك ایده مجرد را در بر ندارد . از طرف دیگر بسیاری از واقعیت های زمینی در چگونگی انعکاس ملموس (و نه تجریدی) "ماهیت درونی" تاثیر می‌گذارند . از این روست که می‌بینیم ، بسیاری از جریاناتی که بطور ماهوی ضد دموکراتیک هستند - و چپ استالینیست از آن جدا نیست - اینجا و آنجا از نظر

عملکردی، و حتی گاه علی رغم "ماهیت" خود، در یک مبارزه دموکراتیک (هر چند بشکل بسیار ناپیگیرانه) شرکت می‌کنند. از این نظر است که علی رغم آن که خواستار شرکت همه این نوع نیروها در مبارزه دموکراتیک هستیم و می‌دانیم که مبارزه است که به تعادل ظرفیت‌های ماهوی این نوع جریان‌ها کمک می‌کند، ولی در نهایت، در ضد دموکراتیک بودن آن‌ها - مگر آن‌که این ماهیت در اثر تلاطم‌های اجتماعی تغییر کند - شکی نداریم. و از این روست که همه این جریان‌ها را در مبارزه دموکراتیک غیر پیگیر می‌دانیم.

با این اشاره مقدماتی است که به توضیح عنصر ایدئولوژیک و اعمال ضد دموکراتیک مجاهدین خلق، بمثابه عمده‌ترین نیرو در رهبری شورامی پردازیم:

عنصر ایدئولوژیک - عنصر ایدئولوژیک بدلیل تقابل ایدئولوژی (ایدئولوژی

کاذب) با تحول اجتماعی، همواره از آحاد ضد دموکراتیک برخوردار است. ایدئولوژی در یک چهارچوب معین و از پیش تعیین شده - نه همچون علم که روزانه تغییر و تحول پیدا می‌کند - به جامعه می‌نگرد. قائل شدن چهارچوب در هر ایدئولوژی و ایضا آنچه که "ایدئولوژی پرولتری" نامیده می‌شود، اولین گام در راه ایستادیدن جامعه و تحولات آن و اولین قدم در سرایش سقوط به تفکر دکماتیک و از آنجا عمل غیر دموکراتیک است. علم نامییدن کمونیسم و نه ایدئولوژی خواندن آن از جانب بنیانگذاران مارکسیسم، خود از حقیقت ضد علمی بودن ایدئولوژی (به مفهوم کاذب)، نشأت می‌گیرد. در حقیقت مارکسیسم، بمثابه یک دستگاه تحلیل علمی از نقد ایدئولوژی مایه گرفت و عرض اندام علم در مقابل ایدئولوژی بود (۸).

دین بطور عام، و حتی ادیان راسیونل شده بطور مشخص و از آنجا "اسلام" راستین" مجاهدین از این مقوله جدا نیستند. عنصر قوی تفکر ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق، مذهبی بودن این سازمان، و قبول دکترین اسلامی از جانب آن، در تفکر این سازمان - در مناسبات درونی و بیرونی آن - در نحوه برخوردش با دیگر جریان‌ها تأثیرات عمیقی را بجا گذاشته است. این که مجاهدین - بعنوان نیروی اصلی شورای ملی مقاومت - خواستار دولت موقت دموکراتیک اسلامی در ایران می‌باشند، شاید بخودی خود دلیل کافی بر نحوه تأثیر این تفکر ضد دموکراتیک در عملکرد سیاسی این سازمان باشند.

اما از آنجا که این بخش از خواست سیاسی در قسمت های دیگر همین مقاله به نقد کشیده شده است ، در اینجا به آن نمی پردازیم . و برای نشان دادن ابعاد تفکر ضد دموکراتیک در این سازمان و چگونگی تاثیر آن از نظر سیاسی ، به بنیاد های دیگری اشاره می کنیم .

برای درك سنت غیر دموکراتیک در ایدئولوژی مجاهدین بهتر است در وهله اول ، اشاره کوتاهی به " مکتبی " بودن این سازمان بکنیم . موضوعی که از دیدگاه بسیاری از جریانات نادیده گرفته می شود . مجاهدین می گویند :

" بطوری که می دانیم یکی از اصلی ترین وجوه مشخصه سازمان ما از همان

ابتدا تکیه بر ضرورت مکتبی بوده است . چیزی که بنیانگذاران سازمان

از خلال تجارب عینی خود و تحلیل مبارزات گذشته میهن مان و بررسی

تجارب جهانی به آن پی برده اند و بر اساس آن رسالت مکتبی را برای

سازمان قائل شده اند . بنیانگذاران در جستجوی مکتبی که بتواند

به بهترین وجه از عهده کار کرده های يك مکتب جامع و انقلابی بر آید ،

اسلام را برگزیدند . (چگونه قرآن را بیاموزیم . تاکید ها از ما است) .

و در این مکتب رابطه فرد و رهبری - آحاد جامعه با آنچه که مرکزیت جامعه

می نامند - چگونه ای توضیح می دهند که می توان به جرات گفت از این نظر فرق

اساسی با دگم مذهبی خمینی ندارند :

" در حالی که قرآن و جهان بینی توحیدی دینا میسم بی وقفه ای دارد ،

و در نظام های مختلف اجتماعی - اقتصادی ، و در ادوار مختلف

تاریخ ، مصادیق توحیدی هدایت کننده خود را عرضه می کند ، برخی

دستور العمل ها و رهنمود های خاص را نیز بیان کرده است ، اما

پیاده کردن آن اصول و دیدگاه های عام و کلی ، در شرایط خاص ، به

عهده پیروان قرآن است که باید با تلاش و کوشش خود و با روش عینی

و علمی ، رهنمود های متناسب با شرایط را از آن استنتاج و در عمل

پیاده کنند . و این یعنی اجتهاد . روشن است که تمام افراد جامعه

نمی توانند به این کار بپردازند یعنی وظائف و فعالیت های بسیار

گسترده و متنوع اجتماعی ، و ضرورت تقسیم کار ، این امر را غیر ممکن

می گرداند . بنابراین اجتهاد وظیفه ارگان های رهبری و اداره کنند ه

جامعه و باصطلاح مرکزیت اجتماع است ، که طبعاً توده های مردم باید از دستور العمل های این رهبری اطاعت و پیروی کنند - یعنی تقلید * (چگونه قرآن بیا موزیم ، تاکید ها از ماست) .

با آنچه در فوق از زبان خود مجاهدین آورده ایم ، ناگفته پیداست که چنین جریانی نمی تواند مبلغ دموکراسی در جامعه باشد . باور اسلامی و یافتن ایدئولوژیک آن حکم می کند که این چنین نباشد . حال اگر برخی فرصت طلبانه این نکات را فراموش می کنند ، مسئله دیگری است که مربوط به داستان بوی " قدرت " و " شامه تیز " حضرات و یا بازی " از ما بهتران " می شود و ربطی به " اصول " ندارد .

از نوع اشاراتی که در فوق عنوان کردیم ، بوفور در ادبیات مجاهدین یافت می شود . تقریباً هیچ موردی نیست که مجاهدین درباره مسائل اجتماعی توضیح و یا نظر دهند و چگونگی جامعه " مکتبی " مورد نظر خود را با همین محتوی بیان نکنند . " اطاعت " ، " پیروی " و " تقلید " ، واژه های بیگانه با مفهوم دموکراسی ، متعلق به عهد عتیق است ، متعلق به هزار و چهار صد سال پیش است . و نیروئی که از اتحاد جامعه انتظار " پیروی " ، " اطاعت " ، و " تقلید " داشته باشد و با این تفکر در " مرکزیت اجتماع " قرار بگیرد ، قادر به ارائه هیچ تضمینی برای دموکراسی نیست . غالب بودن عنصر ایدئولوژی مذهبی در تفکر مجاهدین فراتر از آن است که بتوان آنرا نادیده گرفت . اینگونه ابراز نظرها صرفاً در محدوده " تفکر " باقی نمی ماند و در عملکرد اجتماعی نیز بازتاب خود را بوضوح نشان می دهد و دارای تظاهر درونی و بیرونی است .

ابعاد درونی آن فقط تا سف انگیز نیست ، چندش آورا است . کافی است یک شماره از نشریه " مجاهد " را ورق زد ، تا ابعاد فاجعه دریافته شود . " کیش شخصیت " آقای رجوی ، که مجاهدین در گفتگوهای ظاهراً غیر فرمال خود او را " رهبر " خطاب می کنند ، به حدی پر دامنه و گسترده است ، که برای هیچ انسان اندیشمندی ، خوشایند نیست . در هر صفحه چند بار نام او در حروف بزرگ و کوچک ، با مناسبت و بی مناسبت تکرار می شود . در هر مورد از کوچکترین رهنمود تبلیغاتی گرفته تا رهنمود نظامی ، نقل قولی

از "برادر مجاهد مسعود رجوی" زیبنده آن است. "فرمانده" و "مسئول اول" از عادی ترین القاب وی است. "شکر و تهنیت، تسلیت و تبریک"، در هر مناسبت به "او" داده می شود و "مسئول اول" نیز با بزرگواری خاص "رهبران" آن ها را می پذیرد و پاسخ می دهد. یک روز صفحات مجاهد پر از "تبریک و تسلیت" در باره شهادت همسر سابق اوست و روز بعد ازدواج مجدد با همین عناوین و تیتراها تبریک گفته می شود. اینگونه بخشش عناوین و القاب البته فقط خاص آقای رجوی نیست و با شدتی کمتر در تمام رده های سازمانی تکرار و باز تولید می شود. موقعیت های سازمانی بسا القاب مشخص می شوند و کار این لقب دهی و تعارفات بجائی کشیده می شود که "کاظم زالانوار" که توسط رژیم شاه به قتل رسید، امروز بعد از گذشت چندین سال تبدیل به "فرمانده کاظم زالانوار" می شود. مسئله کیسش شخصیت و درجه بندی های نظامی در درون سازمان مجاهدین مسئله امروز نیست، مسئله صرف تبلیغ سیاسی نیز نیست. مسئله ایدئولوژیک است، جزء هستی سازمانی است. سازمان مجاهدین در مقطعی که هنوز به کنار آمدن با خمینی امید داشت، و آن هنگام که مبارزه نظامی اش آغاز نشده بود، بدنبال "کیس شخصیت" آقای رجوی بود تا جائی که دانش آموزان هوادار این سازمان، با توجه به بافت "کیس پرستانه" ای که از سازمان مجاهدین به آنان انتقال داده شده بود، تولد "فرزند زکور" آقای رجوی را با پخش شیرینی در مدارس جشن می گیرند. چرا که فرزند زکور آقای رجوی باید از "سرشت ویژه ای" برخوردار باشد.

روابط برونی مجاهدین نیز جز این نیست و نمی تواند باشد، چرا که نمی توان در خانه مستبد بود و در بیرون دموکرات، نمی توان در سازمان - که پیکره ای از آحاد اجتماعی است - مناسبات غیر دموکراتیک داشت و در بیرون از سازمان مدعی دموکراسی شد.

آیا می توان عنصر با ارزشی از دموکراسی در جریانی یافت که خمینی را "پدر بزرگوار" خود می دانست؟ آیا سکوت سازمان مجاهدین خلق در نقض بسیاری از آزادی های دموکراتیک قبل از ۳۰ خرداد را می توان پای دموکرات بودن این سازمان گذاشت؟ آیا "تقیه" مجاهدین و به عبارت مدرن

آن "تاکتیک" در قبال دو سال نقض مداوم حقوق دموکراتیک را می‌توان فراموش کرد؟ متأسفانه از حوصله این مقاله خارج است تا از روی اسناد خود سازمان مجاهدین و بررسی ۱۲۸ شماره "مجاهد" و دیگر انتشارات این سازمان سکوت‌های نابخشودنی آنان در باره جنگ کردستان، وقایع دانشگاه، حمله فالانژها به تظاهرات زنان و هر تجمع دموکراتیک دیگری را یک یک بازگو کنیم. • بخصوص که ما هر بار و به محض دیدن چنین برخوردهای فرصت طلبانه‌ای در همان زمان، برخلاف بسیاری از عافیت طلبان "دوراندیش"، سکوت نکرده و در نشریه "رهائی" مفصلاً به آنها برخورد کرده ایم (۹) •

"سکوت" مجاهدین در مقابل نقض آزادی‌های دموکراتیک در دو ساله اول بعد از قیام، در شکی دیگر بعد از تشکیل شورای ملی مقاومت ظهور می‌کند. • این "سکوت" تبدیل به "پرخاش" می‌شود. • هر مخالف خسارچ از شورا، موصوف به شورا شکن حرفه‌ای می‌گردد. • هر که با ما نیست بر ما تلقی می‌شود. •

"تقریباً تمامی (یا نزدیک به تمامی)" (۱۰) نیروهای چپ ایران که بدلیل متفاوت به شورا نپیوسته‌اند، در اشکال مختلف مورد حمله قرار می‌گیرند. • و شورا شکن حرفه‌ای کمترین لقب آنان است. • "در خدمت امپریالیسم" بودن، به "تثبیت رژیم خمینی" کمک کردن، "مجاهد زدا" وغیره جملات عادی مجاهدین در مقابل با مخالفان شورا است. • مجاهدین اکنون حتی از روانی خواندن مخالفین نیز ابائی ندارند. •

شخصیت‌ها

در باره داستان "شخصیت‌ها" در جنبش ایران گفتنی بسیار است. • داستانی که روزی باید بدقت و با در نظر گرفتن تمام جوانب تاریخی، سیاسی، اجتماعی مسئله نگاشته شود. • "بدخواهانی" که در هر واقعه حضور دارند و در هر حادثه به شکل و شمایلی در می‌آیند. • اما در کنار این فرصت طلبان، بخت برگشتگانی نیز وجود دارند. • بی‌مایگانی که در ظل استبداد شاهنشاهی و حکومت ترور و اختناق جمهوری اسلامی، یا خود به اشتباه، خویش را "شخصیت" شمرند یا آن که جامعه آنان را از بد حادثه

بعنوان "شخصیت" نگریمت . مردان کوچکی که ناگهان در يك شرايط بحرانی ، خود را بزرگ پنداشتند : كوچك مردان بزرگ .
 و امروز در درون و یا در کنار هر آلترناتیو، تعدادی از این فرصت طلبان و بخت برگشتگان به ریزه خواری مشغولند و نان "شخصیت" خویش را می‌خورند . بالطبع شورای ملی مقاومت نیز از این "خون گرم" بی بهره نیست . چنین "آلترناتیو" شدنی ، وجود این نوع "شخصیت‌ها" را نیز الزامی می‌کند . این‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند .

آقای مسعود رجوی در مجاهد شماره ۱۶۱ نام و عنوان چند تن از این "شخصیت‌ها"ی عضو شورا که فعلاً "مجاز" به معرفی آن‌هاست ، اعلام می‌کند . چندین "شخصیت" با نام، و بی نام و نشان ، از آن جمله :
 "آقای احمد سلامتیان ، نماینده مردم اصفهان" و "يك تن از چهره‌های ملی پوش ورزشی" ، "يك تن از صاحبان صنایع و تولید کنندگان داخلی" و "يك تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات" و "ستوان حمید زیرك باش" (۱۱) .

قبل از هر چیز از آقای مسعود رجوی ، بعنوان "مسئول شورای ملی مقاومت" و از دیگر نیروهای درون این شورا می‌پرسیم که آیا همین "ناشناس" بودن بسیاری از این "شخصیت‌ها" و انتساب آنان بعنوان نمایندگان بخش‌هایی از جامعه ، خود عمل ضد دموکراتیکی نیست ؟ آیا نباید مردم ایران و یا حتی سازمان‌های سیاسی ، در تجربه خود ، از گذشته ، لیاقت و کاردانی سیاسی "ورزشکار ملی پوش" ، "ستوان حمید زیرك باش" و "يك تن از صاحبان صنایع و تولید کنندگان داخلی" ، مطلع باشند تا سر نوشت خود را حتی برای مدت شش ماه بدست آنان بدهند ؟ ضمانت اجتماعی شناخت از آنان چیست ؟ وجود این چنین "شخصیت‌ها"ئی که دارای هیچ گونه سابقه سیاسی روشنی نیستند - اگر اساساً سابقه‌ای داشته باشند - در "رهبری" يك "انقلاب" و يك "دولت موقت" به شوخی در دناکی بیشتر شباهت دارد . حداقل اگر این "شخصیت‌ها" را با توجه به نزدیکی و حتی تقارب مواضع‌شان با سازمان مجاهدین ، جزء "رهبر" تراشی این سازمان ندانیم ، می‌توانیم مانور این سازمان برای داشتن رای بیشتری محسوب کنیم .

وجود اینان در کنار "یک تن" های دیگر و "نماینده مردم اصفهان" و آخوندی بنام "استاد جلال گنجه‌ای" (۱۲)، بعنوان "رهبران دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی"، پوزخندی است نسبت به کسانی که درك شان از "انقلاب" فرصت طلبانه نیست و به ایران بعنوان سرزمین فرصت‌ها نمی‌نگرند.

با طرح این پرسش‌است که بعنوان نمونه به معرفی یکی از ایستادگان "شخصیت‌ها" می‌پردازیم و در خلال این "معرفی"، سؤال فوق را مجدداً طرح خواهیم کرد:

ظاهراً آقای مسعود رجوی، در هنگام معرفی یکی از "شخصیت‌ها"ی شورا، برای رعایت مخفی‌کاری، از وی نام نبرده و به گفتن شغل سابق وی و ذکر اشتغال در "مطبوعات" اکتفا کرده است. آقای رجوی ایستادگان "شخصیت" را اینچنین معرفی می‌کند: "یک تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات".

اما رعایت مخفی‌کاری، **صرفاً ظاهر قضیه** است. واقعیت چیز دیگری است:

۱- این "شخصیت" فعلاً در خارج از کشور بسر می‌برد و از دست‌سرس‌ها مامورین رژیم دور است.

۲- سردمداران و مامورین رژیم، بخوبی مطلع‌اند که این "یک تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات" کیست.

۳- کسانی که دست‌اندرکار مسائل سیاسی و مطبوعاتی‌اند نیز خوشبختانه یا بدبختانه این "یک تن" را بخوبی می‌شناسند و رد پای سیاسی، شخصیتی، و عملکردی او را دنبال کرده‌اند.

بنظر می‌رسد مسائل امنیتی صرفاً یک بهانه است و عدم افشای نام ایستادگان "شخصیت" گوهر بار توسط آقای رجوی بدلیل ملاحظات خاص سیاسی سازمان مجاهدین خلق و یا شورای ملی مقاومت بوده است. زیرا:

۱- سابقه سیاسی این "یک تن" به نهضت آزادی و داستان‌های حسینیه ارشاد بازمی‌گردد. ظاهراً به نفع "سازمان مجاهدین" و دیگر مؤلفین "شورای ملی مقاومت" نیست که سرپل ارتباط طبیعی خود و "نهضت آزادی" را از طریق این "یک تن" آشکار کنند.

۲- "يك تن" در میان زندانیان سیاسی ایران و زندانیان سیاسی سازمان مجاهدین، به علت سوء سابقه: نشان دادن ضعف در مقابل فشارهای رژیم شاه که منجر به لو رفتن و کشته شدن یکی از کادرهای ارزشمند سازمان مجاهدین شد، از شهرت خوبی برخوردار نیست. انشاء نام این "يك تن"، از جانب آقای رجوی، سؤال های بسیاری را بر خواهد انگيخت.

۳- "يك تن"، از عوامل عمده نگارش لایحه ارتجاعی مطبوعات در رژیم جمهوری اسلامی است. "يك تن"، در کنار شمس‌آل احمد و اسلام کاظمیه (بلکه اسلام کاظمیه، یکی از نویسندگان هفته نامه "جنبش")، این لایحه ارتجاعی را به نگارش در آورده و در تصویب آن کوشش بسیار کرده است.

۴- "يك تن"، نقش مستقیم و موثری در بستن بسیاری از روزنامه ها، مانند "آیندگان"، "پیغام امروز" و "آهنگر" و ده ها نشریه سیاسی متعلق به سازمان های سیاسی ایفاء کرده است. "يك تن" قلم شکن حرفه‌های و سانسورچی با سابقه ای است.

۵- در زمان "يك تن"، کانون نویسندگان ایران اجازه نیافت که شب شعر و یا سخنرانی در باره "آزادی" و "ادبیات" برگزار کند.

آیا برآستی چنین "شخصیتی" و یا سازمان ها و جریاناتی که چنین "شخصیتی" را در کنار خود تحمل می کنند، می توانند مدعی دموکراسی در ایران باشند؟ آیا همین سکوت آقای رجوی، دلالت بر نقض دموکراسی از جانب ایشان ندارد؟ آیا خوشنام تر از این "شخصیت" را نمی شد پیدا کرد تا به این چنین توجیه کردن ها نیاز نیفتد!

صرفنظر از این نکته که این "شخصیت" و برخی "شخصیت هائی" کم و بیش مشابه که بدور شورای ملی مقاومت جمع شده اند، خود گویای بسیاری از مسائل است، مضافاً باید پیش شرط های گرایش و مفاهیم جذب چنین "شخصیت" هائی به شورا را در خود شورا و محتوای آن جستجو کرد. آیا همین معیار ساده جذب، شاهدی بر غیر دموکراتیک بودن این شورا نیست؟ آیا هنوز لازمست که ما سابقه واقعی سیاسی دیگر "شخصیت ها" و "نیروهای سیاسی" و عملکرد امروزی شان را بشکافیم؟ حتماً آقای رجوی می داند که غریو شادی تعدادی از همین "شخصیت ها" و "نمایندگان سازمان های عضو شورا"، از تصفیه

ایدئولوژیک و اعدام های مجاهدین ، حداقل مایه شرمساری ما کمونیست هـما گردیده بود . ولی آیا صرفا ملاحظات " تاکتیکی و سیاسی " است که به ایشان اجازه نمی دهد که اگر نه همه مردم ، حداقل اعضا و هواداران سازمان مجاهدین را به سابقه سیاسی حضرات آگاه گرداند و یا آن که حقیقتا خود میدان جاذبه " شورا " چنین امکانی را در اختیار ایشان قرار نداده و این وظیفه را بدوش دیگران می نهد ؟ آیا نباید حدیث مفصل را از این مُجمُل خواند ؟ و آیا باید به چند قول و قرار اساسنامه ای دلخوش داشت و شورای ملی مقاومت را " تنها آلترناتیو دموکراتیک " دانست ؟



این چنین است ترکیب " شخصیت ها " و " نیروهائی " که ادعای تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در ایران را دارند :

ملغمه ای هفت جوش از سربازان " گمنام " و شارلاتان های سیاسی و " شخصیت ها " ی حرفه ای شناخته شده که هر لحظه به رنگی در می آیند ، " جمعیت ها " و " نیروها " و " سازمان ها " ی که فقط بر روی کاغذ وجود دارند ، " چپ ها " ی که در هر حال همواره مدافع جناح غالب در جنبش بوده اند و جریاناتی که هنوز به قدرت نرسیده این چنین شاخ و شانه می کشند . چنین ترکیبی می خواهد در جامعه محنت زده ایران بعد از خمینی ، دموکراسی برقرار کند و حافظ حقوق دموکراتیک مردم باشد . نیروها و شخصیت هائی که آقای رجوی بعنوان مسئول اول شورای ملی مقاومت در توصیف شان چنین می گویند :

" از این حیث وظیفه خود می دانم بعنوان مسئول اول شورا در برابر تمامی مردم ایران خالصانه ترین سپاسمندی و تقدیرات مقاومت را به فرد فرد شخصیت ها و گروهها و احزاب و سازمان های عضو یا وابسته به شورا تقدیم کنم . بی گمان یک روز تاریخ ایران شهادت خواهد داد که چه شخصیت ها و یا نیروهائی در بحبوحه خشن ترین و تاریک ترین و موخس ترین استبداد دینی حاکم بر میهن ما ، در چهار چوب تنها جانشین دموکراتیک موجود برای رژیم ضد بشری خمینی ، بدفاع از حریم آزادی و استقلال میهن خود قیام نموده و با تحمل همه

فشارها و ناملايمات ، در راستای استقرار حاکمیت ملی و مردمی به چند کوشیدند . بی تردید يك چنین " شخصیت ها و نیروهائی " پیوسته آرزو و دعای خیر همه آحاد ملت ایران و تمامی نیروهای رزمندگانه مقاومت آن را ، در قبال استواری و ایستادگی خود بدنبال خواهند داشت " . (مجاهد ۱۶۱ ، تاکید ها از ماست) .

نرگس اسفندیاری

توضیحات

۱- حکومت های ایدئولوژیک ، نیز نوعی حکومت های دینی هستند . بنظر ما نقد از دین ، اگر با نقد از ایدئولوژی به مفهوم کاذب آن همراه نشود ، نقد همه جانبه ای نیست . دین پنداری ، در تمام وجوه آن ، غیر علمی ، ضد علمی و از این رو ارتجاعی است .

۲- برخی اسلام را با *سَلِّمْ* (صلح و سازش) و *سَلَام* (صلح) هم ریشه می دانند ولی اسلام و مسلم بمعنای دقیق قرآنی آن با تسلیم یعنی سر فرو آوردن و اطاعت هم ریشه است . در قرآن آیات بسیار متعددی در این زمینه وجود دارد که از اسلام بمعنای تسلیم مطلق مستفاد شده است . بعنوان نمونه در آیه ۱۱۲ سوره بقره می خوانیم :

" بلی اسلم وجهه الله (آری کسی که از هر جهت تسلیم حکم خدا گردید) " .
تاکید از ماست .

رهائی شماره ۵ (دوره جدید - تیرماه ۱۳۶۳) عبارتی از طالقانی نقل کرده است که تاکید مجددی است بر این امر :

" پدر طالقانی " در مقدمه ای بر کتاب " تنبیه الامه و تنزیه المله ، در اساس و اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام ، تالیف آیت الله علامه مرحوم آقا شیخ محمد حسین نائینی " نوشته است ، در جایی می گوید :

" . . . تنها دعوت پیغمبران توحید در ذات و توحید در عبادت نبود ، توحید در ذات و در عبادت ، مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت ، این سرالاسرار دعوت پیامبران در سعادت بشر است . . . این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد یعنی تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر گونه مقاومت و مانعی . . . " .
(تاکید ها از رهائی ۵ - و نیز از ماست) .

۳- متقین = پرهیزکاران ، پروا پیشگان ، کسانی که دست از پا خطا نمی‌کنند .

۴- خشیه الله (ترس از خدا) و اخشون (از من بترسید) ، بارها در قرآن تکرار شده است .

۵- در وصف " دموکراتیک " بودن " پدر طالقانی " از سخنرانی معروف او که در آن به جریانات چپ بعنوان جوجه کمونیست ها برخورد کرد که بگدریم شاهکارش بس برای مجاهدین که او را " پدر " می‌نامند قابل صرف نظر کردن نیست . بازرگان در یکی از نوشته های خود به نقش " پدر طالقانی " در مراسم اولین سالگرد بزرگداشت مصدق بعد از انقلاب - ۱۴ اسفند ۵۷ - اشاره می‌کند . شورای انقلاب که از برگزاری این جلسه به وحشت افتاده بود ، و توانائی جلوگیری از آن را نداشت ، در جلسه ای قبل از ۱۴ اسفند به چاره جوئی پرداخته بود . " پدر طالقانی " نیز در این جلسه حضور داشته است و بعد از آچمز شدن همه پیشنهادی می‌کنند . او پیشنهاد می‌کند که در این جلسه با یک سخنرانی بسیار طولانی ، جلوی سخنرانی دیگران و بخصوص رجوی را بگیرد و بعد از تصویب این پیشنهاد ، " پدر طالقانی " در مراسم شرکت می‌کند و بطوری که می‌دانیم چند ساعت به سخنرانی می‌پردازد .

۶- شماره های آیات قرآن در قرآن های چاپ ایران غالباً متفاوتند . مثلاً در چاپ قرآنی که ما در اختیار داریم (قرآن چاپ کتابفروشی اسلامیة و قرآن چاپ کتابفروشی عبدالرحیم علمی) ، شماره آیه نقل شده در اینجا (از سوره آل عمران) یکی (اولی) آیه ۱۵۴ است و در دیگری (دومی) ، ۱۵۹ . و این امر در مورد تمامی آیاتی که در اینجا نقل کرده ایم ، صادق است . بنابراین ناچاراً می‌بایست شماره های آیات یکی از این چاپ ها را انتخاب کنیم . و ما قرآن با ترجمه شیخ مهدی الهی قمشه ای (چاپ عبدالرحیم علمی) را که از معروفترین و گویا از معتبرترین چاپ های قرآن است ، انتخاب کرده ایم و شماره های آیات نقل شده همه جا منطبق با شماره های آیات این چاپ است . البته غالباً ترجمه آیات قرآنی به فارسی مستقیماً انجام گرفته است .

۷- آیا چنین اعمالی خود ناشی از عملکرد غیر دموکراتیک شورای ملی مقاومت نیست : اتحادیه کمونیست های ایران در شورای چهارم خود ، فروردین ۱۳۶۲ ، از عضویت در شورای ملی مقاومت استعفا می‌دهد . خبر خروج اتحادیه از شورا ، در جزوه ای بنام " مصوبات چهارم اتحادیه کمونیست ها (فروردین ۱۳۶۲) " ، منتشر می‌شود . اما در ۳۰ تیرماه همان سال در مجاهد ۱۶۱ ، آقای رجوی ، مسئول اول شورای ملی مقاومت ، " اتحادیه کمونیست های ایران " را جزو نیروهای شورای ملی مقاومت اعلام می‌کند . پس از آن که " اخبار ایران شماره ۵ " نشریه خبری هواداران سازمان

وحدت کمونیستی در اروپا مورخ آذر ۱۳۶۲ خبر مزبور را چاپ و نشریه "ایران‌شهر" بنقل از "اخبار ایران شماره ۵"، آنرا منتشر می‌کند، دبیرخانه شورای ملی مقاومت با صدور اطلاعیه‌ای (در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۲): "تأسف خود را از برخورد های تبلیغاتی مفرضانه" اعلام می‌کند و اظهار می‌دارد که باید تصمیم‌گیری درباره عضویت یا عدم عضویت "اتحادیه کمونیست‌ها" در شورای ملی مقاومت را در صلاحیت اجلاس دسته جمعی شورا شناخت که نتیجه آن متعاقباً برای اطلاع عموم اعلام خواهد شد" (مجاهد ۱۹۱). اما، بعداً بدون هیچگونه توضیحی، شورا در اطلاعیه دیگری بعد از خروج بنی صدر از شورای ملی مقاومت، منتشر می‌کند (مجاهد شماره ۱۸۹) و نام "اتحادیه کمونیست‌های ایران" در میان امضاء کنندگان اطلاعیه چشم نمی‌خورد. به عبارت دیگر درستی خبر مزبور و دروغین بودن اطلاعیه مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۲ دبیرخانه شورای ملی مقاومت را عملاً تأیید می‌کند.

همین داستان به نوع دیگری در مورد "گروه اتحاد برای آزادی کار" صادق است. در پیام آقای رجوی به مناسبت دومین سالگرد شورا (مجاهد ۱۶۱)، این گروه نیز جزء اعضاء شورای ملی مقاومت معرفی میشود. اما در اطلاعیه منتشرشده در مجاهد شماره ۱۸۹، تحت عنوان "بیانیه شورای ملی مقاومت" (مورخ ۲۱ فروردین ۶۳)، نام این گروه در میان نام دیگر اعضاء شورای ملی مقاومت چشم نمی‌خورد.

تضایای مربوط به "شخصیت‌ها" نیز از این بهتر نیست. در مجاهد ۱۶۱ آقای "احمد سلامتیان، نماینده مردم اصفهان" و "یک تن از معاونان دولتی" و دست‌اندرکاران مطبوعات نیز بعنوان "شخصیت‌های" عضو شورا معرفی می‌شوند. اما از نام این دو تن در مجاهد شماره ۱۹۸ خبری نیست. در مجاهد ۱۹۹ نیز که به توضیح افتادگی امضاء آقای پاکدامن در لیست امضاهای مجاز می‌پردازند، به این آقایان اشاره‌ای نمیشود. مسئله بنی صدر که جای خجسته را دارد. سکوت اولیه "ولایت شورا" و مطالبی که اخیراً برای خلق الله منتشر می‌کنند آنقدر گویا است که احتیاجی به توضیح ندارد. فقط باید کروکورد بود و لال کسه چنین جریاناتی را دید و ادعای "دموکراتیک" بودن شورا را جدی گرفت.

۸- برای توضیح بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به ایدئولوژی آلمانی. رهائسی شماره ۴ نیز توضیحات جالبی در این باب بدست داده است.

۹- خوانندگان علاقمند می‌توانند به مجموعه مقالات رهائی درباره سازمان مجاهدین که در خارج از کشور بصورت یک مجموعه توسط "هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا" منتشر شده است، مراجعه کنند.

۱۰- آقای رجوی برای اثبات حقانیت شورا، حتی منکر وجود و مبارزه نیروهای

سیاسی خارج از شورا میشود . به این نقل قول توجه کنید :

” چنان که همه ایرانیان و جهانیان می دانند در ” میدان عمل ” تقریباً تمامی (یا نزدیک به تمامی) مقاومت واقعی و عادلانه و مشروع مردم ایران در نقاط مختلف کشور از اعضاء این شورا جوشیده و بوسیله آنان نمایندگی و رهبری شده است ” . (پیام مسعود رجوی به مناسبت دومین سالگرد تاسیس شورا . تاکیدها از ماست) .

۱۱- متأسفانه هنوز روشن نیست که برخی از این آقایان بعد از خروج بنی صدر از شورای ملی مقاومت ، در این شورا هستند یا نه . با آن که شایعات متعددی در این باره وجود دارد ، شورای ملی مقاومت ، رسماً سکوت کرده است . از این نظر ، از نمونه احمد سلامتیان که بگذریم (نشریه مجاهد شماره ۲۱۲ ، در جریان دادگاه هواپیما ربایان در پاریس ، اشاره ای به احمد سلامتیان می کند ، این اشاره را می توان دلیلی بر جدائی وی از شورا دانست) ، بهر حال مجبوریم تا اطلاع ثانوی شورا ، بسیاری از این آقایان را جزء ” شخصیت ” های آن بر شماریم .

۱۲- ” استاد جلال الدین گنجه ای ” نماینده ” جمعیت اقامه ” در شورای ملی مقاومت ، يك آخوند بمعنای واقعی کلمه است . ایشان در پیامی که برای دومین سالگرد تاسیس شورا می فرستند (چاپ شده در مجاهد ۱۶۱) ، برای برك کردن چهره اسلام با ” دموکراسی ” ، دست به تحریف کوچکی می زنند . آیه ای را از قرآن انتخاب می کند و در ترجمه آن عمداً دستکاری می فرماید . اصل آیه و ترجمه منتشره در نشریه مجاهد چنین است :

” قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا لِي كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اِلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ ” (آل عمران ۵۷) .

(یعنی : ای پیروان کتاب ، در جهت شعار مشترك ما و شما همراه ما شوید ، که جز خدا هیچ کس را بندگی نکنیم و هیچ چیز را خدا گانه و شریک خدا نشناسیم و از میان خود ما نیز یکی را به قدرتمندی خود گامه پذیرا نگردیم) .

در صورتی که ترجمه صحیح آن چنین است :

” ای اهل کتاب (منظور یهودیان و مسیحیان است) ، بیآئید بسوی شعار مشترك بین ما و شما که غیر از خدا را بندگی نکنیم و هیچ چیز را شریک او ندانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را جز خدا پروردگار خود نگیرند ” . همانگونه که ملاحظه می فرمائید ، ارباب جمعی عربی رب (پروردگار) بمعنای

قابل استفاده "اریاب" در زبان فارسی - آن هم با تغییراتی - بمعنای "قدرتمند خود گامه" ترجمه شده است . "من دُون الله" - بدون خداوند یا جز خدا - نیز در ترجمه "استاد" جا افتاده است . و نتیجتاً جمله قرآنی "لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دُون الله" بجای آن که "بعضی از ما بعضی دیگر را جز خدا، پروردگار خود نگیرد" تبدیل شده است به "از میان خود ما نیز یکی را به قدرتمندی خود گامه پذیرا نگریم" . واقعاً دست مریزاد !

لیست کمک های دریافتی

کمک های دریافتی سازمان وحدت کمونیستی در فاصله انتشار شماره دوم تا سوم و چهارم "اندیشه رهائی" :	
پلاتفرم چپ امریکا :	امریکا :
۱۷۷۳ دلار	ماجد :
۱۵۷۸ دلار	۶۲۵ دلار
رفیق رگ س . س . :	ک . ی . :
۳۰۶۵ فرانک فرانسه	۱۰۰ دلار
۳۵۲۰ فرانک فرانسه	۲۱ :
رفیق ح . سوئد :	۲۰۰ دلار
۲۰۰۰ فرانک فرانسه	ژوئیه ۸۴ :
	۱۰۰ دلار
آلمان :	
اشپارکاسه ۱۸۲۲ :	
۱۰۰۰ مارک	